

Ferhenga

Kurdî (Kurmancî) – Farsî

Azad MAKÛYÎ, Haşim MEHMÛDÎ, Şehnaz OMERZADE, Nasir ECEMÎ, Mohsin QULÎZADE, Kejal PADAŞ, Efsûn YÛSIFÎ

Kurmancî / 1

Ferhenga

Kurdî (Kurmancî) - Farsî

Koma Kurdîya Kurmancî

*Azad MAKÛYÎ, Haşim MEHMÛDÎ,
Şehnaz OMERZADE, Nasir ECEMÎ, Mohsin
QULÎZADE, Kejal PADAŞ, Efsûn YÛSIFÎ*

Kurmancî / 1

فرهنگ

کردی (کرمانجی) – فارسی

آزاد ماکویی (ع.ب.ب.)، هاشم محمودی،
شهناز عمرزاده، ناصر عجمی، محسن قلی زاده،
کژال پاداش، افسون یوسفی

Kurmançî / 1

Koma Kurdîya Kurmancî
Lijneya Kurdên li Tehran`ê
E-name : komakurmanci@yahoo.com

.....
Çap: Yekem

Hejmar: 1000

Berhevkarin: Koma Kurdîya Kurmancî

Tîprêzî: Berhevkar

Weşîner: Berhevkar

HSNP (ISBN): 976 - 964 -5821- 40 - 9

Tehran – 2012

.....
Hemû mafên vê berhemê parastî ne . Bêdestûr
çapkirin û jibergirtina wê qedexe ye .

Kurmancî / 1

شناسنامه :

فرهنگ کُردي (کرمانجی) - فارسی

چاپ : اول

شمارگان : 1000

تدوین : انجمن کُردي کرمانجی

حروف نگاری : گردآوردگان

ناشر : گردآوردگان

قیمت : 4000 تومان

شابک : 976-964-5821-40-9

ایمیل : komakurmanci@yahoo.com

تهران - 1390

.....
کلیه حقوق این اثر به گردآوردگان آن تعلق دارد و هر گونه استفاده
غیر مجاز از آن پیگرد قانونی دارد . استفاده از این اثر با ذکر منبع
بلامانع است .

*Pêşkêş bo ruhê Celadet Bedirxan, zimannasê
mezin û danerê rîya nû ya Kurdîya Kurmancî .*

تقدیم به روح جلادت بدرخان زبانشناس بزرگ و بنیانگذار راه
نوین کردی کرمانجی

به نام خداوند یکتا که انسان ها را از رنگ ها و زبان های مختلف آفرید

زبان کردی

زبان مهم ترین وسیله ارتباطی انسان است. انسان به هر زبانی تکلم کند به همان زبان نیز فکر می کند. اگر فردی به چندین زبان تکلم کند به زبانی فکر می کند که بیشترین تسلط را بر آن دارد. کردی زبان ارتباطی کردهاست که خود به لهجه هایی تقسیم می گردد. این لهجه ها گاهی آنقدر از همدیگر دور هستند که به جرات می توان آنها را زبان هایی مستقل نامید. کرمانجی، سورانی، زازاکی، هورامی، لکی، قلی، کرمانشاهی ... همگی را از لهجه های کردی می دانند. در این میان کرمانجی و سورانی از رشد نسبی بهتر در حوزه ادبی و رسانه ای برخوردار هستند. اگر بخواهیم نگاهی به دور از احساسات ملی گرایانه کردی به این موضوع بیندازیم می توان به جرات گفت که کرمانجی و سورانی دو زبان مستقل اما از یک ریشه هستند. تفاوت های دستوری و زبانشناختی (جنس کلمه، جمع بستن اسم، حالت کنایی، مجهول شدن، صرف زمان ها...) زیادی دارند.

حوزه تکلم کردی کرمانجی

به تایید بیشتر کردها، کرمانجی زبان ارتباطی بین 75 الی 80 درصد کردهاست و 25 الی 30 درصد باقی به دیگر لهجه های کردی تکلم می کنند. کردی کرمانجی در حوزه جغرافیایی وسیعی کاربرد دارد: تقریباً تمام کردهای ترکیه (حدود 2 میلیون کرد ترکیه به زازاکی تکلم می کنند)، کردهای سوریه، مناطق شمالی کردستان عراق، اکثریت کردهای مقیم اروپا، کردهای لبنان، اسرائیل، افغانستان، سودان، خراسان، قزاقستان، قزاقستان، ترکمنستان، لیبی، الجزایر، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، اکراین، گرجستان، روسیه، بلوچستان، پاکستان، خلخال، قزوین، رودبار، آذربایجان غربی (ماکو، شوپ، پندشت، خوی، قره ضیالالدین، چالدران، سلماس، ارومیه)، دماوند.

شاعران و نویسندگان زیادی به کردی کرمانجی قلم فرسایی کرده اند. افرادی مانند احمد خانی، فقی طیران، ملای جزیری با آثار کلاسیک خود و کسانی مانند جگرخوین، محمد اوزون (برنده جایزه آکادمی نویسندگان سوئد)، شیخ موس (برنده جایزه شعر مالارمه فرانسه)، عرب شمو با آثار معاصر.

بر اساس تحقیقات هفت ساله لونی ژان کالوه زبانشناس فرانسوی که در مجله فرانسه در جهان شماره منتشر شده رتبه جهانی کردی در مقایسه با آذری، فارسی، ترکی قابل تامل است و این نشان می دهد زبان کردی مورد بی مهری خود کردها قرار گرفته است. در این تحقیق رتبه کردی 31، فارسی 40، آذری 44 و ترکی نیز 26 است: le français dans le monde no 355 janvier 2008

این زبان به ویژه در سالهای اخیر وارد مرحله جدیدی شده است و حتی در دانشگاههایی مانند سوربن (فرانسه)، آگزتر (انگلستان)، چندین دانشگاه ترکیه به عنوان رشته تحصیلی تدریس می گردد. اما نکته ناسف بار برخورد سیاسی حکومت اقلیم کردستان عراق با این زبان است. علی رغم این که تعداد قابل توجهی از کردهای عراق کرمانجی زبان هستند، حکومت با برخوردی سیاسی و به بهانه ایجاد زبان واحد (که مبنای علمی ندارد) تدریس کرمانجی را در دانشگاهها و مدارس حذف و کردسورانی را زبان رسمی و اداری اعلام کرد و فقط در مناطق کرمانج نشین تا مقطع ابتدایی را مجاز اعلام کرد. علی رغم اعتراض کردهای کرمانج و بعضی از کردهای سوران، این امر مهم مورد نادیده گرفته شد. این رفتار سیاسی بیشتر خوشایند ترکیه بود.

الفبای کردی

زبان کردی تاکنون با الفباهای متعددی (عربی، لاتینی، سیریلیک، ارمنی، فرانسه، انگلیسی، ...) نوشته شده است اما در حال حاضر دو الفبا برای آن تثبیت شده اند: رومن (لاتینی) برای کرمانجی و عربی (آرامی) با تغییراتی برای سورانی. البته گاهی بعضی از الفبای عربی برای کرمانجی و یا لاتینی برای سورانی نیز استفاده می کنند اما در مجموع لاتینی برای کرمانجی و عربی برای سورانی قطعی شده است. هر یک از این الفباها معایب و محاسن خاص خود را دارند اما بیشتر زبانشناسان کرد الفبای لاتینی را به دلایلی مانند زیر بر الفبای عربی ترجیح می دهند: ظاهر زیباتر، قابلیت استفاده بهتر در تکنولوژی مدرن مانند اینترنت، بیان دقیق تر بعضی حروف، تشخیص درست اقسام کلمه، ... این موضوع خود بحثی مفصل می طلبد.

یک مثال:

Ew Azade نه و نازاده.

او آزاد است. (با توجه به حرف بزرگ در اسم آزاد در جمله ی با حروف لاتین خواننده می داند نام وی آزاد است).

Ew azade نه و نازاده.

او آزاد است. (با توجه به حرف کوچک در صفت آزاد در جمله ی با حروف لاتین خواننده می داند وی آزاد است و مثلاً زندانی نیست).

در رسم الخط عربی امکان نشان دادن اسم خاص (مانند مثال بالا) وجود ندارد و این در آموزش یک زبان تاثیر بسزایی دارد. این فقط یکی از ایرادهای الفبای عربی است. البته این به معنای رد این الفبا نیست در اینجا صرفاً موضوع ارجحیت نسبی است.

الفبای لاتینی کردی 31 حرف دارد. این الفبا توسط جلادت بدرخان زبانشناس کرد که به چندین زبان مسلط بود پس از 14 سال تحقیق تنظیم شد. الفبای لاتینی که به الفبای هاوار (بر گرفته از مجله جلادت به نام هاوار (فریاد) نیز مشهور است با قاعده مهم اقتصاد زبان در زمینه الفبا سازگار است چرا که هر چه تعداد حروف غیر ضروری بیشتر باشد به همان میزان بر روند آموزش زبان تاثیر نامناسب می گذارد. به عنوان مثال یکی از عوامل اصلی مانع رشد جهانی زبان چینی (علی رغم قدرت چین) الفبای زیاد و سخت آن می باشد. الفبای لاتینی کردی همان طور خوانده می شود که نوشته می شود. بدرخان از ورود حروف عربی در نظام نوشتاری کردی کرمانجی خودداری کرده است و این از لحاظ علمی کاری درست است. حروف غ، ذ، ظ، ض، ع، ح، ... عربی هستند. حروف ح، ع، در کردی گفتاری کنونی وجود دارند اما در نوشتار نشانه ای برای آن وجود ندارد اما به هنگام تلفظ کلمه مربوطه همان تلفظ رایج انجام می گیرد.

مثال: علی، حسن (کردها حروف ع و ح را همانند عربی به صورت حلقی تلفظ می کنند. در نوشتار لاتینی نشانه ای برای حلقی بودن وجود ندارد و فرد با توجه به آشنایی به زبان فقط هنگام تلفظ کردن آن را حلقی تلفظ می کند).

در اصل نوشتار آنها به صورت تلی و هسن است اما علی و حسن تلفظ می شوند . شاید این یکی از ایرادات الفبای لاتین باشد اما از لحاظ علمی درست است .

توجه مهم:

هر حرف در هر الفبایی دارای دو ویژگی است: 1- اسم حرف 2- صدای حرف . هر حرفی فقط يك اسم دارد اما می تواند يك، دو یا چند صدا داشته باشد . الفبای کردی کرمانجی نیز این ویژگی مهم را دارد . با يك مثال از انگلیسی موضوع روشن می شود . حرف c در انگلیسی : اسم آن سی اما صدایش گاهی س گاهی ك . جدول حروف الفبای کردی کرمانجی با اسم و صدای حروف همراه با مثال در زیر آمده است:

Tîp حرف	اسم حرف Navê tîpê	Dengê tîpê صدای حرف	Mînak مثال
A/a	A ا	ا	Av آب
B/b	Bê ب	ب	Ba باد
C/c	Cê چ	چ	Car بار / دفعه
Ç/ç	Çê چ	چ	Çar چهار
D/d	Dê د	د	Dar درخت
E/e	E / ع	ع / ا	Ez من
Ê/ê	Ê / ع	ع / ا	Êvar عصر / شب
F/f	Fê ف	ف	Firotin فروختن
G/g	Gê گ	گ	Garis ذرت
H/h	Hê ح / ه	ح / ه	Hesin آهن
I/i	ئ ا	ئ	Istêr ستاره
Î/î	ای ا	ای	Îro امروز
J/j	Jê ژ	ژ	Jar لاغر
K/k دو تلفظ دارد	Kê ك	ك	Kal/Ketin پیرمرد / افتادن
L/l	Lê ل	ل	Loma به همین خاطر
M/m	Mê م	م	Mêtin مکیدن
N/n	Nê ن	ن	Nasîn شناختن
O/o	O ا	ا	OI دین
P/p دو تلفظ دارد	Pê پ	پ	Par/Pez سهم / گوسفند
Q/q	Qê ق	ق	Quran قرآن
R/r	Rê ر	ر	Reş سیاه
S/s	Sê س / ص / ش	س / ص / ش	Sivik سبک
/Şş	Şê ش	ش	Şev شب

نو / ت T/t تلفظ دارد	ط / ت Tê	ط / ت	Tîrs/Teşî	ترس / دوك
U/u	نو U	نو	Ustî	گردن
Û/û	او Û	او	Şûştin	شستن
V/v	فê V	ف	Vala	خالي
W/w	و W	و	We	شما
X/x	خ Xê	خ	Xanî	ساختمان
Y/y	ي Yê	ي	Yek	يك
Z/z	ظ / ض / ذ / ز Zê	ظ / ض / ذ / ز	Ziman	زبان

فرهنگ کنونی

ایده گردآوری کلمات کردی کرمانجی به صورت یک فرهنگ لغت چند سال پیش به ذهنمان رسید. آن را با دوستان در کلاس کردی کرمانجی در جامعه کردهای مقیم مرکز (تهران) مطرح کردیم و از آن استقبال شد. با همکاری صمیمانه کار را بر حسب حروف تقسیم کردیم و گاهی نیز چند نفر روی یک حرف کار کردند. کلمات تکراری نیز زیاد بودند. به تدریج فرهنگ مورد نظرمون به این مرحله رسید که البته کاستی های زیادی دارد. این صرفاً آغاز کار است.

در این فرهنگ تلاش شده تا بیشتر از واژه هایی استفاده گردد که در رسانه ها، مطبوعات و به ویژه اینترنت کاربرد دارند. دوستان گردآورنده این فرهنگ از مناطق مختلف کرمانج نشین و حتی سوران نشین هستند و تا حد امکان از واژه های تمام مناطق استفاده شده است. گاهی بعضی واژه ها ممکن است به بیش از یک صورت نوشته شده باشد و ما سعی کردیم همه حالت ها را حفظ کنیم.

اسامی گردآورندگان این فرهنگ لغت به ترتیب میزان مشارکت و تعداد کلماتی است که جمع آوری کرده اند. ما این کار را ادامه خواهیم داد تا ضمن تلاش برای رفع کاستی های حتمی، هم کیفیت کار را افزایش دهیم و هم تعداد واژه ها را برای چاپ های بعدی افزایش دهیم تا به یک فرهنگ جامع تبدیل گردد.

در اینجا لازم است از همه دوستانی که به هر نحوی ما را در کار این فرهنگ یاری کرده اند به ویژه آقای احمد محمدزاده سپاسگزاری کنیم. شما بزرگواران نیز می توانید هر گونه همکاری یا انتقاد و پیشنهادات خود را از طریق ایمیل komakurmanci@yahoo.com یا ما مطرح کنید.

Koma Kurdiya Kurmanci

انجمن کردی کرمانجی

A

A xwe li yekî/ê kirin yek: علیه کسی همدست شدن:

Abadîn: آباد / مربوط به آبادانی:

Abor: اقتصاد

Aborînas: اقتصاددان:

Abrû: آبرو / حیثیت:

Aca diran: عاج دندان:

Açar: آچار:

Açer: آچار:

Aciz: ناراحت / کسل / عاجز:

Aciz bûn: ناراحت شدن / ناراحت بودن / کسل شدن / درد داشتن:

Aciz kirin: ناراحت کردن / اذیت کردن:

Acûr: آجر / ترشی:

Ac: عاج فیل:

Adanî: برکت / قزونی:

Adar: ماه کردی برابر با ماه مارس:

Adem: حضرت آدم (ع) از پیامبران الهی / آدم / انسان:

Adet: عادت / رسم:

Adet kirin: عادت کردن:

Adetî: عادتی / مرسوم / رایج:

Aferîdigar: آفریدگار / خالق:

Aferîn: آفرین / بارک الله:

Afet: آفت / بیماری:

Afir: آخور / آبخور احشام:

Afirandin: خلق کردن / آفریدن / درست کردن:

Afirîn: آفرینش:

Afirînerî: خلاقیت:

Afirr: آخور:

Afiyet: عافیت / سلامتی:

Afrika: آفریقا:

Afxanistan: افغانستان:

Aga: آگاه / مطلع:

Agah: آگاه / مطلع:

Agah : آگاهی / خبر
 Agahdar bûn : مطلع شدن / آگاهی یافتن
 Agahdar kirin : مطلع ساختن / آگاهی دادن
 Agahdarî : اطلاعیه / هشدار
 Agahî : آگاهی / اطلاع
 Agahî pê dan : مطلع ساختن / آگاهی دادن
 Agehdarî : آگهی
 Agir : آتش
 Agir barandin : آتش باراندن / بمباران کردن
 Agir berdan : آتش روشن کردن / آتش زدن
 Agir berdan : آتش زدن
 Agir dadan : آتش زدن / شعله ور کردن
 Agir demirandin : آتش را خاموش کردن
 Agir geş kirin : آتش را شعله ور کردن / به آتش دامن زدن
 Agir girtin : آتش گرفتن
 Agir hil kirin : آتش روشن کردن / آتش زدن
 Agir kuştin : آتش خاموش کردن
 Agir lêdan : آتش زدن
 Agir lêxistin : آتش زدن
 Agir pê xistin : آتش زدن
 Agir tê berbûn : آتش گرفتن
 Agirbar : آتشفشان
 Agirbes : آتش بس
 Agirbes îlan kirin : آتش بس اعلام کردن
 Agirbest : آتش بس
 Agirbes : آتش بس
 Agirî : آتشین / نام کردی آرات
 Agirîn : آتشفشانی
 Agirkujî : آتش نشانی
 Agirkuj : آتش نشان
 Agirperest : آتش پرست
 Agirperestî : آتش پرستی / زرتشتی
 Ah : آه / ناله

Ajan: نماینده / جاسوس
 Ajansa Nûçeyan: خبرگزاری
 Ajar: سبزینه یونجه
 Ajotin: پیش بردن / راندن / رانندگی کردن
 Akademîk: دانشگاهی / علمی
 Akam: نتیجه
 Akmelî: نام رقصی در کردی شمال
 Ako: قله
 Akre: شهری در منطقه فدرال کردستان عراق
 Aktîf: اکتیو / فعال
 Ala: پرچم / بیرق
 Alan: نام یکی از قهرمانان افسانه ای کردی
 Alandin: پیچاندن / باندپیچی کردن
 Alaş: الوار
 Alastin: لیس زدن
 Alav: شعله آتش
 Alav: حرارت آتش / شعله آتش
 Albalû: آلبالو / ترشک
 Alês: لیس
 Alêstin: لیسیدن
 Alet: آلت / ابزار
 Alfabe: الفبا
 Alî: طرف / سو / جهت
 Alî girtin: جانبداری کردن
 Alî kirin: کمک کردن / مساعدت کردن
 Alîgir: طرفدار
 Alîkar bûn: کمک بودن (شدن)
 Alîkar: همکار / دستیار
 Alîkarî: یاری / کمک
 Alîkarî kirin: مساعدت کردن / کمک کردن
 Alim: عالم / دانشمند
 Aliqîn / Aliq: آویزان شدن
 Alman: آلمان

Almanîya: آلمان
 Alonek: آلونک / کپر / آلاجیق
 Aloz: وخیم / درهم و برهم / به هم زدن
 Alûçe: آلوچه
 Amade kirin: آماده کردن / تهیه کردن / مهیا کردن
 Amade: آماده / حاضر
 Amade bûn: آماده شدن / حاضر شدن
 Amadebaş: حالت آماده باش
 Amadebaş îlan kirin: آماده باش اعلام کردن
 Amadehî: آمادگی
 Amadekar: مولف / آماده کننده
 Amadeyî: آمادگی
 Amaje: اشاره
 Aman: ظرف
 Amar: آمار
 Ambargo: تحریم
 Amed: نام باستانی شهر دیاربکر در شمال کردستان
 Amedîyê: از شهرهای کرد نشین در ترکیه
 Amêrikaya Bakûr: آمریکای شمالی
 Amêrikaya Başûr: آمریکای جنوبی
 Amêrikaya Navîn: آمریکای مرکزی
 Amerîka: آمریکا
 Amîn: آمین
 Amojgeh: آکادمی
 Amojin: زن عمو
 Amo: عمو
 Ampir: آمپر / واحد جریان الکتریکی
 Amûr: ابزار / وسیله
 An: یا / لحظه کوتاه / دم
 Anadolû: آناتولی
 Ananas: آناناس
 Anatoliya Navîn: آناتولی مرکزی
 Anatomî: آناتومی / پیکرشناسی

Ancax: به زور / به سختی
 Ango: یعنی
 Anika: الان / اکنون / حالا
 Anîmasyon: کارتن / انیمیشن
 Anîn: آوردن
 Anîn rojevê: مطرح کردن / بحث روز کردن
 Anîn zimên: بر زبان آوردن / بیان کردن
 Anîşk: آرنج
 Anix: نام گیاهی دارویی
 Anka: حالا / اکنون
 Anket: تحقیق
 Anotî: ندید بدید / تازه به دوران رسیده
 Anqere: آنکارا
 Antartîka: قطب
 Antepe: آنتیه / ار شهرهای ترکیه
 Antîk: قدیمی / تاریخی / کهنه
 Antrenman: تمرین (ورزشی)
 Ap: عمو
 Apo: ای عمو
 Aptî: عمو بودن
 Aqil: عاقل
 Aqilkêm: کم عقل / سبک سر
 Aqilmend: عاقلمند / دانشمند / دانا / حکیم
 Aqilsivik: سبک عقل / سبک سر
 Ar: آتش
 Aram: آرام / ساکت / اسم خاص
 Aram bûn: آرام بودن / آرام شدن / تسکین یافتن
 Aram: آرام
 Araq: عرق / مشروبات الکلی
 Ararat: کوه آرارات واقع در کردستان
 Arastey (kesekî/ê) kirin: نثار کسی کردن
 Arayêş: آرایش / تزئین
 Arayêş kirin: آرایش کردن / تزئین کردن / منظم کردن

Arizû: آرزو
 Ard: آرد
 Ardû: هیزم / سوخت
 Ardxavk: آرد سرخ شده در روغن
 Arê kesî reş bûn: فرزند پسر نداشتن
 Arêç: راه و رسم
 Areşîn: آتشی که به رنگ آبی می سوزد
 Arîkar bûn: کمک بودن (شدن)
 Arîkar: کمک
 Arîkarî: کمک / مساعدت
 Arîkarî kirin: کمک کردن
 Arjîn: آرژین / اسم مرکب خاص به معنای آتش زندگی
 Arkeolog: باستانشناس
 Arkolk: چوب یا میله‌ای که با آن هیزم آتش را هم می زنند
 Armanc: هدف / مقصد / آرزو
 Arreş bûn: بی فرزند بودن / ابتر بودن
 Arreş: بی فرزند / ابتر
 Arşîv: بایگانی
 Artêş: ارتش
 Arûng: زردآلو
 Arvan: آردچی
 Arxavik: چربی ماست
 Arxîn: مطمئن / آسوده
 Arxîn bûn: مطمئن شدن / آسوده بودن / آسودن شدن
 Aş: آسیاب
 Aş kirin: آشتی دادن / صلح دادن
 Asa: هنجار / عادی
 Asan: آسان / قابل دستیابی
 Asayêş: امنیت / آسایش
 Asayî: امنیتی / آسایشی
 Asayişga: محل امن / آسایشگاه
 Asê: مانع
 Asê bûn: برخورد کردن / با مانعی مواجه شدن / گرفتار شدن

Asêgeh: مانع
 Asêt: اسید: / وصیت
 Aşevan: آسیابان
 Aşîkar: آشکارا / واضح / مشهود
 Asîman: آسمان
 Asîmîle kirin: ادغام کردن / همگون کردن / در هم آمیختن
 Asin: آهن
 Aşina: آشنا / شناس
 Aşina bûn: آشنا شدن
 Aşina kirin: آشنا کردن
 Aşinayî: آشنایی / معارفه
 Asinger: آهنگر
 Asingerî: آهنگری
 Asinraker: آهن ربا
 Aşiq: عاشق
 Aşiq bûn: عاشق شدن / عاشق بودن
 Aşiq (ترانه سرای سنتی آذری): عاشق
 Aşitî: آشتی / صلح
 Aşitî kirin: آشتی کردن / صلح کردن
 Aşîtîxwaz: صلح طلب
 Aşîtî: آشتی / صلح
 Asîya: آسیا
 Aşkere: آشکارا / به روشنی
 Aşkere: آشکارا / به وضوح
 Aşkere bûn: آشکار شدن / رسوا شدن
 Aşkere kirin: آشکار کردن / رسوا کردن
 Asman: آسمان
 Asmanî: آسمانی / هوایی
 Aso: افق
 Aşpêj: آشپز
 Aşpêjxane: آشپزخانه
 Aspîrant: طرفدار / هواخواه
 Ast: سطح / مرحله

Astar: آستر لباس
 Asteng: مانع / مشکل
 Asteng kirin: مانع کردن / مانع درست کردن
 Astengî: مانع / مشکل
 Asûde: آسوده / راحت
 Asûde bûn: راحت شدن / آسوده شدن
 Aşûr: آشور
 Aşvan: آسیابان
 Aşxane: آسیا / آسیاب
 Asyaya Navîn: آسیای میانه
 Ataşe: پیوست / ضمیمه
 Atmosfer: اتمسفر / جو
 Atolya: کارگاه
 Av: آب
 Av dizîn: آب کشیدن زخم
 Av kêşandin: آب کشیدن / آب حمل کردن
 Av kirin: آب کردن
 Av lê kirin: آب ریختن (بر روی چیزی)
 Av li xwe kirin: بر خود آب ریختن / دوش گرفتن
 Av reşandin: آب پاشیدن
 Av şêlî kirin: آب را گل آلود کردن
 Av û hewa: آب و هوا
 Ava: آوا / صوت / آباد
 Ava be: آباد باد!
 Ava bûn: آباد شدن / آباد بودن / ایجاد شدن
 Ava cihê: آب خوب
 Ava devê kesî herikîn: آب دهان کسی جاری شدن
 Ava kirin: آباد کردن / پوشاندن سقف ساختمان / ایجاد کردن
 Ava zêr: آب زر / آب طلا
 Avahî: آبادی / مرکز / دفتر
 Avakirin: آباد کردن
 Avanasî: آواشناسی
 Avatî: آبادی

Avat : آباد
 Avaz: آواز / نوا
 Avbaz: ملوان / شناگر / آب باز
 Avbend : سد
 Avçeqla : تکانش آب / از روستاهای کردنشین اورمیه
 Avco : آبجو
 Avdanî: آبیاری
 Avdanî kirin: آبیاری کردن
 Avdanî : آبادانی: / آبیاری
 Avdar: آبدار / پر آب
 Avdayî: آب داده شده / آبیاری شده
 Avdest kirin: وضو گرفتن / آب ریختن
 Avdest : وضو
 Avdesxane: دستشویی / وضوخانه
 Avdîlan : جشن آب / از روستاهای کردنشین اورمیه
 Avekî: آبکی
 Avemast: دوغ
 Avêsta: اوستا
 Avêtin: انداختن
 Avêtin: انداختن / پرت کردن
 Avgoşt : آبگوشت
 Avî: آبی
 Avis: آبستن / حامله
 Avis kirin: آبستن کردن / حامله کردن
 Avis : آبستن
 Avjenî : شنا
 Avjî : آبی
 Avkêş: آبکش
 Avkêşan: عمل و فعل آب کشیدن
 Avkêşanî: آب رسانی
 Avkêşanî kirin: آبرسانی کردن
 Avkî: آبکی
 Avlik : تاول

Avnas: آب شناس/هیدرولوژیست:
 Avnasî: آب شناسی/هیدرولوژی:
 Avpaş: آبپاش
 Avpêj: آب پز
 Avpêj kirin: آب پز کردن
 Avpîvker: آیسنج / هیدرومتر:
 Avrêj: آبشار:
 Avrêj: آب ریز / لوله فاضلاب / آبشار:
 Avrêjan: ناودان / لوله فاضلاب:
 Avrêjxane: توالی:
 Avreşkanê: آب پاشی:
 Avreşkanê kirin: آب پاشی کردن:
 Avrû: آبرو / حیثیت:
 Avşar: آبشار
 Avşêl: فاضلاب / آب بلااستفاده:
 Avşîjî: خمیر مایه نان که از پنیر است
 Avşîrk: محل ریزش آب:
 Avşor: آبگوشت:
 Avûkat: وکیل:
 Avustralya: استرالیا:
 Avxor: لیوان:
 Avxwerî: آبخوری / لیوان:
 Avzê: نم آب:
 Awa: آوا / ترتیب / شکل / صورت:
 Awa: ترتیب / شیوه / روش:
 Awahî (bi vî): بدین ترتیب / بدین صورت:
 Awandin: چپاندن:
 Awarte: فوق العاده / آماده باش:
 Awartin: استثنا کردن / اعتراض کردن:
 Awat: آرزو / خواسته / امید:
 Awayî (bi her): به هر ترتیب / به هر صورت:
 Awayî (bi vî): بدین ترتیب / بدین صورت:
 Awayî(bi her): به هر حال / در هر صورت:

Awaz: آهنگ / صدا
 Awîr: نگاه تند / نگاه خشن
 Awirdû: هیزم / سوخت
 Ax: آخ / ناله
 Ax: خاک / زمین / میهن
 Axa: آغا / بزرگ / بیک / رئیس
 Axaftin: صحبت کردن / حرف زدن / رایزنی کردن
 Axavger: سخنران
 Axavtin: صحبت کردن / صحبت
 Axereş: خاک سیاه / هوموس
 Axeşin: خاک آبی / خاکی ناشی از سوختن سرگین و سوختنی در تنور
 Axesor: خاک قرمز
 Axesipî: سفید خاک / خاک سفید
 Axesûr: خاک سرخ
 Axêver: سخنور / متکلم
 Axiftin: گفتن / صحبت کردن
 Axîn: آخ / آه / ناله کردن
 Axîn kêşan: آخ کشیدن / افسوس خوردن
 Axir: آخور
 Axirîn: آخرین / نهایی / پایانی
 Axivîn: گفتن / صحبت کردن
 Axur: آغور / آبشخور احشام
 Ayende: آینده
 Ayîn: دین / آیین / مذهب
 Aza kirin: آزاد کردن / بخشیدن
 Azad: آزاد / رها
 Azad bûn: آزاد شدن / رها شدن
 Azad kirin: آزاد کردن / رها کردن
 Azadî: آزادی / رهایی
 Azadîxwaz: آزادخواه
 Azadiya hizrîne: آزادی اندیشه
 Azar: اذیت / درد / آدم بد
 Azeb: مجرد

Azərbaycan: آذربایجان
Azerbeycan: کشور آذربایجان
Azəri / اهل جمهوری آذربایجان / زبان آذری: Azerî
Azərînişîn: آذری نشین
Azirde kirin: اذیت کردن / آزرده کردن

B

Ba: باد / نزد / پیش
Ba dan: یاد دادن / پیچاندن
Ba hev: پیش هم / در حضور هم
Babelîsk: گردباد
Babet: بابت / نکته / درباره: / علت
Babirûsk: گردباد
Bac: باج / مالیات
Bacgeh: محل باجگیری / گمرک
Bacgir: باجگیر / مأمور مالیات / مأمور گمرک
Bafîrok: هواپیما کاغذی
Bager: طوفان باد
Bahoz: طوفان
Bahwerî: باور / ایمان
Bajar: شهر
Bajar-dewlet: دولت - شهر
Bजारok: شهرک / شهر کوچک
Bajarvanî: شهروندی
Bajêrgeh: شهرک
Bakûr: شمال
Bal: توجه / نظر
Bal kişandin: جذب کردن / توجه کسی را جلب کردن
Bala kesî kişandin: توجه کسی را جلب کردن
Bala kesî li ... bûn: توجه کسی به ... بودن / حواس کسی به ... بودن
Bala xwe dan: توجه کردن / نگاه کردن
Balafîr: هواپیما
Balafîrgeh: فرودگاه

Balans: بالانس / تعادل
 Baldar: قابل توجه / جالب / مهم
 Balıcan: بادمجان
 Balîf: بالش
 Balinde: پرنده
 Balkêş: جالب / قابل توجه
 Balon: بادبادک
 Balyoz: سفیر / نماینده
 Balyozxane: سفارت / دفتر نمایندگی
 Ban: پشت بام
 Bandor: نفوذ / سلطه / سیطره
 Bandûr: حاکمیت
 Bang: فراخوان / اذان / ندا / بانگ
 Bang dan: اذان گفتن / صدا زدن
 Bang kirin: صدا زدن / ندا زدن
 Bang li kesî kirin: کسی را صدا زدن
 Bangewazî: فراخوان / دعوت
 Banîşan: یادنما
 Bankevanî: بانکداری
 Bank: بانک
 Banqe: بانک
 Banû: خانم ، بانو
 Bapîr: پدر بزرگ
 Bapîv: پادسنج
 Bar: فشار/ بار
 Bar kirin: بار کردن / کوچ کردن / اسباب کشی کردن
 Bar kişandin: بارکشی
 Bara (li): در باره
 Baran: باران
 Baranpîv: باران سنج
 Baregeh: بارگاه / مرقد
 Barîkela: بارک الله / آفرین
 Barîn: باریدن

Barkêş: بار بر / بارکش
 Barkêşî: حمل و نقل
 Baş: خوب / نیک
 Baş bûn: خوب بودن / خوب شدن / بهبود یافتن
 Baş! خوب / باشد!
 Başî: نیکویی / خوبی
 Başîtfî: نیکویی / خوبی
 Bask: بال / بازو / پروبال
 Bastêq: خمیر انگور
 Baştir: بهتر
 Başûr: جنوب
 Batman: باتمان / شهری در شمال کردستان
 Bav: پدر
 Bavpîr: پدربزرگ
 Bavûkal: اجداد / گذشتگان
 Bawer kirin: باور کردن / اعتقاد داشتن
 Bawerî: باور / عقیده / اعتقاد / ایمان
 Bawerî dan: اعتقاد ایجاد کردن / اعتماد ایجاد کردن
 Bawermend: معتقد / مومن
 Bawername: استوارنامه / اعتبارنامه / پایان نامه
 Bawer: باور
 Bawirî: باور
 Bawir: باور
 Baxçe: باغچه
 Bax: باغ
 Baz dan: جهیدن / پریدن
 Bazar: بازار
 Bazin: النگو
 Bazirganî: بازرگانی / تجارت
 Bazirgan: بازرگان / تاجر
 Bê: بدون / فاقد
 Bê rû û bêfedî: پررو و بی شرم
 Bê serî bûn: اختیار خود را به دست گرفتن / خود سر شدن

Bê serî kirin: اختیار کسی را به دست خودش دادن / کسی را خود سر کردن
 Bêalî: بی طرف
 Bêalî bûn: بی طرف بودن
 Bêal: بی طرف
 Bêaqil: بی عقل / احمق
 Bêar: بی عار / وقیح / بی شرم
 Bêbask: بی بال
 Bêbav: بی پدر و مادر / بی شرف
 Bêbehir kirin: بی بهره کردن / محروم کردن
 Bêbehir: بی بهره / بی فایده
 Bêberpirsiyar: بی مسئولیت / بی پاسخگو
 Bêbeş: بی سهم / بی قسمت
 Bêbext: بدشانس / بیچاره
 Bêbextî: خیانت
 Bêbin: خیلی عمیق / ژرف
 Bêbingeh: بی پایه / بی اساس
 Bêbinî: بی اساس / خیلی عمیق
 Bêbinyat: بی پایه / بی اصل و اساس
 Bêçare: اجتناب ناپذیر / بیچاره / بدون راه حل
 Bêçaretî: بیچارگی / ناگزیری / عدم وجود راه حل
 Bêdadî: بیدادی / ظلم / استم
 Bedel: عوض / معادل / بدل
 Beden: جسم / بدن
 Bêdeng: ساکت / آرام
 Bêdeng bin: ساکت / ساکت باشید
 Bêdengî: سکوت / آرامش
 Bêdesthilatdar: عدم حاکمیت
 Bedew: زیبا / خوشگل / قشنگ
 Bêdil: بی علاقه / بی میل
 Bêdirrik: بی سروسامان / آس و پاس
 Bêdûv: بی دم / بی پایان / ابتر
 Bêdeb: بی ادب / بی نزاکت / بی تربیت
 Bêemerg: بی معرفت

Bêexlaq: بداخلاق / بدخو
 Bêexlaq bûn: هرزه / بداخلاق :
 Bêexlaqî: بداخلاقی / بدخویی
 Bêexlaqî kirin: بداخلاقی کردن / بدخویی کردن
 Bêfayde bûn: بی فایده بودن / بی فایده شدن
 Bêfayde kirin: بی فایده کردن
 Bêhêvî bûn: مایوس شدن / ناامید شدن
 Bêfayde: بی فایده / بیهوده
 Bêfil: بینی / پوزه
 Beg: بیگ / مطرب
 Bêgavî: نابهنگام / بد هنگام
 Bêguman: بی گمان / بی شک / آس و پاس
 Bêgune: بی گناه
 Bêguneh: بی گناه
 Bêhempa: بی همتا / بی نظیر
 Bêhêvî: نا امید / مایوس
 Bêhêvîbûn: یأس / ناامیدی
 Bêhêvîtî: ناامیدی
 Bêhêz: ضعیف / بی قدرت
 Bêhêz bûn: ضعیف شدن / بی قدرت بودن
 Bêhêz kirin: ضعیف کردن / از قدرت انداختن
 Bêhinav: ترسو / بزدل
 Bêhinteng bûn: دل‌تنگ بودن / بی حوصله بودن
 Bêhintengî: دل‌تنگی / بی حوصلگی
 Bêhinteng: دل‌تنگ / بی حوصله
 Bêhiş: بی عقل / احمق / بیهوش
 Bêhiş bûn: بیهوش شدن
 Bêhiş kirin: بیهوش کردن
 Bêhn: لحظه / آن / نفس / بو
 Bêhn dan: استراحت کردن / نفسی تازه کردن
 Bêhn kirin: استشمام کردن / بو کردن
 Bêhn vedan: استراحت کردن / نفسی تازه کردن
 Bêhna xwe vedan: نفس تازه کردن

Bêhnfireh Bûn: سعه صدر داشتن / تساهل داشتن
 Bêhnfireh: صورت
 Bêhngenî: بوگندو
 Bêhnxweş: خوشبو / خوش عطر
 Behr: دریا
 Behs: بحث / گفتگو
 Bêhtir: بیشتر
 Bêhûde bûn: بیهوده بودن / بیهوده شدن
 Bêhûde kirin: بیهوده کردن
 Bêhûde: بیهوده / بی فایده
 Bêje: کلمه / سخن
 Bêjedanekî: ادبیات
 Bêjing: سرند
 Bejn: قد و قواره / اندام
 Bejn û bal: اندام / قد و قواره
 Bejnbilind: بلند بالا / قد بلند
 Bejnzirav: نازک اندام
 Bêj: کلمه / گفتن / تعریف کردن
 Bêkar: مجرد / بیکار
 Bêkar bûn: بیکار بودن / معطل بودن
 Bêkar kirin: بیکار کردن / معطل کردن
 Bêkarî: بیکاری / مجردی
 Bêkêmasî: بی کم و کاست
 Bêkêrî: بی فایده‌گی / بی لیاقتی
 Bêkes: بی کس / یتیم
 Bela: بلا / بدبختی
 Belabelayî bûn: منفجر شدن / متلاشی شدن / تکه تکه شدن
 Bela bûn: رایگان شدن / گسترده شدن / متلاشی شدن
 Belabûn: پخش شدن / گسترده شدن / متلاشی شدن
 Belabûyî: پراکنده / متفرق / داغون
 Belaş bûn: پخش شدن / پخش بودن
 Belaş kirin: پخش کردن / پراکنده کردن
 Belaş: رایگان / پراکنده

Belav: پراکنده
 Belav bûn: پراکنده شدن
 Belav kirin: پخش کردن / منتشر کردن
 Belavok: بیانیه / اعلامیه
 Belawelayî kirin: پاره پاره کردن
 Belê: بلی / بله
 Beledîye: شهرداری
 Belengaz: بیچاره / بدبخت / مظلوم
 Bêlêv: بی لبه
 Belg: برگ / صفحه
 Belge: مدرک / سند
 Belge kirin: نامزد کردن (دختر) / مستند کردن
 Belgefîlm: فیلم مستند
 Belgenome: سند / مدرک
 Belgeyî: مستند
 Bêlivbazîbûn: عدم فعالیت / عدم تحرک
 Belkî/ê: بلکه / شاید
 Bêmafî: محرومیت از حق و حقوق
 Bêmal: بی سرپناه / بی خاتمان
 Bêmede bûn: بی حال بودن / سروحال نبودن
 Bênakok: بی کینه
 Bênamûs: بی ناموس
 Bênavber: بی واسطه
 Bend: انتظار / بند / ریسمان / ماده / محل جدا شدن جوی آب از رودخانه
 Benda kesekî/ê bûn (li): منتظر کسی بودن
 Bendav: سد / آب بند
 Bendê hîştin (li): منتظر نگه داشتن
 Bendewarî: انتظار
 Bendewar: اسیر / بنده
 Bendîxane: زندان / حبس
 Beng bûn: معتاد بودن
 Bengdar: اعتیاد آور
 Bengî: معتاد

Benik: بند / ریسمان
 Benîşt: آدامس / سقز
 Bêpar: بی سهم / بی بهره
 Bêparastin: بی پناه
 Bêpere: رایگان / بی پول
 Bêpilot: بدون خلبان
 Bêpîvan: بی حساب و کتاب / بدون اندازه گیری
 Beqal: بقال
 Bêqamxweş: جالب / جذب کننده
 Bêqan: مغرور
 Ber vê yekê: بدین خاطر
 Bêr: پارو / برف روپ
 Ber: سنگ / صخره / پهن / عریض / میوه / نتیجه / حافظه
 Ber bi aqil: عاقلانه / مقرون به صرفه / منطقی
 Ber bi: رو به / به سوی
 Ber çavên kesî tarî bûn: چشم های کسی تاریک شدن
 Ber ketin: دلسوزی کردن / همدردی کردن
 Ber kirin: حفظ کردن / از بر کردن
 Ber lê girtin: پیشگیری کردن / جلوگیری کردن
 Ber xwe dan: مقاومت کردن
 Ber: جلو / قبل / پیش / میوه / نتیجه
 Beraet: برانت
 Beramber: در برابر / علیه
 Beran: قوچ / گوسفند نر / سپیده صبح
 Beran berdan: آزاد کردن قوچ خا برای جفت گیری با گوسفندان
 Beranber: برابر / مساوی
 Beranber bûn: برابر بودن / مساوی بودن
 Beranberî: برابری / مساوی
 Bêrawestan: بی وقفه / پیوسته
 Beraz: گراز / خوک
 Berbang: سپیده دم
 Berber: آرایشگر
 Berbesvan: معدنچی

Berbirû: به سوی / روبه
 Berbirû bûn: به سوی (چیزی) بودن
 Berbisk: دسته موی زن
 Berbûk: زن مسئول رسیدگی به عروس
 Berçav: علنی / مهم / مد نظر
 Berçav girtin: جلوی چشم گرفتن / در نظر داشتن / مدنظر داشتن
 Berçem: لبه روخانه
 Berd: سنگ / صخره
 Berdan: رها کردن / آزاد کردن / طلاق دادن
 Berdêlî: پایاپایی / زن به زنی
 Berdêl: جایگزین / زن به زن
 Berder: آستانه / دم در
 Berdest: دم دست / شاگرد / کلفت
 Berdevk: سخنگو
 Berdewam bûn: ادامه داشتن / پایدار بودن
 Berdewam kirin: تداوم یافتن / برقرار ماندن
 Berdewamî: تداوم / پایداری
 Bêrê: بی قانون / غیر قانونی / نامشروع
 Berê xwe dan: خطاب کردن / روکردن به
 Beref kirin: جمع کردن / جمع آوری کردن
 Bereket: برکت / فراوانی
 Berendam: نامزد / کاندیدا
 Bêreng: بی رنگ
 Berevajî: برعکس / وارونه
 Berevanî: دفاع
 Berevanî kirin: دفاع کردن
 Berevanîkirin: دفاع کردن
 Bervî ser hev bûn: گردهم آمدن
 Bêrêziyê: بی احترامی / بی صف بودن
 Berê: قبلا / در گذشته / قبل از هر چیز
 Berf: برف
 Berf barîn: برف باریدن
 Berfemêr: آدم برفی

Berfire: وسیع / گسترده
 Berfireh kirin: وسیع کردن / گسترش دادن
 Berfireh: وسیع / گسترده
 Bergirî: دفاع
 Bergirî kirin: دفاع کردن
 Berhem: اثر / مجموعه
 Berhem kirin: جمع آوری کردن / گردآوری کردن
 Berhev kirin: جمع کردن / گردآوری کردن
 Berhevdan: در مقابل هم ایستادن / مقاومت کردن
 Berhevkar: تهیه کننده
 Bêrî kirin: رنج بردن از / عذاب کشیدن از / شیر دوشیدن
 Bêrî: پیازداغ
 Bêrî: دلتنگی / صف گوسفندان برای دوشیدن
 Berî: پیش از / جلوتر از
 Berîk: جیب
 Bêrîk: یارو / بیل
 Bêrivan: نگهبان صف گوسفندان برای شیردوشی
 Bêriya kesî kirin: برای کسی دلتنگ شدن
 Bêrî: صف گوسفندان برای شیر دوشی
 Berjêr: سرازیر
 Berjewend: منفعت / سود
 Berjewend hebûn: سودمند بودن / مفید بودن
 Berjewendî: سود / منفعت
 Berjor: سربالایی
 Berkar: شاگرد / کارآموز
 Berkev: پنجره کوچک
 Bermayî: باقیمانده
 Bername: برنامه
 Beroj: خورشید خور / روبه آفتاب
 Beroş: دیگ
 Berovajî bûn: برعکس بودن / واژگون شدن
 Berovajî kirin: برعکس کردن / واژگون کردن
 Berovajî: برعکس / وارونه

Berpan: وسیع / گسترده
 Berpe kirin: به کارنداختن / تحریک کردن / تمام کردن
 Berpebar: قابل حصول / قابل دستیابی
 Berpebûn: دستاورد
 Berpirs: مسؤل / پاسخگو
 Berpirsyar: مسئول
 Berpirsyarî: مسئولیت
 Berrî: بلوط
 Berroj: سمت آفتابی
 Berrû: بلوط
 Bersiv: پاسخ / جواب
 Bersiv dan: جواب دادن / پاسخ دادن
 Bersivdayîn: پاسخ دادن
 Bersivîn: جواب دادن / پاسخ دادن
 Bersîv: جواب / پاسخ
 Bersûc: متهم / مقصر
 Bertek: واکنش
 Berteref kirin: برطرف کردن / رفع کردن
 Bertîl: ظرف شراب
 Bêrûmet: بی ارزش / بی حرمت
 Bêrûmet kirin: مورد بی احترامی قراردان
 Berû: بایر / لم یزرع
 Berx: بره
 Berxevan: چوپان بره ها
 Berxwedan: مقاومت / بردباری
 Berz kirin: بلند کردن / برجسته کردن
 Berze: غایب / گم شده
 Berzendk: مچ بند
 Berzî: بلندی / تاکید
 Beş kirin: تقسیم کردن
 Beş: بخش / سهم / شعبه / شاخه
 Bes: کافی
 Beşdar: شرکت کننده / سهام

Beşdar bûn: شرکت کردن / سهیم شدن
 Beşdar kirin: سهیم کردن / مشارکت دادن
 Bêşdarî: شرکت / مشارکت
 Bêsebr: عجزول / بی صبر
 Bêser: بی سر / بی صاحب / خودسر
 Bêşeref: بی شرف
 Bêşert: بدون شرط / بی شرط
 Bêşexsiyet: بی شخصیت
 Bestenî: بستنی
 Bêşûç: بی گناه
 Betal: بیکار / باطل
 Betal kirin: باطل کردن
 Bêtam: بی طعم / بی مزه
 Bêtam bûn: بی طعم بودن
 Bêtamî: بی طعمی
 Betanî: پتو / لحاف
 Betilî: خستگی
 Bêtir: بیشتر / زیادتر
 Bêvil: بینی / پوزه
 Bêwar: بدون سرزمین
 Bêxapîn: راست / درست / بدون فریب
 Bexçe: باغچه
 Bexçevan: باغبان
 Bexda: بغداد
 Bexdenûs: جعفری
 Bêxêr: بی فایده / بد یمن
 Bêxew: بیخواب / کم خواب
 Bexşîn: بخشیدن
 Bexşîş: انعام / بخشش
 Bext: بخت / اقبال
 Bextewer: خوشبخت
 Bextîyar: خوشبخت
 Bextiyarî: خوشبختی

Bextreş: بدبخت / سپاه بخت
 Bêxwedî: بی صاحب / رها شده / بی سرپرست
 Bêxwedîti: بی سرپرستی / بی حمایتی
 Beyan kirin: بیان کردن
 Beyanî: صبح
 Bêyî: بدون / فاقد
 Bêyn: بین ، میان
 Bêy: بدون / بی :
 Bez dan: ناگهان فرار کردن
 Bez: فرار / دو / چربی
 Bezandin: فراری دادن
 Bêzar: بیزار / به ستوه آمده
 Bezbezok: عجول / خرمگس
 Bêziman: بی زبان / بدبخت / بیچاره
 Bezîn: فرار کردن / با عجله رفتن
 Bez: فرار / چربی / پیه
 Bî: با / بوسه / به
 Bî ... girtin: ... گرفتن
 Bî Berfirehî: به طور وسیعی / به طور گسترده ای
 Bî bîr anîn: به یاد آوردن / به خاطر آوردن
 Bî bizrî: غبابی
 Bî cih kirin: جا بجا کردن / مستقر کردن
 Bî dest xistin: بدست آوردن / کسب کردن
 Bî dûr xistin: دور کردن
 Bî eşkereyî: علنی / آشکارا
 Bî goreyî: طبق / براساس
 Bî haweyê: به صورت
 Bî kesî karîn: زور ... به کسی رسیدن / بر کسی غلبه کردن
 Bî lez: با عجله
 Bî mifa: مفید
 Bî min: به عقیده من / از نظر من
 Bî nav û deng: مشهور
 Bî qasî: به اندازه

Bi rastî: واقعا
 Bi rê ketin: به راه افتادن / شروع شدن
 Bi rêkarî: اصولی / درست
 Bi saya: در سایه / به لطف
 Bi serê xwe bûn: مستقل بودن / مجرد بودن
 Bi serêlîf: با دقت
 Bi serêlokî: با دقت
 Bi seyr: متعجب
 Bi şîr û nan kirin: غذا دادن / پذیرایی کردن
 Bi taybet: به ویژه
 Bi vî awayî: به این طریق / بدین ترتیب
 Bi windayî: غیابی
 Bi ya (yekî) kirin: به حرف کسی گوش دادن
 Bi ya kesî: به نظر کسی
 Bî: بیوه / درخت بید
 Bibiha: بالارزش / با اهمیت
 Bibîranîn: بزرگداشت / به خاطر آوردن
 Biçûk: کوچک
 Biçûkanî: کودکی / کوچکی
 Biçûkxistin: به زانو در آوردن / تحقیر کردن
 Biçûk: کودک / کوچک
 Bigelempêrî: در کل / به طور کلی
 Bigelempêrî: در کل / به طور کلی
 Bihar: بهار
 Biha: گران / بها / قیمت
 Bihevê: با هم / با همدیگر / به کمک هم
 Bihevêjiyan: همزیستی
 Bihêz: قدرتمند / قوی
 Bihişt: بهشت
 Bihîstin: شنیدن
 Bîhn: بو / نفس / حوصله
 Bîhna xwe fireh kirin: نفسی تازه کردن / حوصله کسی سر جایش آمدن
 Bihorîn: گذشتن

Bihurîn: بخشیدن / گذشت کردن
 Bihuşt: بهشت
 Bijank: مژه / پلک
 Bîjar: نام شهری کردنشین در استان کردستان ایران
 Bijare kirin: گلچین کردن
 Bijare: منتخب
 Bijarte: منتخب
 Bijartin: انتخاب کردن / دست چین کردن / وجین کردن
 Bijî: زنده باد
 Bijîn: جاوید
 Bijînî: بیوه گی / حالت بیوه بودن
 Bikar anîn: بکار بردن / استفاده کردن
 Bikaranîn: کاربرد / بکارگیری
 Bikêr: مفید / کارآمد
 Bila: باشد که / بگذار که
 Bilbil: بلبل
 Bilêt: بلیط
 Bilêv: تافظ. / ادا
 Bilêv kirin: تافظ کردن
 Bilez: با عجله
 Bilî (ji): به جزء / به استثناء
 Bilind: بلند / مرتفع
 Bilind kirin: بلند کردن / برداشتن
 Bilindahî: ارتفاع / بلندی
 Bilindest: بالادست
 Bilindfîr: بلند پرواز
 Bilindî: بلندی
 Bilind : بلند / عالی / در رأس
 Bilintirîn: بلندترین
 Bilî: به جز / به استثنای
 Bilûr: فلوت / نی
 Bilûr: نی لیک / فلوت
 Bimbarek: مبارک / مقدس

Bin: ته / عمق / زیر

Bîn: بو

Bin çav kirin: بازداشت کردن

Bîn kirin: بو دادن / بو کشیدن

Bîn pê kirin: لگد مال کردن / نقض کردن

Bîna xwe dan: استراحت کردن

Bîna xwe vekirin: استراحت کردن / نفسی تازه کردن

Bînahî: بینایی

Bî nav: مشهور / معروف / با نام و نشان

Binav kirin: زیر آب کردن / زیر آب بردن

Binavûdeng: مشهور

Binaxeyî: اساسی / پایه ای

Binçav kirin: دستگیر کردن / بازداشت کردن

Binçav: بازداشت

Binçeng: زیر بغل

Bindestî: زیردستی

Bindest: تحت ستم / فرمانبردار / زیر دست

Binecî bûn: ثبات یافتن / نهادینه شدن / مستقر شدن

Binecîh kirin: مستقر کردن

Binecî: ساکن / اهل / محدر

Bine.nal: خانواده / خانوار

Bînerd: زیرزمین / زیرزمینی

Bînesazî kirin: بنیادسازی کردن / پایه سازی کردن

Binesazî: اساسی / ساختاری

Bingeh: پایه / اساس / رگ و ریشه

Bingehîn: اساسی / پایه ای / ریشه ای

Bînî: ته / زیر / در زیر

Bi nirx: ارزشمند / باارزش / پراهمیت

Binpê kirin: پایمال کردن / له کردن / نقض کردن

Binran: قسمت بالای ران مرغ

Binrû: نهانی / درونی

Bînteng: عصبانی / ناراحت / زود رنج

Bîr: چاه / یاد / خاطره

Bîr anîn (bi): به خاطر آوردن
 Bîr kirin (ji): از یاد بردن / فراموش کردن
 Bîr xistin: یادآوری کردن / به خاطر آوردن
 Bira: باشد که !
 Bira: برادر
 Biradost: اسم طایفه ای از کردهای کرمانج
 Biradûstîyen: اسم دوره ای از تاریخ فرهنگ کردها
 Bîranî: بیگانه / غریبه / ناآشنا
 Bîranîn (bi): به یاد آوردن / به خاطر آوردن
 Bîranîn: یادبود / یادواره / گرامیداشت
 Biratî: برادری
 Birçî: گرسنه
 Birçî bûn: گرسنه بودن / گرسنه شدن
 Birçî hîştin: گرسنه نگه داشتن
 Birçî kirin: گرسنه کردن
 Birçîtî: گرسنگی
 Bîrdoz: ایدئولوژی / آیین
 Birêkûpêk: مرتب / منظم
 Birêvebir: مسئول / هدایت کنند
 Birêvebirî: مدیریت / هدایت
 Birêvebirin: اداره کردن / رهبری کردن
 Birêvebir: مدیر
 Bîrewerî: خاطره
 Bîrewş: خوش سیما / زیبا
 Birêz: آقا / جناب / محترم
 Birî: ابرو
 Birin: بردن
 Birîn: بریدن / زخم / جراحت
 Birinc: برنج
 Birîndar bûn: زخمی شدن / مجروح شدن
 Birîndar kirin: مجروح ساختن / زخمی کردن
 Birîndar: زخمی / مجروح
 Biriqîn: برق زدن / درخشیدن

Biriqzêrîn: براق و طلایی رنگ
 Birisqîn: درخشیدن
 Bîrîya kesî kirin: برای کسی دلتنگ شدن
 Bîrrîn / Bîrr: بریدن / قطع کردن
 Bîrrîn: بریدن
 Bîrûmet: محترم
 Bîrûsk: رعد و برق
 Bîrwaname: سند
 Bîryan: بریان / کباب شده
 Bîryar: تصمیم / قرار
 Bîryar dan: تصمیم گرفتن / قرار گذاشتن
 Bîryardêr: تصمیم گیرنده / مسئول
 Bîryargeh: قرارگاه
 Bîryarname: قطعنامه
 Bîşartin: مخفی کردن
 Bîşêrîn: مخفی شدن
 Bîşî: جنگل / بیشه
 Bîşivîn: از هم جدا شدن / پاره شدن
 Bîsk: زلف / گیس
 Bîskek: حدود بیست دقیقه / چند لحظه
 Bîşkoj: شکوفه
 Bîst: دسته (میله ...)
 Bîst: بیست / لحظه
 Bîste: آدم زرنگ و اجتماعی
 Bî tîrs: خطرناک / ترسناک
 Bîvir: ساطور
 Bîwar: درباره
 Bîwêj: اصطلاح
 Bîxwe: خود / تنها
 Bîyanî: بیگانه / خارجی
 Bîzav: حرکت / جنبش
 Bîzên: محرک / انگیزه
 Bîzin: بز

Bizir bûn: گم شدن
 Bizîşkî: پزشکی
 Bizîşk: پزشکی
 Bizmar: میخ
 Bîznês: تجارت
 Bizvandin: حرکت دادن
 Bizvîn: محرک / انگیزه
 Bî (حرف اضافه): به
 Bî: بیوه / درخت بید
 Bo: به خاطر / برای
 Bobelat: بلا / معیبت
 Bomb: بمب
 Bombe kirin: بمباران کردن
 Bombebaran kirin: بمباران کردن
 Bombrêjî kirin: بمب ریختن
 Bona (ji): برای / به خاطر
 Boneya (bi): به خاطر / به مناسبت
 Bor: رنگ
 Borandin: گذراندن
 Bore kirin: واکس زدن
 Bore: رنگ
 Borî: دودکش / لوله / گذشته
 Borîn: بخشیدن / عبور کردن / گذشتن
 Borîzan: شیپور
 Borî: گذشته / قدیمی
 Borrebor kirin: غریدن / زر زدن
 Boykot: تحریم
 Boyqot kirin: تحریم کردن
 Boz: خاکستری
 Brûsk: صاعقه
 Buha: بها / قیمت / گران
 Buhuşt: بهشت
 Bûk bûn : عروس بودن (شدن)

Bûk kirin: عروس کردن / به عروسی قبول کردن
Bûkan: نام شهری در کردستان ایران
Bûkinî: به شیوه عروس های قدیم احترام گذاشتن
Bûktî kirin: زنی (به نشانه احترام) از بزرگتر خجالت کشیدن
Bûktî: عروس بودن
Bûk: عروس
Bûn: شدن / بودن
Bûnewar: جانور
Bûtçe: بودجه / خرج
Bûyer: حادثه / واقعه
Bûyîn: متولد شدن / بودن / شدن
Bûzdank: یخدان
Bûz: یخ

C

Cacîm: گلیم
Cade: جاده / راه
Cadesazî: جاده سازی / راه سازی
Çadir: چادر
Cadû: جادو
Cadûger: جادوگر
Cahêl: جوان / برنا
Cam: جام / لیوان / شیشه
Camekan: ویتترین مغازه
Camêr: جوانمرد / مرد با مروت
Camî: مسجد
Can: روح / جان
Can dan: جان سپردن / مردن
Canbaz: بندباز
Candar: جاندار
Çandî: فرهنگی
Caneber: جانور
Canege: گاو نر

Canejin: شیرزن
 Canewer: جانور
 Canege: گاو نر
 Cangorî: مدفون در قبر / عزیز از دست رفته
 Canî: کره اسب
 Canse: سگ جان
 Cavkanî: سرچشمه
 Car: دفعه / بار
 Car car: گاه گاه
 Carcaran: گاهگاهی
 Carçî: جارچی
 Cardin: یکبار دیگر
 Carê: فعلاً / در حال حاضر
 Carekê: یکبار، یک مرحله
 Çarenivîsî: تعیین سرنوشت
 Carînan: گاهگاهی
 Carina: گاهی / بعضی مواقع
 Caris kirin: دشنام کردن
 Carisî: دشنام / فحش
 Carna: گهگاه
 Carnan: گاهگاهی
 Caş: کنایه از کرد خائن / کره خر
 Caşik: کره خر
 Cot: گاوآهن / خیش / شخم / جفت
 Ceger kirin: جرات کردن
 Cehnem: جهنم
 Cehnî: کره اسب
 Cehştî: کره خر بودن / کنایه از خیانت کردن به کرد
 Cehş: کره خر / کنایه از کرد خائن
 Ceh: جو
 Cejn: جشن / عید
 Celalî: ایلی بزرگ در کردستان
 Celeb: نوع / گونه

Celman: نوعی رقص کردی
 Cêlolix: قحطی
 Cemawer: جمعیت / گروه مردم
 Cemed: یخ
 Cem: کنار، پابغل
 Cenax: جناغ/استخوان سینه
 Cenaze: جنازه / میت
 Cendek: بدن انعش/الاشه
 Cenet: بهشت/جنت
 Ceng: جنگ
 Cengcû: جنگجو
 Cênîg: بالای پیشانی
 Cerdewan: مزدور
 Cereyan: جریان / برق
 Cerg: جگر
 Ceribandin: تجربه کردن / آزمایش کردن / امتحان کردن
 Ceryan: جریان / برق
 Cêr: کوزه/اسبو
 Cesaret: جسارت / جرأت
 Ceşn: جشن / پایکوبی
 Ceşnvare: جشنواره
 Cew: جوی آب
 Cewaz dan: مجوز دادن / اجازه دادن
 Cewaz: مجوز / اجازه
 Cêwî: دوقلو
 Cewrik: توله سگ
 Cêw: جیب
 Çexmax: چقماق
 Ceza birîn: حکم دادن / حکم بریدن / جریمه کردن
 Ceza: جزا / جریمه
 Ceze: جزا
 Ceze dan: مجازات کردن
 Cî anîn: انجام دادن

Cî bi cî bûn جایجا شدن / انجام شدن
 Cî bi cî kirin جایجا کردن / انجام دادن
 Cî bûn (bi) مستقر شدن / اسکان یافتن:
 Cî da hêlan ترک کردن / بر جای گذاشتن:
 Cî da hîştin ترک کردن / بر جای گذاشتن
 Cî dan جا دادن / اسکان دادن:
 Cî girtin: جای گرفتن
 Cî xistin: جا انداختن
 Cî : جا/مکان
 Cida bûn: جدا شدن
 Cida cida: جدا جدا / پراکنده
 Cîdar: جادار:
 Cidî bûn: جدی بودن
 Cidî: جدی
 Cigare: سیگار
 Ciger : جگر
 Cîgirê sekreter: معاون وزیر
 Cîgir : جانشین / معاون / جاگیر:
 Cîh: مکان / جا
 Cîh dan: جای دادن / قرار دادن:
 Cih girtin: جای گرفتن / قرار گرفتن:
 Cih û warên: سرزمین / وطن:
 Cih: جا / مکان:
 Cîhal: جوان / برنا:
 Cîhan: جهان / دنیا:
 Cihê kirin: جدا کردن:
 Cîhêz: جهیزیه:
 Cihgir: بجا / درست: / جاگیر
 Cihû: یهودی:
 Cih: جا / مکان / رختخواب:
 Cil: جل اسب و ختر / پالان / لباس:
 Cildank: کمد
 Cild: چلد / پوست:

Cilik: لباس / جل / رخت:
 Cilşo لباسشویی
 Cilûberg: لباس / پوشاک:
 Çima: چرا:
 Cincime: جمجمه / کله:
 Cînar: همسایه:
 Cînav: ضمیر:
 Cindî: زیبا / قشنگ:
 Cinêw: دشنام / فحش:
 Cinoyî / cinî kirin: دیوانه کردن:
 Cin: جن:
 Cîp: نوعی ماشین:
 Cîran: همسایه:
 Cîrantî: همسایگی:
 Circîs: جرجیس:
 Cîre: جیره:
 Cirm bûn: جرم بودن:
 Cirm kirin: جرم کردن:
 Cirm: جرم / جریمه:
 Cît: مدفوع ماکیان:
 Cîvak: جامعه:
 Cîvakî: اجتماعی:
 Cîvaknasî: جامعه شناسی:
 Cîvak: جامعه:
 Cîvandin: جمع آوری کردن / گرد هم آوردن:
 Cîvat: انجمن:
 Cîvîn: جلسه / گردهمایی:
 Cîvîna çapemenî: نشست مطبوعاتی:
 Cîvîn: گردهم آمدن / گردهمایی:
 Cîwan: جوان / زیبا:
 Cîwan kirin: زیبا کردن:
 Cixare: سیگار:
 Cîyawazî: تفاوت / اختلاف:

Ciyawazîya: تفاوت / اختلاف
 Cizîre: نام شهر در کردستان
 Ço: چوب
 Cobirr: آبدزدک
 Colemêrg: شهری در کردستان ترکیه
 Col: کله گوسفند
 Come: جمعه / آدینه
 Comerd: جوانمرد / بخشنده
 Conge: گاو نر
 Corbicor: جوراجور / متنوع
 Core: نوع اجور
 Coşîn: به جوش آمدن
 Coş: شور و شوق
 Cot bûn: جفت بودن / جفت شدن / جفتگیری کردن
 Cot kirin: جفت کردن / شخم زدن
 Cot: جفت / شخم / گاواهن
 Cotkar: شخم زن / کشاورز
 Cotkarî: شخم زنی
 Cotkarî kirin: شخم زدن
 Cotkî: جفتک
 Cotmeh: ماه کردی
 Cû: جوی آب
 Cûcîk: جوجه
 Cuda: جدا
 Cuda bûn: جدا شدن / جدا بودن
 Cuda cuda: جدا جدا
 Cuda kirin: جدا کردن
 Cudabûn: جدایی
 Cudayî: جدایی / فراق
 Cudatî: تفاوت / اختلاف
 Cûdaxwazî: جدایی طلبی / استقلال طلبی
 Cudaxwaz: جدایی طلب / استقلال طلب
 Cudayetî: جدایی / تفاوت / اختلاف

Cudayî: جدایی / فرق / تفاوت:
Cuda: جدا
Cûda: جدا / مستقل:
Cur be cur: جوراجور / متنوع
Cûrbicûr: گوناگون:
Curecure: جوراجور / گوناگون:
Currn: برکه آب باران:
Cûtîn: جویدن
Cûwîn: جوییدن / نشخوار کردن
Cû آب جوی

Ç

Çabok: چابک / تیز
Çadir: چادر
Çakir: چاکر
Çaksazî: بهینه سازی
Çakûç: چکش
Çal: چاله / گودال
Çal kirin: دفن کردن / زیرخاک کردن
Çalak kirin: فعال کردن
Çalak: فعال:
Çalaki: فعالیت:
Çalakvan: فعال:
Çalik: سجاده
Çand: فرهنگ / کشت
Çandî: فرهنگی
Çandinî: کشاورزی / زراعت
Çandinkar: کشاورز
Çandin: کاشتن / کشاورزی:
Çavkanî: سرچشمه:
Çap: چاپ
Çap kirin: چاپ کردن / منتشر کردن
Çapemenî: نشریات / مطبوعات:

Çapik: چاپک
 Çar: چهار
 Çarberî: آتشدان چوپان‌ها
 Çarçewe: چارچوب
 Çarçira: نام میدانی در شهر مهاباد
 Çarçove: چارچوب / محدوده
 Çardeh: چهارده
 Çardîwar: چهاردیوار
 Çardîwarî: چهاردیواری
 Çare: چاره / راه حل / درمان / وسیله
 Çare kirin: راه حل پیدا کردن / چاره کردن
 Çarêk: چارک / یک ربع
 Çarenivîsî: تعیین سرنوشت
 Çarenûsî: راه حل / سرنوشت
 Çareser bûn: حل و فصل شدن / حل شدن
 Çareser kirin: حل کردن / فیصله دادن
 Çareserî: راه حل
 Çareya serê xwe dîtin: مشکلات خود را حل کردن
 Çargoşe: مربع / چهارگوش
 Çarox: نوعی کفتش روستایی که رویه ندارد
 Çarpêdar: چهارپایه
 Çarqat: روسری
 Çarqed: چارقد / روسری کوچک
 Çarrê: چهارراه
 Çarşem: چهارشنبه
 Çarsû: چهارطرف / چهارگوش / چهارراه
 Çav: چشم
 Çav lêdan: چشم زدن / چشمک زدن

 Çav pê kirin: هم چشمی کردن
 Çavbel: آدم عوضی
 Çavdêrî: مراقبت / نظارت
 Çavdêrî kirin: نظارت کردن
 Çavdêr: نگهبان / ناظر

Çaverê kirin: منتظر بودن / انتظار داشتن / چشم به راه بودن
 Çaverêkirî: در انتظار / مورد انتظار
 Çavî: شکاف / سوراخ
 Çavkanî: منبع / منشاء / سرچشمه
 Çavnebar: حسود
 Çavnihêr: چشم و همچشمی کننده
 Çavnihêrî kirin: چشم هم چشمی کردن
 Çavpêketin: چشم افتادن به / دیدن
 Çavpel: آدم عوضی
 Çavşîn: چشم آبی
 Çavsor: بی پروا / بی باک
 Çavtirsandî kirin: ترساندن
 Çawa: چگونه / چطور
 Çawan: چگونه / چطور
 Çawanî: کیفیت / چگونگی
 Çawayî: کیفیت / چگونگی
 Çax: زمان / دوره / لحظه
 Çay: چای
 Çayçî: چایچی / آبدارچی
 Çaydan: کتری
 Çaydank: قوری
 Çayê: چای
 Çayparzin: چایی صاف کن
 Çaypes: قوری
 Çaypest: قوری
 Çayxane: چایخانه / آبدارخانه / قهوه خانه
 Çê: خوب / بهتر
 Çê kirin: درست کردن / تعمیر کردن / ساختن
 Çêbûn: درست شدن / درست بودن
 Çek: اسلحه / لباس
 Çek danîn: اسلحه را زمین گذاشتن
 Çek hilgirtin: مسلح شدن / اسلحه برداشتن
 Çekan: سنگ انداز / فلاخن

Çekdanîn: خلع سلاح
 Çekdar: مسلح / جنگجو
 Çekdar bûn: مسلح بودن / مسلح شدن
 Çekdar kirin: مسلح کردن
 Çekdarane: مسلحانه / نظامی
 Çekdarî: مسلحانه / تسلیحاتی
 Çêker: ساختار
 Çêkirî: آماده / درست شده
 Çeksazî: اسلحه سازی
 Çêlek: گاو ماده
 Çeleng: فعال / شجاع
 Çeltandin: خراشیدن / ساییدن
 Çem: رودخانه / رود
 Çen: چانه
 Çencer: چرخ
 Çend: چند / بعضی
 Çendanî: کمیت
 Çendikî: کمیت / مقدار
 Çendjinî: چند زنی / چند همسری
 Çene lêdan: چانه زدن
 Çengal: چنگال
 Çente: کیف
 Çep: چپ
 Çeper: سنگر / حصار / سپر
 Çepera êgir: آتشدان
 Çeper: سپر
 Çepik: کف / کف زدن / تشویق
 Çepik lêdan: کف زدن / تشویق کردن
 Çeprast: چپ و راست
 Çeqû: چاقو
 Çeqûkêş: چاقوکش
 Çêr: چرا / چراگاه
 Çêran: چریدن

Çerandin: چرانندن
 Çerçî: دستفروش / خرده فروش
 Cerdewan: مزدور
 Çêre: چرا / چراگاه
 Cereyan: جریان / برق
 Çêre: علف
 Çêrîn: چریدن
 Çêrîngeh: چراگاه
 Çerm: چرم / پوست
 Çêrmsork: سرخ پوست
 Çerwî: چربی
 Çerx: چرخ / تایر
 Çerxandin: چرخاندن
 Çerxeçî: کالسکه ران
 Çerxîn: چرخیدن
 Çesp: چسپ
 Çetel: چنگال
 Çetin: سخت / دشوار
 Çetir: چتر
 Çêtir: بهتر / مفیدتر
 Çêtir dîtin: خوب دیدن / بهتر دیدن
 Çêtir: بهتر
 Çewisandin: سرکوب کردن
 Çewsîner: سرکوبگر
 Çewt: اشتیاء / نادرست
 Çexmax: چقماق
 Çi: چه
 Çî: چه / چی
 Çi çax: کی / چه وقت
 Çîçek: گل
 Çîçirk: سخت پوست آرنیمیا
 Çikîn: چکه کردن / ریختن / فرورفتن
 Çil: چهل

Çîl: سفید
 Çîl: سفید
 Çîl bûn: سفید شدن
 Cil kirin: جل کردن
 Çîl kirin: سفید کردن
 Çileyê paşîn: چله آخر (ماه کردی)
 Çilmisî: پژمرده
 Çilmisîn: پژمرده شدن
 Çima: چرا / برای چه
 Çimayî: چرای
 Çimkî: چونکه / برای اینکه / زیرا
 Çimkî: چونکه / زیرا
 Çîn: طبقه اجتماعی / چین
 Çinar: چنار
 Çindirok: تهمت / حرف بی پایه
 Çinîn: برداشت کردن / چیدن / جمع آوری کردن
 Çiqas: چه مقدار / چه قدر
 Çiq: شاخه / شعبه / بخش
 Çir: سمج / سرسخت
 Çira: چراغ
 Çira pilîte: چراغ موشی
 Çirandin: پاره کردن لباس
 Çirik: چرک
 Çirisîn / Çirîs: درخشیدن / برق زدن
 Çirk bi çirk: ذره به ذره / ریز به ریز
 Çîrok: قصه / داستان
 Çîrok: داستان / قصه
 Çirrîn / Çirr: پاره شدن
 Çirûsîn: برق زدن
 Çirûsk: چرکه / درخشش
 Çiv dan xwe: این طرف و آن طرف پریدن / کنایه از ناز و عشوه کردن
 Çiv kirin: یکهو پریدن / در رفتن
 Çivçivî: خط خطی / شیار شیار

Çivîk: گنجشک
 Çiv: پرش به این طرف و آن طرف
 Çiya: کوهستان / کوه
 Çiyavan: کوهنورد
 Çiyayê Agirî: کوه آراوت
 Çiyayê Zagros: کوههای زاگرس
 Çiyayî: کوهستانی
 Ço: چوب
 Çodar: چوبدار
 Çog: زانو
 Çog lêdan: زانو زدن
 Çog vedan: زانو زدن / روی زانو نشستن
 Çok: زانو
 Çol: صحرا / بیابان
 Çolemêrg: منطقه ای در شمال کردستان
 Çopî: نام یکی از رقص های کردی
 Çort: چرت
 Çort lêdan: چرت زدن
 Çort lêdan: چرت زدن
 Çûçik: جوجه کوچک / گنجشک
 Çûn / Çûyîn: رفتن
 Çûn: چون / زیرا / برای اینکه / رفتن
 Çûn ku: چون / به خاطر اینکه
 Çûn û hatin: رفت و آمد / آمد و شد
 Çûr: حيله / نیرنگ

D

Da ku: تا که
 Dabeş kirin: تقسیم کردن / بخش بخش کردن
 Dabeşkar: تقسیم کننده
 Dabîn kirin: بیمه کردن
 Dabînzan: آمارگر

Dad kirin: محاکمه کردن:
 Dadan: افروختن
 Dadgeh kirin: دادگاهی کردن
 Dadgeh: دادگاه
 Dadger: دادستان
 Dadkirin: محاکمه
 Dadmendî: دادگری / عدالت ورزی
 Dadok: دایه
 Dadwer: قاضی
 Dadwerane: بر اساس عدالت / بر اساس دادگری
 Dadwerî: دادورزی / عدالت گری
 Dad: عدالت
 Dagîr bûn: اشغال شدن
 Dagîr kirin: اشغال کردن / به تصرف درآوردن
 Dagîrker: اشغالگر
 Dagirtin: پرکردن / اشغال کردن
 Dahatû: آینده / آتی
 Dahêlan: پایین انداختن / سرازیر کردن
 Dahol: دهل / طبل
 Dahûrandin: تحلیل کردن / بررسی کردن
 Dajan: شدت درد
 Dajgîr: غریب
 Daketin: پایین آمدن / کاهش یافتن
 Dakîşandin: پایین کشیدن / پایین آوردن
 Dalêstin: لیسیدن
 Daliqandin: آویختن / آویزان کردن
 Damayî: غمگین / افسرده
 Damezrandin: تاسیس کردن / بنا کردن / ایجاد کردن
 Damezrêner: موسس / بنیانگذار
 Dan: وعده زمانی / یک سوم روز / دادن
 Dan ber hevdu: مقایسه کردن
 Dan ber xwendinê: به مدرسه فرستادن / به تحصیل فرستادن:
 Dan bin aqilê yekî/ê: مخ کسی را زدن

Dan girtin: عادت کردن / باعث دستگیری شدن
 Dan pey kesî: کسی را دنبال کردن
 Dan revandin: سبب ربودن شدن
 Dan revê: فراری دادن
 Dan sondê: قسم دادن
 Dan û dû: غلات
 Dan xuya kirin: خاطر نشان کردن
 Dan zanîn: اعلام کردن / مشخص کردن / معلوم کردن
 Dan/dayîn: قرار دادن / گذاشتن
 Danan: گذاشتن / فرونشستن / ترک کردن
 Danasîn: معارفه / آشنا کردن
 Danê: گاو نر یکسال و نیم را گویند
 Danê nîvro: طرف ظهر
 Danezan: اعلامیه
 Danîn: گذاشتن / قرار دادن
 Danişîn: جلسه
 Danişte: ساکن / اهل
 Danûstandin: دادوستد / تبادل
 Dapîr: مادر بزرگ
 Dapoşandin: سرپوش گذاشتن / پوشاندن
 Dapoşîn: سرپوش گذاشتن / پوشاندن
 Daqurtandin: قورت دادن
 Dar: چویدستی / درخت
 Dar da kirin: آویختن
 Dar û devî: درخت و گیاه
 Dar ve kirin: آویختن
 Dar xistin: برپا کردن / برگزار کردن
 Darandin: روشن کردن
 Darava: جنگل / بیشه
 Daraz: محاکمه
 Darbaz: چوب باز / شعبده باز
 Darbe: کودتا
 Darbest: داربست

Darbir: اړه / برنده درخت
 Darda kirin: آویختن / اعدام کردن
 Darê zorê: زور
 Dareve kirin: آویختن / اعدام کردن
 Darik: چوب / ترکه
 Daristan: جنگل / بیشه
 Darivîn: ته نشین شدن
 Darizandin: محاکمه کردن
 Darotin: لایه رویی کردن
 Darve kirin: آویختن / اعدام کردن
 Das: داس
 Daşîn: تیز کردن
 Daşir: توالت
 Datiqurtandin: بلعیدن
 Daw: دارو / درمان / علاج
 Dawdêl: ته دامن
 Dawe: دعوا / مرافعه / پرونده
 Dawî bûn: تمام شدن / به پایان رسیدن
 Dawî: پایان
 Dawîleanîn: پایان بخشیدن
 Dawîn: پایانی
 Daw: دامن / دم گوسفند
 Dax kirin: داغ کردن
 Daxazî: خواسته / درخواست
 Daxistin: بآیین آوردن / داوولود کردن
 Daxuyanî: بیانیه / اعلامیه
 Daxuyanname: بیانیه
 Daxwaz: درخواست
 Daxwaz kirin: درخواست کردن / اراده کردن
 Daxwazkar: خواهان / مدعی / درخواست کننده
 Daxwazname: درخواست / تقاضا
 Daye / Da / Dê: مادر
 Dayîk: مادر

Dayik gotin: فحش مادر به کسی دادن
Dayikhez: مادر دوست
Dayik: مادر
Dayîn: دادن
Dayîn: دادن
Dayîre: دایره / اداره
Dayn: دادن / تقدیم کردن
Dê / yê: حرف اضافه
Dê ... !: !: خوب ...
Dê gotin: فحش مادر به کسی دادن
Debo: دیه / حایبی
Def: دف / طبل
Defterdarî: دفترداری
Defterxane: دفترخانه
Deh: ده
Dehak: ضحاک
Dehsal: دهه
Dehşik: کره خر
Dehşik: کره خر
Deklere kirin: اعلام کردن
Deko: تا که
Dêl: سگ ماده
Delak: ختنه کننده
Delal: عزیز
Dêlegur: ماده گرگ
Dêlerovî: ماده روباه
Dêlese: سگ ماده
Dêlese: ماده سگ
Delîl: دلیل
Deling: پاچه شلوار
Delodîn: دیوانه
Dêl: ماده سگ
Dem: دم / چای / لحظه

Dema: زمانی / گاهی
 Dema kû: آنگاه که / زمانی که
 Demjimêr: ساعت
 Demjimêr: ساعت / زمان / سنج
 Demlik: قاب کوچک
 Demogojî: عوام فریب
 Demokratîk bûn: دموکراتیک بودن / دموکراتیک شدن
 Demokratîk: دموکراتیک
 Demsal: فصل / موسم سال
 Dêm: دیم
 Dendik: تخمه / دانه / بذر
 Deng: رای / صدا
 Deng dan: رای دادن
 Dengbêj: خواننده
 Dengbêjî: خوانندگی
 Dengdan: صدا دادن / رای دادن / نظر دادن
 Dengdan: رای
 Dengdar: واکه / صدادار
 Dengdêr: رای دهنده
 Dengî: آوایی / صوتی
 Dengnasî: صداشناسی
 Dengxweş: خوش آوا / خوش صدا
 Dengzanî: صداشناسی
 Denî: زغال
 Dênîk: تاج عروس
 Deqîqe: دقیقه
 Dêr: کلیسا / دیر
 Der ketin: بیرون آمدن / رها شدن / جمع شدن
 Der û dor: دور و بر / اطراف
 Der: مکان / محل / خارج
 Dêran: بیچاره / بدبخت
 Deranîn: درآوردن / بیرون کشیدن
 Derbarê: درباره / راجع به

Derbas bûn: عبور کردن / قبول شدن / گذشتن
 Derbas kirin: عبور کردن / قبول کردن / گذراندن
 Derbas: عبور / ترک / ول کردن
 Derbasbûyî: گذشته / ارد شده
 Derbaskirin: رد کردن / گذراندن
 Derbe: ضربه / کودتا
 Derbirîn: تعیین کردن / مشخص کردن / بیان کردن
 Derb: ضربه / کودتا
 Derd: درد / اندوه
 Derdest kirin: دستگیر کردن
 Derdor: اطراف / محیط
 Derece: درجه / رتبه
 Dereft: فرصت / فراغت
 Derence: راه پله
 Dereng: درنگ / دیر / نابهنگام
 Derengman: دیر ماندن / دیر شدن
 Dereng: دیر
 Derew bûn: دروغ بودن / دروغ از آب در آمدن
 Derew derketin: دروغ از آب در آمدن
 Derew: دروغ
 Derewîn: دروغین
 Derewkar: دروغگو
 Dêre: لباس زنان کرد
 Derfet: فرصت / زمان
 Derfirotin: صادرات
 Dergevan: نگهبان
 Dergistîl: نامزد
 Dergûş: گهواره
 Derhênandin: در آوردن / کارگردانی کردن / خارج کردن
 Derhêner: کارگردان
 Derheqa: دربارہ
 Derî: دروازه / در
 Derizîn: ترک برداشتن

Derketin: قبول شدن / بیرون آمدن / خارج شدن
 Derkirin: واردات
 Derman: دارو / درمان
 Derman kirin: درمان کردن / چاره کردن
 Dermansazî: داروسازی
 Dermanxane: داروخانه
 Derpîkurt: شلوارک
 Derpî: زیرشلواری
 Ders: درس
 Dersdar: معلم
 Dêrsim: شهر درسیم
 Dersxane: کلاس درس
 Derûnî: درونی
 Derve: بیرون / خارج
 Derwêş: درویش
 Derxistin: خارج کردن / بیرون کشیدن
 Derya: دریا
 Derz: درز / شکاف
 Derzî: سوزن / آمپول
 Derzî kirin: آمپول زدن / سوزن زدن
 Derzî lê xistin: آمپول زدن / سوزن زدن
 Deşîfre kirin: لودادن / برملا کردن
 Deşîle: کره خر
 Desmal: دستمال
 Desnimêj: دست و نماز / وضو
 Deşo: دستشویی / توالت
 Dest: دست
 Deşt: دشت
 Dest avêtin: دست انداختن / تجاوز کردن
 Dest dan ser ...: دست گذاشتن روی ... / توقیف کردن
 Dest gerandin: گدایی کردن
 Dest ketin: از کار افتادن / بی رمق شدن
 Dest pêkirin: شروع کردن / آغاز کردن

Dest qutan: تحسین کردن / هلهله کردن
 Dest û pê: دست و پا / آدم ورزیده
 Dest xistin: به دست آوردن / از رمق انداختن
 Destanbêz: داستان سرا
 Destanîn: دستاورد
 Destan: داستان
 Destar: سنگ آسیاب
 Destbikar bûn: شروع کردن / آغاز کردن
 Destbiserkirin: تسلیم کردن / مطیع ساختن
 Destdirêjî: دست درازی / تجاوز
 Deste: گروه / دسته
 Destek dan: کمک کردن
 Destek: کمک / یاری
 Deste: دسته / گروه
 Destgirtî: نامزد
 Desthelatdar: حاکم
 Desthelat: حاکمیت / سلطه
 Desthevî: اتحاد
 Desthilat: حاکم / مستکبر
 Desthilatdar: حاکم / صاحب قدرت
 Desthilatî: سلطه / حاکمیت / توان
 Destik: واسطه / دستگیره
 Destket: دستاورد
 Destketî: حاصل / نتیجه
 Destkuj: دست پخت
 Destlimêj: وضو
 Destnimêj girtin: وضو گرفتن
 Destnimêj: وضو
 Destnîşan kirin: خاطر نشان کردن
 Destnivîsar: دستنویسته
 Destpaçe bûn: دستپاچه شدن / دستپاچه بودن
 Destpê kirin: شروع کردن / آغاز کردن
 Destpêk: شروع / آغاز

Destpêkî: اول / نخستین / آغاز:
 Destteng: دست تنگ / فقیر
 Destûr dan: فرمان دادن / دستور دادن
 Destûr: دستور / قانون اساسی:
 Destûrî: امری / دستوری
 Destxweşî kirin: تشکر کردن
 Dêûbab: پدر و مادر / والدین
 Dev jê beran: دست کشیدن از / ترک کردن / ول کردن:
 Dev ji ... berdan: از ... دست کشیدن:
 Devbixwîn: خونخوار
 Devçêr: سو استفاده کردن
 Devçêrî: سو استفاده
 Devçêrî kirin: سو استفاده کردن
 Deve: شتر
 Dever: ناحیه / منطقه:
 Devgerm: خوش صحبت
 Devgirk: درپوش / کپسول:
 Devkenî: خنده رو
 Devkî: گفتاری / شفاهی
 Dêvla: به جای
 Devok: گویش
 Dev: دهان / دهانه / پوز:
 Dew: دوغ / آبدوغ
 Dêw: دیو
 Dêwanxane: سرسرا / دیوانخانه
 Dewar: گاو
 Dewçil: مشک
 Dewet: دعوت / عروسی
 Dewlemend: غنی / ثروتمند:
 Dewlet: دولت / حکومت
 Dewlet bân: دولت شدن
 Dewletî: ثروتمند / دولتی:
 Dewr: زمان / دوره

Dewr û ber: اطراف / محیط / اطرافیان
 Dewran: زمانه / دوران
 Dewrî: بشقاب
 Dewr: دوره / زمان / ثوبت
 Dewsgrîfî: جانشین
 Dews: جا / اثر / رد
 Dexes: آدم عوضی
 Dexme: دخمه / سوراخ
 Deylê kirin: بیدار کردن
 Deyn: بدهی / دین / قرض
 Deyndar: بدهکار / قرض دار
 Deyndar bûn: بدهکار بودن
 Deyndar kirin: بدهکار کردن
 Dezgeh: دستگاه / تشکیلات
 Dezgehên ragihandinê: رسانه گروهی
 Dezgeh: دستگاه / مجموعه / سازمان
 Dê: مادر / نشانه آینده (خواهم ...)
 Di: داخل / در
 Di bin sîya kesî da bûn: در سایه و حمایت کسی بودن
 Di derheqê: در باره
 Di encamê de: در پایان / در نتیجه
 Di gel man: همراه ماندن
 Di heman demê da: در همان حال
 Di nav xwe de girtin: در برداشتن / حاوی بودن / در میان خود گرفتن
 Dibistan: دبستان / مدرسه
 Dîdarî: تصویری / بصری
 Dîfîn: دماغ / بینی
 Digel: با / به همراه
 Diha: دیگر
 Dihok: شهری در کردستان عراق
 Dihûnê: دیروز
 Dij: ضد / علیه
 Dijber: مخالف

Dijberî: خصومت / دشمنی
 Dijî: علیه / ضد
 Dijîtfî: دشمنی / خصومت
 Dijkiryar: ضد عمل / ضد حرکت
 Dijmin: دشمن
 Dijraberî: دشمنی / خصومت
 Dijwarî: دشواری / سختی
 Dikan: دکان
 Dikandar: مغازه دار
 Dîktatorî: دیکتاتوری
 Dîk: خروس
 Dil: قلب / دل
 Dîl bûn: اسیر بودن / اسیر شدن
 Dîl girtin: اسیر گرفتن
 Dîl: اسیر
 Dîlan: رقص / اسم دختر
 Dilaram: دل آرام
 Dîlber: دلبر / دلریا
 Dildar: دلدار / عاشق
 Dilê kesî li hevdu ketin: دل کسی به هم خوردن / حالت تهوع پیدا کردن
 Dilgermî: دلگرمی
 Dilgeş: شاد
 Dilgij: گیج / حواس پرت
 Dilgijîtfî: حواس پرتی
 Dilgijî: حواس پرتی / گیج شدن
 Dilgiran: دل گران / غمگین
 Dilhişk: دل سنگ
 Dilkamranî: شادکامی
 Dilkevir: سنگدل
 Dilnexwaz: بدخواه / دشمن
 Dîlo: اسیرگیرنده / کسی که اسیر می گیرد
 Dilop: قطره / چکه
 Dilop kirin: چکه کردن

Dilovanî: مهربانی
 Dilovan: مهربان
 Dilpakî: دلپاکی
 Dilpola: پولاد دل
 Dilreq: تند / خشن
 Dilsarî: دلسردی
 Dilşewat: دلسوز
 Dilsoz: دلسوز
 Dilsozî: دلسوزی / رحم
 Diltepîn: تپش قلب
 Dilxwaz: علاقمند
 Dîmen: منظره
 Dîn: دیوانه / مجنون
 Din: دگر / دیگر
 Dîndar: اهل دین
 Dindik: تخمه
 Dîneker: دیوانه / مجنون
 Dinênedîtî: دنیا ندیده
 Dinê: دنیا
 Dinya: دنیا / جهان
 Dir: درد زخم / غلیظ
 Dirandin: پاره کردن
 Diran: دندان
 Dirav: پول
 Dirawêstî: کنار / نزدیکی
 Dirêj: بلند / دراز / طولانی
 Dirêj bûn: طولانی شدن / دراز شدن
 Dirêj kirin: تمديد کردن / طولانی کردن / بلند کردن
 Dirêjayî: طول
 Dirêjî: درازا / طول
 Dirî: طایفه ای از کردهای کرمانج واقع در ارومیه
 Dirik: خار کوچک / سرپناه
 Dirîn: پاره کردن

Dîrok: تاریخ
 Dîroke: قراضه / بی مصرف
 Dîrokî: تاریخی
 Dîroknasî: تاریخ شناسی
 Dîroknas: تاریخ شناس
 Dîroknivîsî: تاریخ نویسی
 Dîroknivîs: تاریخ نویس
 Dîrokvan: مورخ
 Dîrokzan: تاریخدان / مورخ
 Dîrokzan: تاریخ دان
 Dirr: تند / خاردار
 Dirrî: درخت خاردار صحرائی
 Dirrik: خانه وزندگی / سروسامان
 Dirşim: جای زخم
 Dirûn: دوختن / چیدن محصول / برداشت کردن محصول
 Dirûnkar: خیاط
 Dirûtin: دوختن / چیدن محصول / برداشت کردن محصول
 Dîsan: باز هم / همچنین
 Dîtin: دیدن / دید / دیدگاه / نظر
 Dîtir: دیگر
 Divê: بایست / لازم است
 Dîwan: دیوان
 Dîwar: دیوار
 Diyabekir: شهر دیاربکر (آمد به کردی)
 Diyalog: گفتگو
 Dîyane: درویش
 Diyanet: دیانت
 Diyar bûn: مشخص بودن / مشخص شدن
 Diyar kirin: مشخص کردن / روشن کردن
 Diyarde: پدیده
 Diyar: روشن / واضح
 Dîyaspor: جامعه مقیم خارج
 Diz: دزد

Dizî: دزدی
 Dizîka: مخفیانه
 Dizîn: دزدیدن / ربودن
 Dizîtî: دزدی
 Doa: دعا
 Dod: گردنبنند بزرگ طلائی
 Doh: دیروز
 Dojeh: جهنم
 Dolamance: زخم عمیق میان انگشتان
 Dol: نسل / نژاد
 Dom kirin: ادامه یافتن / استمرار یافتن
 Domandin: ادامه دادن / پیگیری کردن
 Domdarî: تداوم / ادامه
 Domdar: مداوم / پایدار / ادامه دار
 Domdirêj: طولانی / مدت دراز
 Domîn: ادامه یافتن
 Dor û ber: دور و بر / اطراف
 Dor: اطراف / دور
 Dora: اطراف / نزدیک
 Dorpêç kirin: محاصره کردن
 Dorpêç: محاصره
 Dorrîn: باختن
 Dorûber: اطراف / دور و بر
 Doşab: دوشاب / شیره انگور
 Doşav: دوشاب
 Doşek: تشک
 Doşik: تشک
 Dost: دوست / رفیق
 Dostanî: دوستی
 Dostkuj: دشمن / قاتل دوست
 Dosye: پرونده
 Dotin: دوشیدن
 Dotmam: دختر عمو

Dovîz: ارز;
 Doxîn: کش شلوار / کمر شلوار;
 Doxtor: دکتر;
 Doz: خواسته / هدف;
 Doz li kesî vekirin: شکایت کردن;
 Dozdeh: دوازده;
 Dozger: دادستان;
 Dozgerî: خواست / هدف / دادستانی;
 Dozgerî: دادستانی;
 Drûşm: شعار;
 Dû: دود / ادامه;
 Dû hevdu gotin: پشت سر هم گفتن;
 Dualî bûn: دوطرفه بودن / دوسویه بودن;
 Dualî: دو طرفه / متقابل;
 Dubare: دوباره / تکرار;
 Dubare kirin: تکرار کردن;
 Dûbir: بز تر دو ساله;
 Dubûrî: سمت سایه;
 Ducare kirin: تکرار کردن;
 Dudek: موزیک;
 Dudilî: دودلی;
 Dudu: دو / عدد دو;
 Duh: دیروز;
 Duhî: دیروز;
 Duhok: شهر دهوک;
 Dujmintayî: دشمنی / خصومت;
 Dûkel: دود;
 Dûlik: دنباله;
 Dûlkahinbanê: نوعی بازی که بچه‌ها عقب همدیگر را می‌گیرند;
 Dûmahîk: ادامه / آخر / نتیجه;
 Dûmahî: ادامه;
 Dûman: دود غلیظ / طوفان / گرد و خاک غلیظ;
 Dûman: مه

Dumbilbaz: شیاد
 Dûmeqesk: پرستو / نوعی گیاه
 Dunê: دیروز
 Dûpat: تکرار / دوباره
 Dûpat kirin: تکرار کردن / دوباره کردن
 Dûpişk: عقرب
 Dûr: دور
 Dûr bûn: دور شدن / دور بودن
 Dûrbîn: دوربین / آینده نگر
 Dûre: سپس / بعدا
 Dûrketin: دور شدن
 Dûrmas: آینده شناس
 Durû: آدم دو رو
 Durûnge: محل علوفه دادن به گوسفندان در زمستان
 Durust kirin: درست کردن
 Duşem: دوشنبه
 Duşemî: دوشنبه
 Dûsibê: پس فردا
 Dûv: پی / دنبال
 Dûvre: بعد / به دنبال
 Duwanzdeh: دوازده
 Duwemîn: دومین
 Duwem: دوم
 Duzik: نوعی گیاه
 Duzimanî: دوزبانی
 Du: دو
 DYA: ایالات متحده آمریکا

E

E: است (فعل)
 E- poste: پست الکترونیکی / ایمیل
 Ecêb: عجیب
 Ecêbandin: قبول کردن / پسند کردن

Ecêbmayî: حیران / متعجب
 Edab: جوش / دمل
 Edabî: (جوش) ترشح کرده
 Edebî: ادبی
 Edebxane: دشتشویی / توالت
 Edeb: ادب
 Edet: عادت / رسم
 Edîtor: ویرایشگر / سردبیر
 Efrîqa: آفریقا
 Efsanewî: افسانه ای
 Efsane: افسانه
 Efû: بخشش / عفو
 Efûya giştî: عفو عمومی
 Egerî: علت / چرایی
 Eger: اگر / دلیل / سبب
 Ege: دریای اژه
 Egît: دلاور / شجاع / عزیز
 Ekran: اکران / نمایش / صفحه تلویزیون یا سینما
 Ekselans: عالیجناب
 Elektronîk: الکترونیکی
 Eleng: الک
 Elfabe: الفبا
 Elman: آلمان
 Em: ما (ضمیر)
 Ember: عنبر
 Emelîyat: عمل جراحی
 Emer: نام اشخاص
 Emîndarê giştî: معتمد عموم
 E-name: ایمیل / نامه الکترونیکی
 Encam: نتیجه / پایان
 Encam girtin: نتیجه گرفتن
 Encamgirtin: نتیجه گیری
 Endambûn: عضویت

Endamê yarîder: دانشیار / کمکی
 Endamê zanistî: عضو هیئت علمی
 Endam: اندام / عضو
 Endazyar: مهندس
 Endazyarî: مهندسی
 Endîrek: غیر مستقیم
 Endîşedar kirin: به فکر واداشتن / نگران کردن
 Enflasyon: تورم
 Enirandî: خراشیده
 Enirandin: خراشیدن / خرااندن
 Enqere: آنکارا
 Enstîtu: انستیتو / موسسه
 Entîkvan: فروشنده اشیا قدیمی
 E-peyam: پیام الکترونیکی
 E-pirtûk: کتاب الکترونیکی / کتاب اینترنتی
 Eqreba: خویشاوند
 Erd: زمین
 Erdelanî: اردلانی
 Erdnigarî: جغرافی
 Erdnîgari: جغرافیا / زمین نگاری
 Erê: آری / بله
 Erê kirin: تایید کردن / تصویب کردن
 Ereb: عرب / اعراب
 Ereb kirin: عربی کردن
 Erebî kirin: عربی کردن / تعریب کردن
 Erebikirin: تعریب / عربی کردن
 Erênî: مثبت
 Erê: بله / آره / آری
 Ergenekon: سازمان مافیایی نظامیان ترکیه
 Erk: وظیفه
 Ermenî: ارمنی
 Ermenî: ارمنی زبان / ارمنی
 Ermenîstan: ارمنستان

Ermen: ارمنی
 Erzan: ارزان
 Eseh: مطلقا
 Eşîr: عشیره
 Eşkere: علنی
 Esker: سرباز
 Esmanî: آسمانی
 Esnaf: اصناف
 Eşq: عشق
 Etîket: انیکت / برچسب
 Etnîkî: قومی
 Ev: این
 Evil: نخست / اول
 Evîn: عشق
 Evroj: امروزه
 Ew: او / آن
 Eware bûn: بیهوده وقت گثرانی کردن
 Ewçend: هرچند
 Ewîl: اول
 Ewladî: فرزند بودن
 Ewlad: اولاد / فرزندان
 Ewle: امن / مطمئن
 Ewlekarî: امنیت
 Ewleyî: امنیتی / اطمینان
 Ewqas: آنقدر
 Ewr: ابر
 Ewropa: اروپایی
 Ewrûpa: اروپا
 Ewte ewt kirin: پارس کردن
 Exkûk: زردآلوی نارس
 Extiyar: سالخورده / سالمند
 Extiyarî: سالخوردگی
 Eyale: ایالت / استان

Eylo: عقاب
Eynî bûn: یکی بودن / عین هم بودن
Eynî: عین / همان
Ez: من
Ezber kirin: حفظ کردن
Ezber: حفظ

Ê

Êdî: دیگر / از این پس
Êdî: دیگر
Êkcar: به یکباره / رویهمرفته
Êleg: جلیقه
Êlik: آواره، بی خانمان
Êl: ایل
Êm: علوفه
Ên: مال / افراد
Êriş anîn: حمله کردن
Êriş kirin: حمله کردن / توهین کردن
Êriş: حمله
Êş: درد
Êşandin: به درد آوردن / اذیت کردن
Êşandin: به درد آوردن
Êşîn: درد کردن
Êşkence: شکنجه
Êşkencexane: زندان / شکنجه خانه
Êş: درد
Êvar: عصر / شب
Êvirgeh: پناهگاه / محل اسکان شبانه
Êvirîn: پناه گرفتن / شب را در جایی گذراندن
Êwerî: طایفه ای از کرد های کرمانج
Êxsîr: اسیر / دربند
Êzdî: ایزدی / زرتشتی
Êzing: هیزم / نفس عمیق

F

- Faîl : عامل / فاعل
Faks : فاکس / دورنویس
Fal : فال
Falevêj : فالگیر
Falik : فال
Falweker : فالگیر
Fam kirin : فهمیدن / درک کردن
Fam : فهم / درک / شعور
Famdar : فهمیده
Famdarî : درک و فهم
Fanîle : بلوز زمستانی
Fanis : فانوس
Fanisqe : کمر بند نظامیان
Farişî : فارسی
Farî : جوجه یک ساله
Fasûlî : لوبیا
Fasûlye : لوبیا
Faterişk : طحال
Fayike : پیراهن عرق گیر
Febrîqe : کارخانه
Federalî : فدرالی
Fedî : شرم / خجالت
Fedî kirin : خجالت کشیدن / شرم کردن
Fedîkoyî : شرمساری
Fehêtkarî : خجالت / کمروبی
Fêhm kirin : فهمیدن / درک کردن
Fehmîn : اسم پسرانه / فهمیدن
Fêkîfiroş : میوه فروش
Felaket : فلاکت / مصیبت
Felat : چاره / گزیر
Fêlbaz : حقه باز / کلک باز

Felek: گردون / روزگار / فلک
 Felîte: زن هرکاره
 Felqe: قسست / بخش
 Fêl: حيله / کلک / حقه
 Fen kirin: کلک زدن
 Fenanî: نابود شدنی
 Fend: فوت و فن / کلک / زیر و زرنک
 Fenekî: نام طایفه ای از کردهای کرمانج
 Fenek: شیاد / حقه باز
 Fenî: حيله ای
 Fenik: حيله / نیرنگ
 Fênik bûn: خنک شدن
 Fenikatî: حيله گری
 Fênikatî: خنکی
 Fênikî: خنکی
 Fênik: خنک
 Fenkarî: حيله گری
 Fenomen: پدیده
 Fen: حيله / کلک
 Feqîrxane: خانه درویشی و فقیرانه
 Feqî: طلبه علوم دینی
 Fêr: درس / یادگیری
 Fêr bûn: یاد گرفتن
 Fêr kirin: یاد دادن / آموزش دادن
 Fer: لنگه / فرد
 Fera: ظرف
 Feraşîn: اسم دخترانه
 Feraşo: سیم ظرف شویی
 Fêrdarî: آموزش
 Ferd: فرد / کیسه ای از پوست بز
 Fêrevan: آموزش دهنده / یاد دهنده
 Fêrevanî: آموزش / آموزش
 Ferfûrî: فوراً / سریع

Fêrgeh : آموزشگاه
 Fêrgehî: آموزشگاهی
 Ferheng لغت / واژه نامه: Ferheng
 Ferhengî: فرهنگی
 Ferhengok: واژه نامه:
 Ferhengszâî kirin: نوشتن فرهنگ / فرهنگ نگاری کردن
 Ferhengszâî: فرهنگ نگاری:
 Ferî: بزرگی
 Ferîbot: گدازه کشتی:
 Ferikandin: پراکنده شدن / ناگهان حمله کردن
 Ferikîn: پراکنده شدن / متفرق شدن / ناگهان توپیدن / ناگهان حمله کردن
 Ferîşandin: تراشیدن / جلا دادن
 Ferîşîn: تراشیدن / جلا دادن
 Fêrkar: آموزش دهنده / معلم / مربی
 Ferman birin: فرمان برداری کردن / اطاعت کردن
 Fermanber : فرمان بردار
 Fermanberêti: اطاعت / فرمانبرداری:
 Femandar: فرمانده
 Femandarê giştî: فرمانده کل:
 Ferman حکم / فرمان / قتل عام / دستور:
 Fermî bûn: رسمی بودن
 Fermî kirin: رسمی کردن
 Fermî: رسمی:
 Fermîyet: رسمیت:
 Fermo: یفرمایید
 Ferq zanîn: تفاوت قائل شدن
 Ferq: فرق / تفاوت:
 Fersend: فرصت
 Ferş : فرش
 Ferxik: جوجه مرغ / جوجه کبوتر
 Ferx: جوجه کبوتر:
 Ferzane: دانا / فرزانه:
 Fêrzan : اسم دخترانه

Ferzîn : وزیر (شطرنج)
 Fes : کلاه / عمامه
 Fesad : فضول
 Fesadî kirin : فضولی کردن
 Fesal : اندازه / یواش / آرام
 Festival : جشنواره
 Fetil : پیچ / چرخش
 Fetilîn : دور زدن / برگشتن
 Fetisandin : خفه کردن / خاموش کردن
 Fetisîn : خفه شدن
 Fetloke : دراز / طویل
 Feyde kirin : سودمند بودن
 Feyde : فایده / سود
 Fêz : گروه / جمع خودمانی / بالا
 Fîkandin : سوت زدن
 Fîkefîk : سوت / هیاهو
 Fîkênî : سوت
 Fîker : سوتزن
 Fîkevan : سوتزن
 Fîkê : صفت زنی همسایه مزاحم
 Fîkîn : سوت زدن
 Fîkrî : فکری
 Filan : فلان
 Filan û bêvan : فلان و بهمان
 Filankes : فلان کس / فلانی
 Filehatî : مسیحیت
 Filehî : مسیحیت
 Fileh : مسیحی (کنایه از ارمنی)
 Filestîn : کشور فلسطین
 Filetî : مسیحیت
 Filîm saz kirin : فیلم سازی
 Filîmbazî : بازیگری
 Filîmbaz : بازیگر فیلم

Filîmnivîs: نویسنده فیلم
 Filîmnivîsî: فیلم نویسی
 Filîmsaz: کارگردان
 Filinte: تفنگ سر پر:
 Filîte: زن هر کاره:
 Filitîn: نجات یافتن / رها شدن:
 Filît: صفتی برای مردان:
 Fîlozofayî: فیلسوفانه:
 Fîlozof: فیلسوف:
 Fimbiryen: ریشه و حاشیه دار:
 Fînanse kirin: تامین مالی کردن:
 Fînansî: مالی:
 Fînasekirin: تامین مالی:
 Finaz: زبر دست / ماهر:
 Fînaz: اسم دختر است:
 Fincan: فنجان:
 Find kirin: روشن کردن:
 Findeq: فندق:
 Find: نوعی چراغ:
 Fir: جرعه:
 Fir dan: پرواز کردن / به پرواز در آوردن:
 Fir hatin: با سرعت آمدن آب:
 Fir kirin: سر کشیدن هر نوشیدنی:
 Fir xistin: به پرواز در آوردن:
 Firandin: به پرواز در آوردن:
 Firansiz: فرانسوی:
 Firaq: ظرف:
 Firat: رود فرات:
 Firavîn: ناهار:
 Firçe kirin: مسواک زدن / برس زدن / واکس زدن:
 Firçekar: واکسی:
 Firçekarî: واکس زنی / مسواک زنی / برس زنی:
 Firçevan: واکسی:

Firçe / مسواک: فرچه
 Firçik kirin (بچه برای اولین بار) شیرخوردن
 Firçikî: بچه ای که اولین بار شیر کسی غیر مادرش خورده
 Firçikok: بچه ای که اولین بار شیر کسی غیر مادرش خورده
 Firçikvan: کسی که برای اولین بار به بچه شیر دهد
 Fireba / بادبادک: فریبا
 Firehane: گسترده
 Firehî : گشادگی / زیادی / فراوانی
 Fireh / وسیع: گسترده
 Firende: پرنده
 Firenijad: چند ملیتی
 Fireq : ظرف
 Firetatî: دست و بال باز / وضعیت مالی خوب
 Firêxistin : به راه انداختن
 Firêz : مو / تاکستان
 Fire / زیاد / خیلی: خیلی
 Firfire: فرفره
 Firfirok / بادبادک: فرفره
 Firgeh: محل پرواز
 Firikandin / پیچاندن / پیچ دادن
 Firikîn: فشار دادن / لمس کردن با فشار
 Firîk / بذر نارس / گندم سرخ کرده: بذر نارس
 Firîn: پرواز کردن
 Firinde: پرنده
 Firingî / کبریت: گوجه فرنگی
 Firîn: پریدن
 Firîqet bûn: آسوده خاطر بودن
 Firîq / گندم سرخ شده در آتش: گندم سرخ شده
 Firişte / برتر از تو: فرشته
 Firişte: فرشته
 Firiz / علف خوابیده: علف خوابیده
 Firk: پیچش ناگهانی عضوی از بدن
 Firk dan: ناگهان چرخاندن

Firk lêdan: ناگهان چرخاندن
 Firk lêxistin: ناگهان چرخاندن
 Firkandin: ناگهان چرخاندن
 Firke: صدای به هم خوردن بالها
 Firkîn: فشار دادن / لمس کردن با فشار
 Firmêsk: اشک
 Firnevan: مشعل دار / تنوردار
 Firne: فر / تنور
 Firnik: سوراخ بینی
 Firoke: هواپیما
 Firokekar: مهماندار
 Firokevan: خلبان
 Firokexane: فرودگاه
 Firolek: فرار / سبک
 Firoşer: فروشنده
 Firoşevan: فروشنده
 Firoşgeh: فروشگاه
 Firoşî: فروشی
 Firoşkar: فروشنده
 Firoştîngêh: بازار
 Firoş: فروش
 Firotin: فروختن
 Firo: رنین
 Firo: شیر سه روز اول زایمان گاو
 Firr: جرعه
 Firsend dan: فرصت دادن / مجال دادن
 Firsend: مجال / فرصت
 Firt: حرکت / تکان / جرعه
 Firtê firtê: تلاش زیاد
 Firtî firtî kirin: تکه تکه کردن
 Firtone: جنبش / حرکت
 Firton: باد شدید
 Fiş kirin: تمیز کردن بینی

Fis kirin: چسیدن
 Fişefiş kirin: فش فش کردن
 Fisefis: فس فس
 Fişek: فشنگ
 Fişik: سرماخوردگی
 Fisirîn: جیم شدن
 Fiskirandin: جیم شدن
 Fisne: گیلان ترش
 Fişqî: فضولات اسب
 Fişqînî: صدای بینی
 Fîstan: لباس زنان کرد
 Fîstan: لباس مجلسی زنانه
 Fisteq: موش خرما
 Fistiqandin: با بی میلی کاری را انجام دادن
 Fistiqîn: رگ به رگ شدن
 Fistiq: پسته
 Fistoqî: گره ساده
 Fisû: موش خرما
 Fiş: فش / صدای بینی
 Fîtefit kirin: سوت زدن
 Fîtfîtok: سوت / وسیله سوت
 Fîtik: تلنگر / سوت
 Fitîl: درازی / طولی
 Fitilîn: برگشتن / چرخیدن
 Fîtinî kirin: سوت سوت زدن
 Fitlek li xwe dan: طفره رفتن / تغییر مسیر دادن
 Fîzeka hişk: تلفظ بی صدا
 Fîzîkî: فیزیکی
 Fizîn: صدای زوزه باد
 Folkan: آتش فشان
 Fonemîk: آوایی / صدایی
 Foqil: کراوات
 Fort: پایه بلندی / درجه بالا / تهدید / خشن

Forum: کانون / محل
 Fotêr: کلاه لبه دار
 Foto: عکس / تصویر
 Fraksiyon: فراکسیون / جناح
 Fûr bûn: جوش آمدن / فوران کردن
 Fûrefûr: صدای فوران آب
 Fûrên: به سرعت بیرون آمدن آب یا هر مایع دیگر
 Fûrênî: فوران / جوشش
 Fuzevan: خلبان موشک
 Fuzevanî: خلبانی موشک
 Fuzeyî: موشکی
 Fuze: موشک

G

Ga bûn: گاو نر بودن (شدن)
 Ga: گاونر / کنایه از آدم گنده
 Gac: دسته کلاف نخ یا پشم/ماسوره قرقره
 Gakûvî: بز نر کوهی
 Galegal: تته پته / من من
 Galegal: سخن بیهوده / حرف مفت / ژاژخایی
 Galerî: گالری
 Galik: جوراب پشمی ضخیم
 Gamasî: ماهی بزرگ
 Gamêş: گاومیش
 Garan: گله / رمه
 Garanî: گله ای / رمه ای
 Garanvan: چوپان / شبان
 Garanvanî: چوپانی / شبانی
 Garis: ذرت
 Garnîzon: پادگان
 Garte: سورتمه
 Garte: سورتمه راندن

Garte ajotin: سورتمه راندن
 Gartekar: سورتمه ران
 Gartekarî: سورتمه رانی
 Gartevan: سورتمه ران
 Gartevanî: سورتمه رانی
 Garteyî: سورتمه ای
 Gasî kirin: صدا زدن / فرا خواندن
 Gasin: گاو آهن / خیش
 Gasin kirin: شخم زدن با گاو آهن
 Gasinvan: راننده گاو آهن
 Gasinvanî: گاو آهنی
 Gastîn: میدان / فلکه
 Gatî: گاو نر بودن
 Gav avêtin: گام برداشتن / اقدام کردن
 Gav bi gav: بتدریج / مرحله به مرحله
 Gav kirin: وجب کردن
 Gavan: گاو چران
 Gav: مرحله / گام / لحظه / زمان
 Gawerançî: گاو چران (در خراسان استفاده میشود)
 Gawir: کافر
 Gayê cot: گاو نر / گاو مخصوص شخم زدن
 Gaz: گاز / گاز انبر
 Gazî: شکایت / گله
 Gazî: شکایت / احضاریه / گله / صدا زدن
 Gazî kirin: گله کردن / صدا زدن / دعوت کردن
 Gazîkiri: فراخوانده شده / مهمان
 Gazin: گلایه
 Gazin: گله / شکایت / سرزنش
 Gazin kirin: گلایه کردن / شکایت کردن
 Gazîname: برگه احضاریه / دعوتنامه
 Gazinc: گله / سرزنش / زخم زبان
 Gazincok: سرزنش امیز / ملالت بار
 Gazind: گله / سرزنش / زخم زبان

Gazinde: گلایه
 Gazinde kirin: گلایه کردن / شکایت کردن
 Gazindekar: شاکی
 Gazindekarî: گلایه ای
 Gazindevan: شاکی
 Gazindevanî: گله مندانه
 Gazinî: گلایه ای
 Gazinkar: شاکی / گلایه مند
 Gazinkarî: گلایه مندی / شاکیگری
 Gazinvan: گلایه مند / شاکی
 Gêç: سنگ گج
 Geda: فقیر / گدا
 Gêdûk: گذرگاه کوهستان
 Gef: تهدید
 Gef li kesî xwerin: تهدید کردن
 Gefxwer: تهدید کننده
 Geh: پس گردن / گاهی
 Geh geh: تکه تکه / بند انگشت
 Gehîk: مفصل انگشت
 Gehînbar: قابلیت دستیابی
 Gehîştin: دست یافتن / رسیدن
 Gêj: گنج / منگ
 Gêj bûn: گنج شدن
 Gêj kirin: گنج کردن
 Gel: ملت / مردم / به همراه
 Gelavêj: اسم کوچک زن / اسم دومین ماه تابستان
 Gelavêj: اسم زن
 Gêlaz: گیلان
 Gelek: فراوان / زیاد
 Gelek bûn: زیاد شدن / افزایش یافتن
 Gelekî: وفور / زیادی
 Gelektî: وفور / زیادی
 Gelêr: عمومی / مردمی / جمعیت

Gelhe: جمعیت
 Gelfî: دره
 Gelfî: اهی! / ای!
 Gelo: آیا
 Gelpik: غیب
 Gemar: کثافت / نجاست
 Gemar kirin: کثیف کردن / نجس کردن
 Gemgirî: داوری / احقاق حقوق
 Gemî: کشتی بزرگ
 Gemirandin: با سروصدا خوردن
 Gemirî: کثیف / نجس
 Gemîvan: کشتیران / کشتیبان
 Gen lê ketin: گندیدن
 Genc: گنج / دفینه
 Gencîne: گنجینه / دفینه
 Gende: بچه
 Gendel: چرکین / کثیف / پلید
 Gendelî: کثیف / نجس
 Gene: شیش / حشره ای که خون را می مکد
 Genefîsî kirin: لفت دادن / کش دادن
 Genek: دانه سمی کرچک و خود این گیاه
 Gengaz: آسان
 Gengeşe: بحث / گفتگو
 Genî: گندیده / فاسد
 Genî bûn: گندیدن / فاسد شدن
 Genî kirin: فاسد کردن
 Genim: گندم
 Genimî: گندمی رنگ
 Genimî kirin: پیش خرید کردن محصول سال آتی
 Gen: گند
 Gepik: لپ / گونه
 Ger: گردش / سفر
 Gerandin: گرداندن / اداره کردن / به گردش بردن / چرخاندن

Geran: گردش
 Gerçî: گوجه فرنگی
 Gerd: موثر / برانگیزاننده
 Gerdek: حجله / مکان مختص زفاف
 Gerden: گردن
 Gerdenî: گردنبند طلا / اسم دخترانه
 Gerdînende: اداره کننده / کارگردان / سرپرست
 Gerdûn: گیتی / جهان
 Gerdûnî: جهانی
 Gêre: خرمن / دعوا
 Gêre: خرمن
 Gêre kirin: دعوا کردن
 Gerek: ضروری / باید
 Gerek kirin: ضرورت پیدا کردن / اجبار پیدا کردن
 Gerew: گروگان / وثیقه
 Gerîde: گردشگر
 Gerîdevan: گردشگر / چرخ زننده
 Gerîdevanî: گردشگری / گردشی
 Gerîla: گریلا / چریک
 Gerîn: گردیدن / گردش کردن
 Gerîn (lê): جستجو کردن
 Gerînkar: گردشگر
 Gerînkari: گردشگری
 Gerînvân: گردشگر
 Gerînvânî: گردشگری
 Gerîn: گردش / جستجو
 Germ: گرم
 Germ kirin: گرم کردن
 Germahî: حرارت / گرما
 Germandin: عرق جوش / جوش درآوردن / گرم کردن
 Germapîv: گرماسنج
 Germav: گرماب / آب گرم
 Germayî bûn: گرما زده شدن

Germayî: گرما
 Germegû: کثیف / نجس
 Germegû kirin: کثیف کردن / نجس کردن
 Germeşo: نیمه تمیز / تمیز نشده / آلوده
 Germî: گرما / نام دشتی در کردستان
 Germok: حساس به گرما
 Gerok: مسافر / ولگرد
 Gerok: گردشگر / چرخ زننده
 Gerr: انتشار جریان / گردآب عمیق
 Gerra avê: گردآب
 Gerra mal: جریان گردش کالا
 Gerra maran: جفت گیری مارها
 Gerra xwîne: جریان گردش خون
 Gerusî: گروسی / بیجاری
 Geş kirin: درخشان کردن / شاد کردن / توسعه دادن
 Gêsin: گاو آهن
 Geşin: جشن
 Geşûk: شهاب سنگ
 Geş: درخشان / شاد / توسعه یافته
 Gever: شهری در کردستان ترکیه
 Geveze: پرحرف / وراج
 Geveze: پرحرف / وراج
 Gevezetî kirin: پرحرفی کردن
 Geviz: روی زمین کشیدن
 Gevizandin: روی زمین غلتاندن
 Gevizîn: روی زمین کشیدن
 Gevzik: گل و لای گیاهی
 Gevzîn: (عمل) خود را روی زمین کشیدن
 Gewc: مزخرف / بی معنی
 Gewcîti: مزخرف بودن
 Gewende: شبیه کولی
 Gewher: گوهر
 Gewherfiroş: جواهرفروش

Gewherî: جواهری
 Gewirkî: متمایل به خاکستری
 Gewr: خاکستری
 Gewre: بزرگ
 Gewrikî: متمایل به خاکستری
 Gewrî: گلو / گلوگاه
 Gewz: دولت‌مندی / توانگری
 Geyîk: مفصل انگشت
 Gez: گز / درخت گز
 Gez kirin: متر کردن / اندازه گرفتن / گاز گرفتن
 Gêze: هویج
 Gêzeg: فرصت
 Gêzeg teleb: فرصت طلب
 Gêzer: هویج
 Gêzî: جارو
 Gêzîk: جارو
 Gêzik kirin: جارو کردن
 Gezkar: مترکننده / اندازه گیر
 Gîdê gîdê: صدایی برای فراخواندن بز و بزغاله
 Gîdêmî: نوعی خنجر تازی (عربی)
 Gîdî: لقبی برای مردان معادل بز
 Gîhan ser hev: به هم رساندن / جمع بندی کردن
 Gîhandin: رساندن
 Gîhanek: حرف ربط / پیوستگی
 Gîhêj: رسیدن / دست یافتن
 Gîhêjtin: رسیدن / دست یافتن
 Gîhêştî: رسیده
 Gîhiştin: رسیدن / دست یافتن
 Gîhor: تغییر
 Gîhor: تغییر
 Gîhorîn: تغییر دادن / جا بجا کردن
 Gîjgîjandin: دامن ردن / تحریک کردن
 Gîjîk: موی پریشان / موی فرفری

Gil: خاک رس / گل
 Gilê bûn: متوجه شدن / فهمیدن
 Gilêlik: مردمک چشم
 Gilêne: پرده چشم
 Gilgil: ذرت هندی
 Gilî kirin: غیبت کردن / گله کردن
 Gilî: حرف / قول / سخن / غیبت
 Gilîdar: خواهان / شاکی
 Gilîhvan: خواهان / شاکی
 Gilik: چوچوله اندام تناسلی زنان
 Gilîkar: مدعی / شاکی
 Gilîlêkirî: خواننده / مدعی علیه
 Gilyaz: گیلایس
 Gindir: نوعی انگل گوسفندان
 Gir: تپه بزرگ / ادرشت / بزرگ
 Gir boxe: بزرگ / ساخت یا ترکیب قوی
 Giran: سنگین / گران / حامله / وخیم
 Giranbiha: باارزش / گرانبها
 Giranî: سنگینی / حاملگی
 Girar: آش
 Girarîn: ظرف سوپ خوری
 Girarşîr: شیربرنج
 Girav: جزیره / مجزا کردن
 Giraw: جبران / تلافی
 Girdek: بزرگ
 Girdîk: نوعی اسباب بازی
 Girê dan: بستن / گره زدن
 Girê girê: گره گره / درهم و برهم
 Girêdan: بستن / پیوند
 Girêdayî bûn: وابسته شدن / وابسته بودن
 Girêdayî: وابسته
 Giregir: بزرگ / رئیس
 Girehişk: گره کور / گره محکم و خشک

Girêk: گره
 Girêka pê: توپ فوتبال
 Girêz: آب دهان / بزاق
 Girêz: آب دهان / بزاق
 Girê: گره
 Girgîn: حشمناک / آتشی / متعصب
 Girî: گریه
 Girik: چونه نان / تپه کوچک
 Girîng: مهم
 Girîng girtin: مهم دانستن / ارزش دادن
 Girîngî: اهمیت
 Girîngî dan: ارزش دادن / بها دادن
 Girîngî dan: مهم دانستن / ارزش قایل شدن
 Girîn: گریه کردن
 Girîyan: گریه کردن / گریستن
 Girî: گریه
 Girmeşo kirin: تمیز نشستن / پاک نکردن
 Girmeşo kirin: تمیز نشستن / پاک نکردن
 Gîro bûn: مشغول شدن
 Gîro kirin: به تعویق انداختن / گمب کردن
 Girover: گرد / دایره
 Girr: چرم سازی / دباغی
 Girr lê hatin: از کسی بد آمدن
 Girrde: نوعی نان کردی که گرد و ضخیم است
 Girr: چرم سازی / دباغی
 Girsik: گلابی وحشی
 Girte: صورت جلسه / خلاصه مذاکرات
 Girtenivîs: وضع کننده قانون
 Girte: صورت جلسه / خلاصه مذاکرات
 Girtîgeh: زندان
 Girtin: گرفتن / بدست آوردن / دستگیر کردن
 Girtingeh: زندان
 Girtî: بسته / محدود / زندانی

Girûb: گروه
 Girûp: گروه
 Gîsik: بز دو یا سه ساله
 Gîsin: گاو آهن / خیش
 Gîsinê cot: خیش گاو آهن
 Gişt: همه
 Giştî: کلی / همه / عمومی
 Giştî: همگی
 Giviştin: چلانیدن / فشار دادن
 Gîya: گیاه / علف
 Giyadermank: گیاهان دارویی
 Giyadîn: انبار گاه خشک شد
 Giyajeng: علف هرز
 Gizêr: هویج
 Gizing: فجر / سپیده دم
 Gizre: خشک / ترد
 Gizreyî: خشکی / تندی
 Globalîzebûn: جهانی شدن
 Gocarî: سنگلاخی / صخره ای
 Godarî kirin: گوش کردن / تبعیت کردن
 Goftûgo: گفتگو
 Goh: گوش
 Gol: دریاچه / برکه / دریا
 Gola Zirêwar: دریاچه زریبار
 Golik: گوساله
 Golikî: گوسالگی
 Golikini: گوسالگی
 Golikvan: گوساله چران
 Golikvan: گوساله چران
 Gom: طویله گوسفند
 Gome: صخره بزرگ
 Gon: رنگ
 Gone kirin: روی گردانی / امتناع کردن

Gond: پروانه چرخ / پره توربین
 Gonî: رنگی
 Gor (li): طبق / براساس
 Goran: دهقان / تغییر
 Goranvanî: دهقانی
 Gore: جوراب
 Gorî kirin: نوبتی کردن
 Gorî: طبق / براساس / اندازه / نوبت
 Gorim: خواهر شوهر
 Goristan: قبر / گورستان
 Gornepiş: گورکن (حیوان)
 Gorr: قبر
 Gorum: کود حیوانی
 Gor: گور / قبر
 Goş: گوشه / کنار
 Goşebend: زاویه بند
 Goşebend: زاویه بند
 Goşeya tûj: زاویه تند
 Goşe: گوشه / زاویه / کنار
 Goşt: گوشت
 Goştbirine: گوشت و برنج دم کرده
 Goştfiroş: قصاب
 Goştî: گوشتی
 Goştixwar: گوشتخوار
 Got û bêj kirin: جر و بحث کردن
 Got û bêj: گفتگو / جر و بحث
 Gotar kirin: سخن گفتن
 Gotar: گفتار / سخن
 Gotar: گفتار / مقاله / سخنرانی
 Gotarî: گفتاری
 Gotarvan: سخنور
 Gotarvanî: سخنوری
 Gotegot: جدل / بحث

Gotin: گفتن / گفتار;
 Gotina pêşîyan: ضرب المثل;
 Gotinok: گفتار کوتاه
 Gotin: گفتن / حرف / سخن;
 Gotûbêj: گفتگو / بحث;
 Gov: طویله گوسفند;
 Govar: مجله
 Govend: رقص دسته جمعی
 Govend girtin: رقص دسته جمعی کردن
 Govendkî: رقصی
 Govendvan: رقص
 Govendvanî: رقصی
 Goya: گویا / مثل اینکه;
 Goya: گویا / مثل اینکه;
 Goyîn: گارد / محافظ
 Goyînger: نگهبان / مراقب
 Gozînk: قوزک پا
 Go: گوش
 Gû: مدفوع
 Guç: گنج / گوشه / کنار;
 Gudol: شیر برنجی که روغن دارد
 Guftûgo kirin: گفتگو کردن / مذاکره کردن;
 Guftûgo: بحث / گفتگو;
 Guh: گوش
 Guh nedan: توجه نکردن / گوش ندادن
 Guhan: پستان گاو و گاومیش و بز
 Guhan: پستان
 Guhan kirin: آمدن شیر به پستان چهارپایان که نشانه زاییدن است
 Guhandîl: پستان
 Guhandîn: خشتک مردان
 Guhar: گوشواره
 Guharok: گل آویز / گل گوشواره
 Guhartinî: تغییر دادنی / تبدیلی

Guhartinkarî: دگرگون کننده
 Guhartin: تغییر دادن / تغییر
 Guhastin: حمل کردن / تبعید کردن / جابجا کردن
 Guhastinî: تبعیدی / حملی
 Guhastin: حمل و نقل / تبعید
 Guhdar: شنونده
 Guhdarî: استراق سمع
 Guhdarî: شنوایی
 Guhdarî kirin: گوش کردن / تبعیت کردن / گوش وایسادن
 Guhê derve: گوش خارجی
 Guhê hundirîn: گوش درونی
 Guhê navîn: گوش میانی
 Guher: تغییر
 Guher: تغییر
 Guhêr: تغییر دهنده / مبدل
 Guhêrbar: متغیر / بی قرار
 Guhêrbarî: نوسان
 Guhêrbar: متغیر / بی قرار
 Guherkarî: تغییر / تبدیلی
 Guherkar: تغییر دهنده / تبدیل کننده
 Guhertin: تغییر دادن / تغییر یافتن / تغییر
 Guhertinî: تغییری / تبدیلی
 Guhervan: تغییر دهنده / مبدل
 Guhervanî: دگرگون کاری
 Guhêzbar: سیار / دوره گرد
 Guhêzbarî: سیاری / دوره گردی
 Guhêzkar: سیار / دوره گرد
 Guhêzkarî: سیاری / دوره گردی
 Guhêzvan: سیار / دوره گرد
 Guhêzvanî: سیاری / دوره گردی
 Guhfîre: خون سرد / لاقید / بی طرف
 Guhfîreyî: خون سردی / لاقیدی / بی طرفی
 Guhik: گوشه زمین / نبش / لاله گوش

Guhişandin: چلاندن / فشار دادن
 Guhişîn: ترسیدن / واهمه داشتن
 Guhişk: فک پایینی اسب
 Guhîşk: نوعی میوه کوهی
 Guhişok: ترسیده
 Guhurînkâr: تغییردهنده / عوض کننده
 Guhurîn: تغییر یافتن / عوض شدن
 Gul: گل
 Gula bêmiraz/Canemerg: ناکام/نامراد/جوانمرگ
 Gulan: ماه کردی برابر مه
 Gulaşgir: کشتی گیر
 Gulav: گلاب
 Gulavêj: برف روب
 Gulavtûn: گلابتون
 Gulberojk: گل آفتابگردان
 Gulcan: اسم کوچک زن
 Gulçem: خزه
 Gulçîçek: اسم کوچک زن / اسم نوعی گل
 Guldân: گلدان
 Gulebaxan: گل آفتاب گردان
 Guleberoj: آفتابگردان
 Guleşkar: کشتی گیر
 Guleşkarî: کشتی گیری
 Guleşt: کشتی
 Guleştanê: کشتی
 Guleşvan: کشتی گیر
 Guleşvanî: کشتی گیری
 Gulfiroş: گل فروش
 Gulgeşt: سیر وگردش درمیان گلها
 Gulgulîn: در نوسان بودن / تاب خوردن
 Gulgûn: رنگ صورتی / به رنگ گل
 Gulî: دسته موی دختران
 Gulîbir: زنانی که در مراسم عزاداری گیسوی خود را می‌برند

Gulibirî: گیسوبری
 Gulik: گل کلاه / گل کفش / منگله
 Gulîsk: حلقه / انگشتر
 Gulistan: گلستان
 Gulîvk: گل کلاه / گل کفش / منگله
 Gulîzer: اسم کوچک زن
 Gulî: دسته/اطرحدار
 Gulkelem: گل کلم
 Gulnaz: اسم کوچک زن
 Guloke: هرچیز گرد توپ مانند
 Gulpik: توپ / هرچیز گرد
 Gulqedîfe: تاج خروس
 Gulşan: اسم کوچک زن
 Gulşen: گلشن / باغ گل
 Gulûgiya: گل و گیاه
 Gulxane: گلخانه
 Gulxaneyî: گلخانه ای
 Gulxatûn: اسم کوچک زن
 Gulzar: گلزار
 Guman: شک / تردید / گمان / وسیله امرار معاش
 Guman kirin: گمان کردن / شک کردن
 Gumanbar: مظنون / متهم
 Gumanbar kirin: متهم کردن
 Gumanbarî: بد گمانی / مشکوکی
 Gumanberî: اتهام
 Gumankarî: متهم کنندگی
 Gumankar: متهم کننده
 Gumgumok: سوسمار
 Gumisk: کتک
 Gumlik: پیراهن
 Gumrik: گمرک
 Gun: اندام تناسلی مردان / بیضه
 Gun: اندام تناسلی مردان / بیضه

Gunc kirin: روی گردانی / امتناع کردن
 Guncandin: تطبیق دادن / گنجاندن
 Gund: پروانه چرخ / پره توربین / روستا
 Gundî: روستایی
 Gundiriyayî: کسی که مرض فتق دارد
 Gundor: خربزه
 Gune: گناه
 Gune kirin: مرتکب گناه شدن
 Gunehker: گناهکار / مجرم
 Gunehkerî: گناهکاری / مجرمی
 Gunekar: گناهکار
 Gunekarî: گناهکاری / معصیت کاری
 Gunekî: مرض فتق
 Gunengî: بیچاره / مظلوم
 Gungilî: فرفری
 Gûnî: استخوان فوزک یا اشتانگ / استخوان کعب
 Gûnî: کتیرا گیاهی
 Gunik: اندام تناسلی مردان / بیضه
 Gunikî: مرض فتق
 Gunoyî: مرض فتق
 Gup gup kirin: خالی بستن / های و هوی کردن
 Gupik: قله کوه / نوک هر چیزی
 Gur: گرگ
 Gurandin: پوست کنندن / قصابی
 Gurankar: قصاب
 Gurcan: موش بزرگ مزرعه
 Gurçik; کلیه
 Gurçika çepê: کلیه چپ
 Gurçika dest: نرمة دست / نرمة شست دست
 Gurçika dest: نرمة دست / نرمة شست دست
 Gurçika guh: نرمة گوش / لاله گوش
 Gurdan: پوست حیوانات را کنندن
 Gurê manco: شخصی که تبدیل به گرگ شده (افسانه)

Gurêx: سگ تربیت شده برای شکار گرگ
 Gurgîn: نام مرد
 Gurî: شعله آتش / کومه آتش
 Gurî avêtin: آتش روشن کردن
 Gurik: شعله آتش
 Gurîzank: لرزه ناشی از وحشت
 Gurîzînkâr: لرزه افکننده / مضمض کننده
 Gurîzî: لرزیدن / مضمض شدن
 Gurmijîn: خروشیدن / غرش کردن / غریدن
 Gurmik: گمرک
 Gurmist: مشت
 Gurmistanê: بکسوری / مشت زنی
 Gurmistî: بکس / مشت زنی
 Gurmistkar: مشت زن / بکسور
 Gurmistkarî: مشت زنی / بکسوری
 Gurmistvan: مشت زن / بکسور
 Gurmistvanî: مشت زنی / بکسوری
 Gurpik: حلقه کوچک
 Gurr: تند / شدید / تهدید
 Gurr kirin: شدت بخشیدن / شتاب دادن
 Gurr li kesê xwerin: تهدید کردن
 Gurrî: کچل
 Gurrxwer: تهدید کننده
 Gurxenêk: سگی که برای مقابله با گرگ تربیت شده باشد
 Gurz: بسته بندی گندم
 Gurz: گرز
 Gustîl: انگشتر / نگین
 Gustîlk: حلقه / انگشتر
 Gutil: شلوغی / اجتماع
 Gutle: شلوغی / اجتماع
 Guvîj: نوعی میوه کوهی
 Guvişandin / guvişîn: فشار دادن / چلانیدن
 Guwah: گواه / شاهد

Guwahê çavkî: شاهد عینی
 Guwahî: گواهی / شهادت
 Guwahî, Şahidî: گواهی / شهادت
 Gûxwar: کنایه از آدم طماع و خسیس
 Gûyîz: گردو
 Gûyîzik: قوزک پا
 Gûz : گردو
 Gûza çav: مردمک چشم / تخم چشم
 Gûzek: بخولق چهارپایان / قوزک
 Gûzika derve: استخوان جانبی (عرضی) قوزک / قوزک
 Gûzika hundir: استخوان میانی قوزک
 Gûzika zegilorê: سیب آدم

H

Hacet: بهانه / قضای حاجت
 Hacîylek: لک لک
 Hacîreşk : کلاغ
 Haker: شخص الگو
 Hal bi hal bûn : عوض شدن / تغییر حالت دادن
 Hal ku: در حالی که
 Halbû ku: در حالی که
 Halxweş: ثروتمند
 Han dan: برانگیختن / تحریک کردن
 Handîkap: معلول / ناقص
 Hanekî: اینطوری
 Har bûn : هار شدن
 Harbûyîn: غرش امواج
 Harîkar: کمکی / معاون (در)
 Har : شلوغ / هار
 Haş kirin: طفره رفتن
 Haşa : حاشا
 Hasêgeh : مانع
 Hasil : محصول / نتیجه

Haşivî : بی رمق
 Hat û çûn : رفت و آمد
 Hatîn: آمدن
 Hatîn cem hev : با هم دیدار کردن
 Hatîn holê : مطرح شدن / به میدان آمدن
 Hatîn ser xwe: بهبود یافتن
 Hatînûçûn: رفت و آمد
 Havil: سود/ منفعت / سروسامان
 Havil kirin: سروسامان گرفتن
 Havîn: تابستان
 Havîngeh: بیلاق / ویلا
 Hawar: فریاد
 Hawarkî: اورژانسی
 Haweyî: صورت / شکل
 Hawe : روش / شیوه
 Hawirdor : اطراف / محیط
 Hay jê hebûn : خبر داشتن از / با خبر بودن از
 Hay ji ... hebûn : با خبر بودن / در جریان ... بودن
 Hay lê bûn : متوجه شدن / فهمیدن
 Haydar: هوشیار / آگاه
 Haydar kirin : آگاه کردن / با خبر کردن
 Haydarî : آگاهی / هشدار
 Haydarkî: هشدار
 Haydarvan: آگاه کننده / خبردهنده
 Hayêdan: آشنا شدن
 Hazirxur : مفت خور
 Hê: مرحله / هنوز / بله
 Hê hê : هنوز هم
 Hê jî : هنوز هم
 Hebandîn: کسی محبت کردن / پناه دادن
 Hebek (bi) : کمی
 Hêbetkar: متعجب
 Hêbetmayî: متعجب

Hêbetvan: هیبت زده / متعجب
 Hebik: کمی / یک کمی
 Hebûn: هستی / دارایی / وجود
 Heb: قرص / دانه / عدد
 Hecet: دلیل / بهانه
 Hecimfireh: پر حجم
 Hêç: صفت شتر
 Hedan: حوصله
 Hedar: آرام و قرار دل
 Hedef: هدف
 Hêdî: آرام / آهسته
 Hêdî hêdî: آرام آرام
 Hêdîka: آرام / آهسته
 Hedimandin: از بین بردن
 Hedimîn: از بین رفتن
 Hêf kirin: حیف و میل کردن
 Heft: هفت
 Heftan: نام روستایی در حوالی سلماس
 Heftê: هفتاد
 Heftename: هفته نامه
 Heftik: پیمانه / پیاله
 Heftî: هفته
 Heftreng: هفت رنگ / خیلی کلک باز / رنگین کمان
 Heftsed: هفتصد
 Hegamonî: انحصار
 Heger: اگر / علت / سبب
 Hêgin: توانا / لایق
 Hej: چوب خشک خاردار
 Hêj: هنوز
 Hejandin: تکان دادن / به اهتزاز در آوردن / لرزاندن
 Hejar: همیشه فقیر / اسم پسر / بدبخت
 Hejende: خرنده
 Hejîn: لرزیدن / تکان خوردن

Hêjîr: انجیر
 Hejmar: تعداد / شمارش
 Hejmarkar: حسابدار
 Hejmartin: شمردن
 Hejmarvan: حسابدار
 Hejmaryar: حسابدار
 Hek: مادر
 Hêk kirin: تخم گذاشتن
 Hêk: تخم مرغ
 Heke: اگر
 Hêkerûn: نیمرو
 Hekke: نام روستایی در منطقه مرگور و ترگور
 Hêkşekanê: نوعی بازی با تخم مرغ
 Hêl: سمت / سوی / زمینه
 Hel ketin: اتفاق افتادن
 Hel kirin: حل کردن
 Hêla (jî): از نظر
 Hêlan: برجای گذاشتن / ترک کردن / اجازه دادن
 Helandî: حل شده / ذوب شده
 Helandin: حل کردن
 Hêlan: دست آوردن / برجای گذاشتن / اجازه دادن
 Helatin: فرار کردن
 Helaw: پیش غذا
 Hela: هنوز
 Helberîn: به کار بردن
 Helbest: شعر
 Helbestîn: سرودن / شعرگفتن
 Helbestkar: شاعر
 Helbestvan: شاعر
 Helbestvanî: شاعری
 Helbet: البته
 Helboqe: کایه چشم / حاقه آهنی
 Helçiqandin: له کردن

له شدن: Helçiîqîn
 له کننده: Helçiîqkar
 مادر: Hele
 گهواره: Hêleçan
 ارزان / گهواره: Hêlekan
 مادر مار / مار ماده: Heleamar
 صفتی که به چیزی که می لرزد می دهند / بازی الاکلنگ: Helemînco
 مکان دور دست: Helemost
 حلقه / موی فرا / چنگک: Heleqe
 نام یک روستا در منطقه صومالی برادوست: Heleqoçk
 سرخی بعد از غروب آفتاب / شفق: Helesor
 کسی که بیماری صرع دارد: Helhejok
 بازی یک قل دو یا سه سنگ: Helhêkikê
 هیلوکوپتر / بال گرد: Hêlikopter
 کیسه بیضه در دستگاه تناسلی مردان: Hêlik
 آشیانه / اجازه دادن: Hêlîn
 حل شدن / ذوب شدن: Helîn
 میوه شل شده: Heliqî
 له کردن: Helisandin
 له کردنی: Helisanî
 له شدن: Helisîn
 فرار سیدن: Helkeftin
 اتفاقی: Helketinî
 قصد / نیت: Helkewt
 مکنده / جذب کننده: Helmij
 ادای دیوانه ها را در آوردن: Helodînk
 لانه / آشیانه: Hêlûn
 نابود کردن / فروپاشاندن: Helweşandin
 نابودی / فروپاشی: Helweşanî
 فروپاشیدن / از بین رفتن: Helweşîn
 عکس العمل / قصد / نیت: Helwest
 از خودش: Helxwe
 خودمانی: Helxweyî

Hêma: نشانه / نماد
 Hema hema: حداقل
 Heman: همان
 Hembajarî: همشهری
 Hember: برابر / مقابل
 Hembêz kirin: بغل کردن / در آغوش گرفتن
 Hembêz: بغل / آغوش
 Hemcîhan: جهانی
 Hemdanî: صبوری / شکیمیایی
 Hemdekar: صبور / شکیبا
 Hemdem: معاصر / هم دوره
 Hemdevan: شکیبا / صبور
 Hemdeyar: باحوصله / صبور
 Hemdfire: صبور
 Hemdunyayî: جهانی
 Hemd: صبر / حوصله
 Hemereng: یکرنگ / مشترک
 Hemêşe: همیشه
 Hemîdeman: همیشه
 Hemik / cêmik: دوقلو
 Hêmin: آرام / اسم پسر
 Hemî: همه / تمام
 Hemkurdî: جنبش اتحاد کردها
 Hemmal: باربر
 Hempa: مانند / برابر
 Hemşîre: پرستار
 Hemû: همه / تمام / کل
 Hemûkî: جمعی / گروهی
 Hemûrabî (hemû rabin): اسم پادشاه بابل در ایران باستان
 Hemûşka: همه
 Hemwelatî: هم میهنی / شهروندی
 Henas: احساس
 Henban: گونی بزرگ و گشاد

Hene kirin: حنازدن / حناپندان کردن
 Henek: عروسک / چانه / شوخی / مزاح
 Henekbêj: اهل شوخی / شوخ تبع
 Henekçî: دلفک
 Henekkar: شوخی کننده
 Henekpêkirin: دشمنی / نفرت
 Henekvan: شوخی کننده
 Henekyar: شوخی کننده
 Hengaheng: هياهو
 Hengur: دم دمه / نزدیکی
 Hênijîn: آواز خواندن / آهنگ خواندن
 Hênik: خنک
 Henkûf: هم ردیف
 Hentûr: اتومبیل
 Hephepok: عنکبوت پیر
 Hepikî: خسته / بی رمق
 Hepîr: اسم کتبیهای در استان کردستان که درباره رقصهای کردی است
 Hepis kirin: زندانی کردن
 Heq kirin: اثبات حقانیت
 Heqdar: حق دار
 Heqdest: حقوق
 Heqê (di): درباره / راجع به
 Herdem: همیشه / هر لحظه
 Her du milan: پیوسته / مدام
 Her wisan: همانطور
 Hêr: گیج / منگ
 Heralî: همه جانبه
 Heram kirin: حرام کردن / ممنوع کردن
 Heramza: آدم پوچ
 Heramzade: حرام زاده / نامشروع
 Hêran: آسیاب کردن / خرد کردن
 Herbanava: نام روستایی کرد نشین در شهرستان سلماس به معنی همیشه آباد
 Herbilla: اشکال نداره

Hecar: همیشه
 Herçîkes: هرکسی
 Herçiqas: هراندازه
 Herçî: هر چه
 Herdayîm: همیشگی
 Herê: به
 Herekiya: روستایی در منطقه شپیران سلماس
 Herekol: اسم کوهی در شمال کردستان
 Herê: منطقه / ناحیه
 Herêma Federe: منطقه فدرال
 Herê: منطقه ای / ناحیه ای
 Hergavî: همیشگی
 Hergav: همیشه / هر لحظه
 Herherî: همیشگی
 Herî: گل و لای
 Herikandin: حرکت دادن / به حرکت در آوردن
 Herikbar: محرک / انگیزه دهنده
 Herikîn: ناگهان به حرکت در آمدن / ادامه یافتن
 Herimandin: به کام تلخ کردن / حرام کردن
 Herimîn: حرام شدن / به کام تلخ شدن
 Hêriş birin: حمله بردن
 Hêriş: حمله / اسم پسر
 Hêrişandin: خراشیدن
 Hêrişandin: داغون کردن
 Hêrişber: حمله ور / حمله بر
 Hêrişberî kirin: حمله بردن
 Hêrişkar: حمله کننده
 Hêrişvan: حمله کننده
 Hêrişyar: حمله کننده / هجوم برنده
 Herî: بیشترین / خیلی / زیاد
 Herî: ترین / نشانه صفت عالی
 Herk: وظیفه
 Herkî: نام صایفه ای از کردها

Hermandin : اجتناب کردن از چیزی / نجس کردن چیزی
 Hermik: زن نازا
 Hermiş: ابریشم
 Hêrmîş kirin : آرام کردن اسب
 Hêrmîş : آرام کردن اسب
 Hermîş: ابریشم
 Heroj: هرروز
 Herrifîn: تحریف کردن
 Hêrs kirin: عصبانی کردن
 Hêrs: عصبانیت / خشم
 Hertim: همیشه
 Hertoşî: نام طایفه ای از کرد های کرمانج
 Hêrûg: آلو
 Herûher : همیشه
 Herweha: همچنین / نیز
 Herwekî: مثل / مانند
 Heryal: همیشه
 Herze: شلوغ / پر جنب و جوش / هرزه
 Heş: نیاز
 Hesab kirin: حساب کردن / محاسبه کردن
 Hesab: حساب
 Hêsan: آسان / سهل
 Hesandin: خیر دادن / مطلع کردن / آگاهی دادن / ندا دادن
 Hêsanî: سهولت / آسانی
 Hêsanitî: آسانی
 Hêrankar: سهل انگار
 Hêsarî: فارغ شدن از غم
 Hêsayî bûn: آرام شدن درد کسی
 Heşa: حاشا / دور باد
 Hesdar: حساس
 Hesibandin : به حساب آوردن / ملاحظه کردن
 Hesil: محصول
 Hesîl: جعبه / قوطی

Hêsîl: حصیر / زیرانداز
 Hesilandin: به آخر رساندن / به انجام رساندن / آرزو برآورده ساختن
 Hesilîn: به آخر رسیدن کاری / به انجام رسیدن / برآورده شدن آرزو
 Hêşim: اوضاع و احوال
 Hesîn: متوجه شدن
 Hêşîn: رنگ آبی
 Hêşîn bûn: جوانه زدن / آبی شدن
 Hesin bûn: آهن شدن / سفت شدن
 Hesin: آهن
 Hêşînahî: سرسبزی / آبادی
 Hesinava: آباد شده با آهن
 Hêşînayî: سرسبزی / گیاه
 Hesingeh: آهنگری / کارگاه ذوب آهن
 Hesinger: آهنگر
 Hesingerî: آهنگری
 Hêşînî: سرسبزی / آبادی
 Hesinkar: آهنگر
 Hesinkarî: آهنگری
 Hêsir: اشک
 Hêşîretî: اسیری
 Hêşîrgeh: اردوگاه اسرا
 Hêşîrfî: اسیری
 Heşîş: حشیش
 Hesîyan: احساس کردن / آگاه شدن / متوجه شدن / بیدار شدن
 Hêşmava: نام روستایی در مرگورحوالی شهرستان ارومیه
 Hesp: اسب
 Heşt / Heyşt: هشت
 Hest kirin: خواستن / اراده کردن
 Hest: خواست / احساس
 Hêşta: هنوز
 Hestdar: با اراده / مصمم
 Heştê: هشتاد
 Hestgerm: با احساس

Hestî: استخوان
 Hêstî: استخوان
 Hestîgiran: درشت استخوان
 Hêştin: برجای گذاشتن / اجازه دادن
 Hêstir: استر / قاطر / شتر بزرگ
 Hêştir: شتر بزرگ
 Heştîyan: اسم روستایی در منطقه صومالی برادوست ارومیه
 Hestiyar: با احساس
 Hestî: استخوان
 Hestnerm: خوش احساس / لطیف
 Heştсед: هشتصد
 Hestyar: مصمم / با اراده
 Hesyar: با احساس
 Hêsyar: مراقب
 Hês: مراقبت
 Heta niha: تاکنون / تا حالا
 Hetabî: روشن
 Hetaheta: همیشه
 Hetavî: خورشیدی
 Hetavîtî: خورشیدی
 Hetik: آبرو
 Hetik birin: آبرو ریزی کردن
 Hetmen: حتما
 Hêtû: بخارداغ
 Hêt: باسن
 Hev dîtin: ملاقات کردن / دیدار کردن
 Hev girtin: بهم چسبیدن / همدیگر را گرفتن / متحد شدن
 Hev hatin: تشکیل دادن / صلح کردن / به هم آمدن
 Hev kirin: صلح کردن / به توافق رسیدن
 Hevaheng: متحد
 Heval: رفیق / دوست
 Hevalbendî: رفاقت / دوستی
 Hevalbendîtî: رفاقت / دوستی

Hevalbend: حامی / دوست
 Hevaletî: رفاقت / دوستی
 Hevalî: دوستی
 Hevalkiras: شلوار زنانه کردی
 Hevalko: نوعی بازی
 Hevbawerî: هم نظر بودن
 Hevbend: مرتبط / پیوسته
 Hevbendî: هم بندی / اشتراک
 Hevbenditî: اشتراک / همبستگی
 Hevbend: وابسته
 Hevberdanan: مقایسه کردن
 Hevberî hevdu kirin: مقایسه کردن / در برابر همدیگر قرار دادن
 Hevbeş: مشترک
 Hevbeşitî: اشتراکی
 Hevbeşî: اشتراکی
 Hevçerx: معاصر
 Hevcivîn: گردهمایی
 Hevdem: همزمان / هم دوره
 Hevdeng: هم صدا
 Hevdengî: هم صدایی / هماهنگی
 Hevdengitî: هم آوایی / هماهنگی
 Hevdijî: تضاد
 Hevdîtin: ملاقات / دیدار
 Hevdu: همدیگر
 Hevêdar: نوعی گنجشک
 Hevedûdan: مخلوط کردن / درهم کردن
 Hêvên kirin: ماست درست کردن / مایه ریختن
 Hêvên: مایه
 Hevgav: همگام / همراه / معاصر
 Hevgavî: همگامی / همراهی
 Hevgavitî: همراهی / همگامی
 Hevgihan: یاری دهنده / کمک کردن
 Hevgihanî: مساعدت / یاری

Hevgihanîn: کمک کردن / یاری رساندن
 Hevgihanîfî: کمک / مساعدت
 Hevgirêdan: وابستگی
 Hevgirêdayî: وابسته / به هم گره خورده
 Hevgirîtî: اتحاد
 Hevgirî: حمایت / اتحاد
 Hevgirtin: طرفداری کردن / حمایت کردن
 Hevgirtinahî: طرفداری / حمایت
 Hevgirtî: متحد
 Hevgir: حمایت / اتحاد
 Hevhatin: گرد هم آمدن / تشکیل دادن / آشتی کردن
 Hevhûnandin: گرد هم آوردن / ادغام کردن / به هم وصل کردن
 Hêvî: امید
 Hêvî kirin: آرزو کردن / امیدوار بودن
 Hêvîçî: امیدوار / واسطه
 Hêvîdar: امیدوار
 Hêviletî: شلختگی
 Hêvilî: شلختگی
 Hêvil: شلخته
 Hevîr kirin: خمیر درست کردن
 Hevîr: خمیر
 Hevîrtirşik: مایع خمیر
 Hêvîşikestî: شکست خورده / ناامید
 Hevişîn: تمام شدن شیر در پستان حیوان مادر
 Hevîşk: خوراک سیب زمینی
 Hevjîn: همسر
 Hevjînitî: همسری
 Hevjîni: همسری
 Hevkar: همکار
 Hevkarefî: همکاری / شراکت
 Hevkarî kirin: همکاری کردن / شراکت داشتن
 Hevkarî: همکاری
 Hevkêşe: طرفداری / معادله

Hevkêşetî: طرفداری
 Hevketin: به هم خوردن / عصبانی شدن
 Hevkujî: کشت و کشتار
 Hevkujtin: همدیگر را کشتن
 Hevma: هم خانه ای
 Hevnetewe: هم ملیت
 Hevneteweyî: هم ملیتی
 Hevoksazî: جمله سازی
 Hêvosîn: یادگرفتن / قهמידن
 Hêvotin: تشویق کردن / امر به کاری کردن
 Hevpar: سهام / مشترک
 Hevparitî: شراکت / سهام بودن
 Hevparî: مشترک / اشتراک
 Hevpeyman: هم پیمان
 Hevpeymanetî: هم پیمانی
 Hevpeymanî: ائتلاف / هم پیمانی
 Hevpeyvîn: مصاحبه
 Hevpeyvînger: مصاحبه کننده / گفتگو کننده
 Hevpeyvînyar: مصاحبه کننده
 Hevpeywendetî: ارتباط دو سویه / تعامل
 Hevpeywendî: تعامل / ارتباط دو طرفه
 Hevpişikîn: پخش و پلا شدن / گلاویز شدن
 Hevpişkî: دارای سهم مشترک بودن
 Hevpişkitî: سهام / شریک
 Hevqas: به اندازه ای / آنقدر
 Hevrê: همراه
 Hevrex: کنار / بغل
 Hevrêyetî: همراهی
 Hevrêzetî: هم ردیفی / هم کفوی
 Hevrêzî: هم ردیفی / هم کفوی
 Hevrêz: هم ردیف
 Hevrik: لجهاز
 Hevrikanî: لجبازی

Hevrikî: لجبازی
 Hevrisan: نوعی درخت از خانواده کاج
 Hevrîşmî: تبریشمی
 Hevrîst: هم ردیف / هم کف
 Hevriyî: همراهی
 Hevrû kirin: مقایسه کردن
 Hevsal: هم سن و سال
 Hevsazî: طرز ساختن / هم سازی
 Hevserok: رئیس مشترک
 Hevsî: همسایه
 Hevsînor: همسایه
 Hevsînor bûn: همسایه بودن / هم مرز بودن
 Hevsînorî: همسایگی
 Hevsînoritî: همسایگی
 Hevsiwar: همراه / هم سفر
 Hevşiyar: مراقب
 Hevşiyar bûn: از یکدیگر مراقبت کردن
 Hevsûc: شریک جرم
 Hevtêgih: دارای تفاهم / درک متقابل
 Hevtêgihîştin: درک متقابل
 Hevtemen: هم سن و سال
 Hevtemenitî: هم سن و سالی
 Hevûdin: همدیگر
 Hevûdu: یکدیگر
 Hevxistin: برخورد کردن دو چیز باهم
 Hevyarî: کمک و مساعدت
 Hev: با هم
 Hewa: هوا
 Hewale man: مناق مانند
 Hewanas: هوا شناس
 Hewanasetî: هواشناسی
 Hewandin: جای دادن / دربرگرفتن / محتوی ... بودن
 Hewangeh: پناهگاه

Hewapîvek: هوا سنج
 Hewapîvetî: هوا سنجی
 Hewar: فریاد / داد
 Hewaskar: منطقی
 Hewaskarî: محافظه کاری
 Hewcedaretî: نیازمندی
 Hewcedarî: نیازمندی
 Hewcedarî: نیاز
 Hewce: محتاج / نیازمند
 Hêwî: هوو
 Hewîn: جای گرفتن / پناه گرفتن
 Hewîn: جای گرفتن / پناه گرفتن
 Hewîngeh: پناهگاه
 Hêwirandin: جای دادن / اسکان دادن
 Hewirdor: اطراف / محیط
 Hêwirgeh: محل / مکان / جا / پناهگاه
 Hewisîn: یاد گرفتن
 Hewî: هوو
 Hewl dan: تلاش کردن
 Hewldan: تلاش / کوشش
 Hewlêr: پایتخت منطقه فدرال کردستان عراق
 Hewramî: شاخه ای از زبان کردی
 Hewr: درخت تبریزی
 Hewşing: صفتی برای گاوی که در آستانه تمام شدن دوره شیردهی وزاییدن بعدی است
 Hewşî: زاغه / غار
 Hewtîn: پارس کردن سگ
 Hewz: حوض آب
 Hew: دیگه نه
 Hey hey: آه / افسوس
 Heya niha: تاکنون / تا بحال
 Heya: تا / تا زمان
 Heyam: زمان / دوره
 Heyehey bûn: در شرف ... بودن

Heyf : حیف
 Heyhawar: ای وای
 Heyîn: داشتن / هستی / زمان
 Heyîn : هستی
 Heyirî: متعجب
 Heyirîn: تعجب کردن
 Heylo li min : وای بر من
 Heylo خدایا
 Heymaxa: حرف تعجب به معنای نه بایا
 Heyran bûn: قربان یا صدقه کسی رفتن
 Heyranok : ترانه
 Heyş hewar: افه / ادا
 Heysûbeys: حیف و میل
 Heytîn: فریاد زدن با صدای بلند
 Heyv : ماه(کره)
 Heyvan: حیوان
 Heyveron: مهتاب
 Heyveronî: مهتابی
 Heyvî : قمری
 Heyvîn: قمری / اسم دخترانه
 Heywan xwedî kirin: حیوان پرورش دادن
 Heywan: حیوان
 Heywankî: حیوانی / مثل حیوان رفتار کردن
 Hez kirin: دوست داشتن کسی یا چیزی / خواهان کسی یا چیزی بودن
 Hêz: نیرو / قدرت / توان
 Hêza nihênî: نیروی بالقوه / پتانسیل
 Hezar: هزار
 Hêzdarî: قدرتمندی
 Hêzdar: قوی / صاحب قدرت
 Hêzikî: قدرتی / گروهی
 Hêzîn: نیرومند
 Hêzînke: تاب
 Heziqîn: از دست رفتن / تباه شدن

Hezker: خواهان / دوستدار
 Hez: علاقه / عشق
 Hêz: نیرو
 Hîbehîbek: نام آوایی برای صدای آب رودخانه
 Hiçik: آستین
 Hido: کلاغ نر
 Hîkarî: تأثیر
 Hil dan: سر هم کردن محصولات یا جمع کردن روی هم / سر بر آوردن
 Hil êxistin: جمع کردن علوفه تر تازه درو شده / سر بر آوردن
 Hil girtin: بغل کردن یا حمل کردن یک چیزی
 Hil kelîn: سرریز کردن شیر یا غذا / فوران کردن
 Hil kêşan: بالا بردن / بیرون آوردن
 Hil kirin: روشن کردن آتش / از بیخ و بن کندن
 Hîlaka mirov kesekê çûn: از کسی نفرت داشتن
 Hilale: قسمت / بخش
 Hilanîn: جمع‌آوری کردن / سرهم کردن / بلند کردن / رفع کردن
 Hilatin: فرار کردن
 Hilavêtin: جفتک انداختن / بالا پایین انداختن / به بالا پرت کردن
 Hilawestin: آویزان کردن
 Hilawistin: حکاکی کردن / ماندگار کردن
 Hilbarandin: به ثمر نشستن
 Hilçikandin: صاف و پلند قرار دادن / به اتمام رساندن یک منبع
 Hilçinandin: پشم را حالت کشدار کردن
 Hilçinîn: جذب کردن / سر کشیدن
 Hilciniqîn: ناگهان جستن / از جا پریدن
 Hilçirîn: پشم را حالت کشدار کردن
 Hile kirin: تصاحب کردن
 Hîlebaz: حيله باز
 Hîlebazî: حيله بازی
 Hîlebazkî: حيله بازی
 Hilêncan: جدا کردن یک مایع با کاسه و ریختن آن در ظرفی دیگر
 Hilfîrîn: فوران کردن / به خروش آمدن
 Hilfûr: خروشان

Hilfûrîn: فوران کردن
 Hilhatin: شروع شدن / از نو آمدن
 Hilhilîn: بیش از حد پخته شده
 Hilingivîn: افتادن
 Hilingivîn: ناخودآگاه در خواب دست بر جایی گذاشتن
 Hiljimêr: آمار / ارقام
 Hiljimêrkî: آماری / ارقامی
 Hilkehilk: سریع نفس نفس زدن
 Hilketin: بلند شدن
 Hilkişbûn: آتشفشانی / صفت برای کوه
 Hilkolîn: کندن / زیر و رو کردن
 Hilkutan: کوبیدن چیزی به سنگ یا زمین
 Hilm: بوی تند / بوی ناگهانی
 Hilm gulm: بخار
 Hilmijîn: مکیدن
 Hilmijtin: مکیدن
 Hilmirîstin: کسی را غرق بوسه کردن
 Hilomilkanê: آتشی که در چهار شنبه سوری حلقه وار می چرخاند
 Hilopayî: صفت برای فردی که لباس پر حجم پوشیده
 Hilorî: نام روستایی در منطقه مرگور و ترگور
 Hiloz bûn: قاطی کردن
 Hilpekandin: ضربه زدن / محکم بالا و پایین انداختن
 Hilpere: حمله / اسم هاپرکه از این ریشه است
 Hilperîn: بالا پریدن / جفتگیری کردن حیوانات
 Hilpif kirin: به باد دادن
 Hilqedimîn: بلند شدن بعد از خواب که حرکتی آرام دارد
 Hilqetandin: از ته کندن / از ته در آوردن
 Hilqizmilqiz: نماد در جا زدن / در جای خود حرکت کردن
 Hilqut: تپش قلب
 Hilteqîn: فوران کردن / منفجر شدن
 Hilû: پررو / صاف
 Hilû bûn: پررو شدن
 Hilû kirin: صاف کردن

Hilveriyayî: نابود شده
 Hilwerîn: منقرض شدن
 Hilweriyayî: نابود شده
 Hilweşandin: فروپاشاندن / از بین بردن
 Hilweşîn: فروپاشیدن / سقوط کردن
 Hilweşîner: فروپاشنده / ویران کننده
 Hilzirîn: پوک شدن
 Hîm lê girtin: تأثیر پذیرفتن
 Himbal: برابر
 Himbaletî: باربری / حمالی
 Himber girtin: جلوگیری کردن
 Himber: علیه / در برابر
 Himbêz kirin: پناه دادن / بغل کردن
 Hîmdar: چالاک / زیرک
 Himehim: صدای سهمگین باد
 Hîm: اساس / زور / حيله
 Him: هم / نیز
 Hin bi hin: کم کم
 Hîn bûn: یادگرفتن / عادت کردن
 Hin caran: گاهی
 Hîn kirin: آموزش دادن / یاد دادن
 Hîn: بعضی
 Hîn: هنوز / یادگیری
 Hin: حنا
 Hîna: هنوز
 Hinan: هنوز
 Hinarde kirin: فرستادن / نهادینه کردن
 Hinarî: اناری
 Hinarok: فرستاده
 Hinarartin: فرستادن
 Hinar: انار
 Hinaw (dîl û): معادل دل و روده
 Hînbûn: یادگرفتن / یادگیری

Hînbûyîn: فهمیدن / یادگرفتن
 Hincet: بهانه / دلیل / قصد / نیت
 Hinceta (bi): با هدف / به دلیل
 Hincê hincê kirin: تکه تکه کردن چیزی
 Hincirîn: پاره پاره کردن
 Hindam: تنه درخت
 Hindam: بالا
 Hindav: (در) شرف
 Hindaw: بالای سر چیزی
 Hindê: بغل / کنار
 Hindekar: محقق
 Hîndekarî: آموزش / تمرین
 Hindekî: کمی / مقداری
 Hindê: نام زنانه
 Hindî: آنقدر / به اندازه
 Hindik: کم
 Hindikahî: کمبود
 Hindikayî: محلی / منطقه ای
 Hindir: داخل / درون
 Hindûstan: هندوستان / هند
 Hindû: هندی / زبان هندی
 Hine kirin: حنا بستن
 Hine: حنا
 Hinêr: قدرت / توان
 Hingav: معیار / ملاک
 Hingê: زمان گذشته / آن وقت ها
 Hingirvan: نام روستایی در منطقه صومای برادوست
 Hingivîn: عسل
 Hingiv: عسل
 Hingûr: غروب / شفق
 Hinir kirin: مسئولیت قبول کردن
 Hînkâr: آموزش دهنده / یاد دهنده
 Hînkirin: آموزش

Hinnare / Hinarok: اسم طایفه ای از کردهای کرمانج
 Hin: بعضی
 Hir bûn: خوشی زدن زیر دل کسی / هارشدن
 Hirçîn: نام کوهی حوالی منطقه صومای برادوست
 Hirç: خرس
 Hirdim: شکم
 Hîrehir: صدای خرش رودخانه / قهقهه
 Hîrhîr: هر هر
 Hirî: پشم گوسفند
 Hiriftî: خیلی پیر
 Hîrîn: شیهه کردن اسب
 Hirînî: پشمی
 Hirmî: گلابی
 Hiror: نام روستایی در جنوب کردستان
 Hirşandin: برگ ریختن درخت
 Hiş bûn: ساکت شدن / زرتک بودن / عاقل بودن
 Hiş: هوش / مغز
 Hisabî: سفتی برای زن قابل
 Hisar: حصار
 Hişbir: روان گردان / بیهوش کننده
 Hişên serê mirov ketin: از یک چیزی بسیار تعجب کردن
 Hişk: سفت / خشک
 Hişkanî: خشکی / سفتی
 Hişkatî: خشکی / سفتی
 Hişkûhold: سفت و سخت
 Hişmegirtî: متعجب
 Hişmegirtî bûn: متعجب شدن / تعجب کردن
 Hişmend: باهوش
 Hişmendî: هوشیاری / درک
 Hişserbestî: دارای استقلال فکری / مستقل
 Hîştin: برجای گذاشتن / اجازه دادن / ترک کردن
 Hişyar: آگاه
 Hişyaretî: هوشمندی

Hişyarî: هوشمندی
 Hitik: کتک
 Hitim bûn: قطعی شدن
 Hit: زن همیشه مرتب
 Hîva: امید و آرزو / اسم پسرانه
 Hivêzî: گرز / چماق
 Hîvî: امید
 Hivîxwaz: امیدوار
 Hizîn: حزن / اندوه
 Hîzîn: آرام آرام به عقب برگشتن
 Hizir dîtin: ترس داشتن شدید از انجام دادن کاری / استرس داشتن
 Hizirîn: فکر کردن / اندیشیدن
 Hizirwarî: متفکرانه
 Hizr: فکر / اندیشه
 Hizret: نیاز
 Hizrînkar: منفکر
 Hizrkî: فکری
 Hizr: فکر / اندیشه
 Ho kirin: تأیید کردن
 Hoççe: نوعی نام آوا برای آرام کردن گاو
 Hoge: برادر یا خواهر ناتنی / ناتنی
 Hogidî: نام آوایی که برای فراری دادن گرگ از گله به کار می رود
 Hogir (heval û): دوست
 Hogiratî: رفاقت / دوستی
 Hogirî kirin: ارتباط اجتماعی برقرار کردن
 Hokar: فاکتور
 Hokillê homeşkê: نام آوایی که برای درست کردن کره با مشک به کار می رود
 Hol kirin: جمع کردن حیوانات / هل دادن / فشار دادن
 Hol: توپ / صحنه / میدان
 Homeymo: مسخره بازی
 Honan: رسیدن / بافتن
 Honijîn: چرت زدن
 Honik: خنک

Honne: نوعی نام آوا برای آرام کردن گاو میش
 Hophopanê: نوعی بازی به نام لی لی
 Hoqqe: نوعی وسیله برای کشیدن تریاک
 Horî: فرشته / ناله همراه گریه
 Horîn: از ته دل و پیوسته گریه کردن
 Hormo: نام مردانه
 Hot: کچل / هل (دادن)
 Hov: بی رحم / سنگدل / وحشی
 Hovane: وحشیانه
 Hovesin: نام روستایی در منطقه صومالی برادوست
 Hovitî: وحشیانه
 Hovî: وحشیانه
 Hoy: بعد / جنبه/شرط / فاکتور
 Hoynar: نام آوایی که در موسیقی گفته می شود
 Hoz kirin: جدا کردن بره ها از گوسفندان
 Hozan: خواننده
 Hoz: سلسله / قوم / گرد و خاک
 Ho: صدا زدن غیر رسمی فردی مذکر
 Hucre: سلول
 Hulm: بوی تند / بوی ناگهانی
 Hûmanîtar: بشردوستانه
 Hûn: شما
 Hûnandin: رسیدن / به هم وصل کردن
 Hûnan: رسیدن / به هم وصل کردن
 Hundur: داخل / درون
 Hunerkarî: هنرکاری
 Hunermendî: هنرمندی
 Hunermend: هنرمند
 Huner: هنر
 Hûnik: خنک
 Hûnikatî: خنکی
 Hûr: ریز / ظریف / کوچک
 Hûr kirin: خرد کردن / ریز ریز کردن

Hûrandin: ریز ریز کردن / تجزیه و تحلیل کردن
Hûrbaran: نم نم باران
Hûrdek: کوچک / ریز
Hûrde: ریز / خرد
Hûre bûn: یاد گرفتن / فهمیدن
Hûrgilî kirin: تحلیل کردن
Hûrgilî: مشروح / مفصل
Hûrik: ریز
Hûritî: کوچکی / ریزی
Hurmetkar: محترم
Hurmîna: همانند
Hûrûgir kirin: تجزیه و تحلیل کردن
Hûrûmûr: خرد و ریز
Hût: اسم یک شخصیت افسانه ای مثل دیو

I

Işkeft: غار
Işkencexane: شکنجه گاه
Istatistik: آمار
Istêrk: ستاره
Istandin: گرفتن / خریدن
Istêr: بسته لحاف

Î

Îdî: دیگر
Îlan kirin: اعلام کردن
Îlegal: غیرقانونی
Îlon: ماه کردی برابر سپتامبر
Împêratorî: امپراتوری
În: جمعه
Înî: جمعه
Înan: آوردن

Însiyatîf: ابتکار
Întêgre: ادغام
Îran: ایران
Îraq: عراق
Îro: امروز / امروزه
Îroyîn: امروزه / معاصر
Îşare kirin: اشاره کردن
Îşkence: شکنجه
Îşkence kirin: شکنجه کردن
Îsot: اسید / فلفل
Îsotî: فلفلای / اسیدی

J

Jan dan: به درد آمدن
Jandar: دارای درد
Janikî: دردی
Jan: درد / رنج
Jar: لاغر / بیچاره / فقیر / درمانده
Jaritî: لاغری
Jartirîn: لاغرتترین
Jê: از
Jê kirin: بریدن
Jêbir: پاک کن
Jêder: منبع
Jêhat: زیرک / زیر و زرنج / چالاک
Jêhatî: لایق / توانا / مناسب / بجا
Jehr: زهر / سم
Jehr dayîn: مسموم کردن
Jehr xwarin: سم خوردن / زهر خوردن
Jehravî: زهراوی
Jehrdar: زهردار / سمی
Jehrê ketin: مسموم شدن

Jehrî bûn: مسموم بودن / مسموم شدن
 Jêkirin: بریدن
 Jeng: زنگ
 Jeng girtin: زنگ گرفتن / زنگ زدن (آهن)
 Jêr: زیر / پایین
 Jêrîn: پایینی
 Jêrnivîs: زیر نویس
 Jêvebûn: گسست / جدایی
 Ji: برای
 Jî: نیز / همچنین / عمر / سن
 Ji ... re: برای / از
 Ji ... xwedî bûn: صاحب شدن / حمایت کردن
 Ji aliyê din va: از طرف دیگر
 Ji aliyekî va: از طرفی
 Ji ber ku: برای این که / به خاطر این که / چون
 Ji ber vê: بدین خاطر
 Ji bilî: بجز / به استثنای
 Ji bîr kirin: فراموش کردن / از یاد بردن
 Ji bo: به خاطر / برای
 Ji bona ku: برای این که / به خاطر این که
 Ji bona: برای
 Ji hêla ... ve: از نظر / از لحاظ
 Ji hev belav kirin: از هم پاشیدن / از بین بردن
 Ji holê rakirin: از میان برداشتن / حذف کردن
 Ji kerema xwe re: لطفاً
 Ji kesî hatin: شبیه کسی بودن / از دست کسی برآمدن
 Ji nav birin: از میان برداشتن
 Ji nû ve: از نو
 Ji rengê: مثل / مانند
 Ji rû va: از روبرو / از صورت
 Jîdandî: محکم / سفت
 Jîdayîkbûn: تولد
 Jih: زه ساز و برگ موسیقی

Jiha: اژدها
 Jimar: شمارش / عدد
 Jimarkî: حسابی / شمارشی
 Jimartin: شمردن
 Jimaryarî: حسابداری
 Jimêryar: حسابدار
 Jin: زن
 Jîn: زندگی کردن / زندگی
 Jin anîn: زن گرفتن / ازدواج کردن
 Jin bi jin: زن به زن
 Jin bûn: زن بودن / زن شدن
 Jin xwestin: زن گرفتن / ازدواج کردن
 Jinanî: همسری / زنانه
 Jinanî kirin: همسری کردن
 Jîndar: زنده / جاندار
 Jinebî: بیوه زن
 Jînge bûn: جای گرفتن / منزل کردن
 Jîngeh: محیط زیست
 Jîngeyî bûn: خوگرفتن
 Jîngeyî kirin: خودادن
 Jînhez: زن باز / دوستدار زنان
 Jînik: زن
 Jînkî: زنانه / مثل زنان
 Jînparêz: مدافع زنان
 Jînû: زانو
 Jînxwaz: خواستگار
 Jîr: زیرک / باهوش / چالاک
 JÎTEM: سازمان اطلاعات ژاندارمری ترکیه
 Jiyan: زندگی / زندگی کردن
 Jiyan kirin: زندگی کردن
 Jiyaandin: زندگی بخشیدن / حیات بخشیدن
 Jîyanname: زندگی نامه
 Jor: بالا / زیر

Jordayî: داخلی / درونی:

Jorîn: بالای / زبرین

Jortir: بالاتر:

Junî: زانو:

Jûrî: هیئت منصفه:

K

Ka: کاه / کجاست:

Kabûs: کابوس:

Kadîn: انبار کاه و علوفه:

Kadro: کادر / پرسنل:

Kafkasya: قفقاز / منطقه قفقاز:

Kafkaz: قفقاز / منطقه قفقاز:

Kahîn: کاهن:

Kajîn: اسم دختران:

Kak: برادر:

Kakovirk: قارچ:

Kal: پیر / افتاده:

Kal bûn: پیر مرد بودن (شدن):

Kal kirin: پیر (مرد) کردن:

Kalekal kirin: بیع کردن:

Kalemêr: مرد پیر / مرد افتاده:

Kalemêrî: پیری:

Kalik: پدر بزرگ:

Kalîte: کیفیت:

Kalitî: پیری / افتادگی:

Kalkolotîk: کالکولوتیک / اسم دوره ای از تاریخ فرهنگ در ایران / خرابه کهن:

Kambax: خراب / ویران / وقتی که سقف، مکانی بریزد:

Kamçûyî: ناکام / به آرزو نرسیده:

Kamçûyî bûn: ناکام شدن / به آرزو نرسیدن:

Kamçûyî kirin: ناکام گذاشتن:

Kamil: کامل:

Kamp: کمپ / اردو:

Kampanya: کمپین / مبارزه مدنی
 Kamyaran: اسم شهری در نزدیکی سنندج
 Kan: منبع
 Kanal: کانال / شبکه تلویزیونی
 Kanî: چشمه / معدن / میدان
 Kansêr: سرطان
 Kanûn: یکی از ماههای کردی برابر دسامبر
 Kaos: آشوب / پلوا
 Kap: آغل
 Kapek: کاه ریزی که از خرمن کوب به هنگام کوبیدن گندم بدست می آید
 Kapsul: کپسول
 Kar: کار / سود / منفعت
 Kar: کار / بزغاله
 Kar bûn (bi): سودمند بودن / مفید بودن
 Kar bûn (li): سر کار بودن
 Kar kirin: کار کردن / زحمت کشیدن
 Kar û bar: وضعیت / کار و زندگی
 Karabax: قره باغ
 Karbîdest: مسؤل / متصدی
 Kelbetan: انبرک / قندشکن
 Kardo: اسم گل / از اسم های پسران
 Karesat: فاجعه / مصیبت
 Kargo: بار / محموله / پیک موتوری
 Karik: بزغاله
 Karîn: توانستن / از پس کاری برآمدن
 Karînkâr: توانا
 Karker: کارگر
 Karketî: از کار افتاده / شکسته شده
 Karkird: کارکرد
 Karmend: کارمند
 Karsaz: کارساز
 Kartol: سیب زمینی
 Kartû: مانده / تاریخ گذشته

Kartû bûn: تاریخ گذشته شدن
 Karwan: کاروان
 Karwançî: کاروانچی
 Kaş kirin: هدر دادن / اسراف کردن
 Kaset: نوار کاست
 Kasik: کاسه
 Kategorîya: دسته / گروه
 Katjimêr: ساعت
 Kavil kirin: خراب کردن / ویران کردن
 Kavilkarî: خراب کاری
 Kavir: گوسفند شش ماهه تا یکساله
 Kavlik: خرابه / ویرانه
 Kawan: ستیغ کوه / اسم پسر
 Kawat: نام غار آبی در شرق کردستان
 Kaxez: کاغذ
 Kaxezkî: کاغذی
 Kayîn: نشخوار کردن
 Kayosa: آشوب / هرج و مرج
 Kayos: آشوب / بلوا
 Kazakîstan: قزاقستان
 KCK: شورای جامعه کردستان (وابسته به پ ک ک)
 Kêbirke: مسابقه
 Keç: دختر
 Keç anîn: دختر به دنیا آوردن
 Keç bûn: دختر بودن / دختر شدن
 Keçanî (دوره) دختر بودن
 Keçap: دختر عمو
 Keçel: کچل / طاس
 Keçik: دختر / دخترک
 Keçik: دختر
 Keçikatî: دخترانگی
 Keçkî: دختری
 Keçmam: دختر عمو

Keçmet: دختر عمه:
 Keçxal: دختر دایی
 Keçxaltîk / Keçxaltî: دخترخاله:
 Ked: دسترنج / دستمایه
 Keder: درد / رنج / آه
 Kedkar: زحمت کش:
 Kedxwar: برده دار
 Kêf: شادی / خوشحالی
 Kêf: کیف / حال
 Kêfanî: خوشحالی
 Kêfxweş: خوشحال / شادمان
 Kêfxweşî: خوشحالی / شادمانی
 Kej: بو
 Kejal: آهو / اسم دختران
 Kêjmale: خرچنگ
 Keko: ای برادر
 Kêl: سنگ قبر
 Kêl dan: وصله زدن / دوختن
 Kel: داغ
 Kelandîn: جوشاندن / جوشانیدن
 Kelandinî: جوشاندنی
 Kelav: آب داغ
 Keldanî: کلدانی
 Keldanî: جوشاندن
 Kelebçe: دستپند
 Keledoş: آش دوغ / کالادوش
 Kelek: درهم / شلوغ
 Kêlek: بغل / کمر / کلیه:
 Kêlekatî: کناری / بغلی
 Kelem: کلم
 Kelem: خار / خاشاک
 Kêleşîn: کله شین / کتیبه به جای مانده از حکومت اورارتو در کوههای آارات
 Keleş: اسم مردانه:

و...بله ای برای بیرون کشیدن خاک از درون تنور: kelexank
 کلهری: Kelhurkî
 داغی: Kelî
 داغی: Kelikî
 وصله ای: Kêlikî
 جوشیدن: Kelîn
 داغی: Kelitî
 بهره / سود: Kelk
 بغض گریه / آغاز گریه: Kelogirî
 بغض کردن: Kelogirî bûn
 اسباب و ائاثیه: Kelûpel
 اندک / کم / چرک زخم: Kêm
 ترشحات جوش: Kêm
 کم شدن / کاهش یافتن: Kêm bûn
 کم کردن: Kêm kirin
 کمالیست: Kemalîst
 کمبود: Kêmanitî
 حداقل / کمبود: Kêmanî
 اقلیت: Kêmar
 کمبود / نداری: Kêmasî
 کمبود / نداری: Kêmasîtî
 کمر / کمربند زنانه: Kember
 کم شرکت کردن: Kêmbeşdarbûn
 کم شدن: Kêmbûn
 بی نظیر / بی سابقه: Kêmdîtî
 کمین / شکارگاه: Kemîn
 کمین کردن: Kemîn kirin
 کم بودن: Kêmiyan
 محدودیت: Kêmjimarikî
 کمک تعداد / اقلیت: Kêmjimar
 اقلیت قومی: Kêmnetewe
 محدود: Kêmsînor
 کمتر: Kêmtir

Kêmtirîn: کمترین
 Kemûkorî: کمبود / نقص
 Kêmxwar: کم خوراک
 Kê m: کم / چرک
 Kenandin: خندانیدن
 Kendal: گودال / خندق
 Kendav: خلیج
 Kengê: کی / چه موقع
 Kenîn: خندیدن
 Kenok: لپخند
 Ker: خر / الاغ / تکه / قسمت / گله گوسفند
 Kêr: مفید / کارا / چافو
 Ker bûn: خر بودن (شدن)
 Kêr hatin: به کار آمدن / مفید بودن
 Kêr înan: به کار آوردن / مورد استفاده قرار دادن
 Ker kirin: خر کردن کسی / تکه تکه کردن
 Keranî: خریت / احمقی
 Kerbûn: خریت
 Kercews: منطقه ای در کردستان ترکیه
 Kereftû: از مکان های تاریخی در شرق کردستان
 Kerem: لطف / مرحمت
 Kerem kirin: لطف کردن
 Kergez: کرکس
 Kêrhatî: مفید / به درد بخور
 Kêrhatin: به درد خوردن / مفید بودن
 Kerî: گروه / گله گوسفند
 Kêrî ... hatin: به درد ... خوردن / به کار آمدن
 Kerikî: تکه ای
 Keritî: خری / الاغی / احمقی
 Kerkûk: شهری در کردستان عراق
 Kermekulot: کهنه / زواردررفته
 Kerr: کر / ناشنوا
 Kertî: خریت

Kerxank: وسیله ای برای بیرون کشیدن خاک از درون تنور
 Kes: کس / شخص
 Kêş: کش / وزن
 Kêş hatin: به موعد مقرر رسیدن
 kesad: کساد / بی رونق
 Kesandin: صرف کردن فعل
 Kesayetanê: متشخصانه
 Kesayetî: شخصیت / موقعیت / مقام
 Kesayetî: شخصیت
 Kêşe: مسنله / مشکل
 Kêşedar: مساله دار / مشکل دار
 Keser: درد / آه / رنج
 Keşe: کشیش
 kesîf: کثیف / ناپاک
 Kesîn: صرف کردن فعل
 Keşîş: کشیش
 Kesitî: کسی / شخصی
 Kesk: سبز
 Keskatî: سرسبزی / آبادی
 Keskesor: رنگین کمان
 Keskîn: به رنگ سبز
 kesokar: کس و کار / فامیل / قوم و خویش
 Keştî: کشتی
 Kesûk: بی کس
 Kesûkar: کس و کار / فامیل / قوم و خویش
 Kesûwêris: کس و کار / فامیل
 Ketî: شکسته / پیر
 Ketin: بر زمین خوردن / شکسته شدن / پیر شدن
 Ketin belayê: دچار دردسر شدن
 Ketin kemîne: کمین کردن / در کمین افتادن
 Kevan: کمان / پرانتز
 Kevçî: قاشق
 Kevçikî: قاشقی

Kevir: سنگ
 Kevirkî: سنگی / همانند سگ:
 Kevn: قدیمی / کهن
 Kevnar: باستانی / انتیک / قدیمی
 Kevnaretî: کهنه / قدیمی / ستنی:
 Kevnare: کهنه / قدیمی / ستنی:
 Kevnarkî: قدیمی / کهنه:
 Kevnarperwer: سنت گرا / پسرو
 Kevneberpirs: مسئول سابق:
 Kevneperest: کهنه پرست / سنت گرا
 Kevneperestî: کهنه پرستی / سنت گرایی:
 Kevneşop: باستان شناس
 Kevneşopî: باستان شناسی
 Kevneşopitî: باستان شناسی
 Kevnik: شوره سر / کهنه
 Kevok: کبوتر
 Kêvrêşk: خرگوش
 Kew: کبک
 Kewanî: کدبانو
 Kewîr: کویر
 Kewkeb: کوکب / ستاره
 Kewxwedî: کدخدا
 Key: پادشاه
 Keya: دهدار
 Keybanû: ملکه:
 Keys: موقعیت / فرصت
 Keys û Kar: اوضاع خوب / موقعیت خوب
 Kezeb: جگر / کبد
 Kezebikî: کبدی / جگری:
 Kezî: گیسو دختر بالغ / طناب بافته
 Kê: کی / چه کسی:
 Kî: کی / چه کسی:
 Kibab: کباب

Kîbar: مغرور
 Kibtî: مسیحی قبطی
 Kiç: دختر
 Kiçinî: دخترگی
 Kidê kidê: صدایی برای فراخواندن بز و بز غاله
 Kifin: کفن
 Kifş kirin: مشخص کردن
 Kifş: مشخص / نشانه
 Kîjan: کدام / کدام یک
 Kilam: کلام / قرآن
 Kilambêj: خواننده / قاری قرآن
 Kilamî: کلامی / قرآنی
 Kilasîk: کلاسیک
 Kilavîye: کیبرد کامپیوتر
 Kîler: انباری
 Kilh: کلبه
 Kilimkotî: بدریخت
 Kilît: کلید
 Kîlo: کیلو
 kîlomêtro-çarçik (km²): کیلومتر مربع
 Kîlomêtro: کیلومتر
 kiloz: کوزه / سبو
 Kîlte: خاک رس / گل
 Kîmyabaran: بمباران شیمیایی
 Kîmyawî: شیمیایی
 Kîn: کوتاه
 Kîn: کینه / نفرت
 Kin bûn: از ته دل خندیدن
 Kînc: لباس / جامه
 Kînc guhartin: لباس عوض کردن / لباس مبدل پوشیدن
 Kînc kirin: لباس پوشاندن / مجهز کردن
 Kînc vegirtin: لباس پوشیدن / لباس پهن کردن
 Kînc xwe vekirin: لباس پوشیدن

Kincir: لباس پاره / لباس درویشی
 Kîndar: کینه توز
 Kindir: طناب / ریسمان
 Kindirîn: ریسمانی
 Kindir: طناب
 Kingê: کی / چه زمانی
 Kîn: کوتاه
 Kiras: لباس / پیراهن
 Kirê: کرایه
 Kirê kirin: کرایه کردن
 Kiremlîn: کاخ کرم‌لین در روسیه
 Kirêt: زشت / بدریخت
 Kirêt kirin: فحش دادن / بدرفتاری کردن
 Kirêtî: اسم یکی از طایفه های کرد
 Kirîn û firotanê: خرید و فروش
 Kirin: کردن / انجام دادن
 Kirîter: معیار
 Kirîz: بحران
 Kirîza dil: حمله قلبی / سگته قلبی
 Kirmaşan: کرمانشاه
 Kiroşk: خرگوش
 Kirrîn: خریدن
 Kîrrînkâr: خریدار
 Kirryar: خریدار
 Kirûşk: خرگوش
 Kiryar: فاعل / کننده کار
 Kiryar: فاعل / کننده کار
 Kişandin: در آوردن / کشیدن
 Kişandin: کشیدن / وزن کردن
 Kişik: بازی شطرنج
 Kişîn: کشیدن / حمل کردن
 Kîs: کیسه / جیب
 Kitêb: کتاب

Kitêbxane: کتاب خانه
 Ko kirin: کند کردن / تیزی چیزی را کم کردن
 Ko: که
 Kobane: از شهرهای کردستان
 Koçberî: سال هجری / مهاجرت
 Koçberî kirin: مهاجرت کردن
 Koçberî: تبعید / کوچ
 Koçer: کوچرو / مهاجر
 Koçerî: کوچروی
 Kod: کد / رمز
 Kofi: کلاه عروس
 Kok: ریشه
 Koker: جمع کننده
 Kol kirin: کند کردن / تیزی چیزی را کم کردن
 Kolan: کوچه / خیابان / کندن
 Kolandin: کندن
 Koldaçûn: خراشیدن / ساییدن
 Kole: کلیه / برده
 Kolebûn: برده بودن
 Koledar: برده دار
 Koletî: بردگی
 Koletkarî: برده داری
 Kole: برده
 Kolîn: کندن
 Kolotik: خرابه / ویرانه
 Kol: تپه
 Kom: جمع / انجمن / گروه
 Kom bûn: جمع شدن / افزایش یافتن / گرد هم آمدن
 Kom kirin: جمع کردن / گرد هم آوردن
 Komar: جمهوری
 Komardar: جمهوری دار
 Komarîtî: جمهوریت
 Komarîxwaz: جمهوری خواه

Kombûn: گردهمایی
 Komcivîn::: گردهمایی / جلسه / کنگره
 Komcivînî: مجمعی / انجمنی
 Komek: کمک
 Komel: جامعه / انجمن
 Komelayetî: گروهی / اجتماعی
 Komele: جامعه / انجمن
 Komelnas: جامعه شناس
 Komelnasî: جامعه شناسی
 Komepeyvîtî: اصطلاحی
 Komepeyv: اصطلاح
 Komir: زغال
 Komirî: زغالی
 komîte: کمیته
 Komker: جمع کننده
 Komkuj: قتل عام کننده
 Komkujî: نسل کشی / قتل عام
 Komsonî: جلسه / شب نشینی
 Komunîkasyon: ارتباط
 Kon: چادر عشایر
 Konferansî: کنفرانسی
 Konferans: کنفرانس
 Konitî: چادر نشینی
 Konkret: مادی / محسوس
 Konseya Rêvebir: شورای رهبری
 Konseyî: شورایی
 Konsey: شورا
 Konse: شورا
 Konsul: کنسول
 Kontakt: تماس
 Kontra: ضد (گریلا)
 Kontrol kirin: کنترل کردن
 Konvo: محموله

Kopî kirin: کپی کردن
 Kor: کوور / گود
 Kor: کور
 Korebûyî: کور شده
 Korr: مرکز / آکادمی
 Korra zanyarî: مرکز علمی
 Korucîyan: جاش
 Korucutî: جاش بودن
 Kose: کوسه / کسی که از اصل ریش ندارد
 Koşk: کاخ
 Koşkitî: کاخ نشینی
 Kotan: وسیله شخم زنی
 Kotan kirin: شخم زدن
 Kotekot kirin: قر زدن
 Kotî: زشت / بدریخت
 Kotîbûnî: مرض جزام / بدریخت شدن
 Kotîbûyî: مریض جزامی
 Kotik: کنده / قرقره
 Kotin: کندن گوشت از استخوان با دندان
 Kotkoto: غرغرو
 Kovar: مجله
 Ko: که
 Krîza dil: حمله قلبی / سکت قلبی
 Ku: که
 Kûçe: کوچه
 Kuçebend: مانع
 Kûçiktî: سگ صفت بودن / بد جنس بودن
 Kûçik: سگ / توله سگ
 Kuderê: کجا
 Kufir: کفر
 Kûj: محذب / کوژ
 Kujer: قاتل
 Kul: درد / دسترنج

Kul û xem: درد و رنج
Kulav: لباسی که چوپانان می پوشند
Kuldar: دردمند
Kuldar: دردمندی
Kulfet: کلفت / کنیز
Kulîlk: شکوفه
Kûlîs: پشت پرده / محافل مخفی
Kull: درد و غم
Kulm: مشت
Kûltûrî: فرهنگی
Kulturmagazîn: مجله فرهنگی
Kultur: فرهنگ
Kum: کلاه
Kun: سوراخ / حفره
Kun kirin: سوراخ کردن / حفره ایجاد کردن
Kunc: گوشه / کنج
Kundur: کدو
Kûp: سفال گلی
Kur: پسر
Kûr: عمیق / گود
Kur kirin: مو را تراشیدن / کچل کردن
Kûrahî: عمق / ژرفا
Kûrahî: عمق
Kurap: پسر عمو
Kurbûn: پسر بودن
Kurdan: کردها
Kurdevarî: به سبک کردی / به شیوه کردی
Kurdewarî: به سبک و سیاق کردی / به روش کردی
Kurdîaxêv: کردزبان
Kurdî-Der: کمیته آموزش و توسعه کردی
Kurdînûs: نویسنده کرد
Kurdistan: کردستان / کشور مادری کردها

Kurdistanî: اهل کردستان / کرد
 Kurdistanperwer: مدافع کردستان
 Kurditî: کرد گرایی
 Kurdîyaxêv: کردزبان
 Kurdî: کردی
 Kurdnişîn: کوردنشین
 Kurdperwer: کرد پرور
 Kurdxayîn: خانن به کرد
 Kurd: کرد
 Kuresunî: کره سنی / به ترک های سنی گفته می شود
 Kurik: پسر
 Kurik: کره اسب چند ماهه
 Kurikitî: پسری / فرزندی
 Kurişk: خرگوش
 Kûritî: عمق / ژرفا
 Kurk: کرک (مرغ) / کرچ
 Kurk: کرک (مرغ) / خزه
 Kurk bûn: به کرک نشستن مرغ
 Kurk ketin: به کرک / کرچ نشستن مرغ
 Kurmam: پسر عمو
 Kurmametî: پسرعموی
 Kurmanc: کرمانج/کسانی که به کردی کرمانجی سخن می گویند
 Kurmancî: لهجه ای از زبان کردی
 Kurmancitî: کرمانج بودن
 Kurmet: پسر عمه
 Kurm: کرم
 Kurr bûn: از ته تراشیده شدن
 Kurrbûn: از ته تراشیدن
 Kurrik: پسر / پسرک
 Kurroj: کوروش کبیر / فرزند آفتاب
 Kursî: چهار پایه / صندلی کم ارتفاع
 Kûrsîpalek: میل راحتی / میل دسته دار
 Kurt: کوتاه / خلاصه

Kurt bûn: کوتاه و خلاصه شدن
 Kurt kirin: کوتاه کردن / خلاصه کردن
 Kurtahî: خلاصه ای / چکیده ای
 Kurtan: پالاز / لباس زنده
 Kurtasî: خلاصه / چکیده
 Kurte: خلاصه
 Kurtebeş: بخش کوتاه
 Kurteçîrok: داستان کوتاه
 Kurtedem: کوتاه مدت
 Kurtedemitî: کوتاه مدتی
 Kurtedîrok: تاریخ کوتاه
 kurtefilm: فیلم کوتاه
 Kurtejiyan: زندگینامه کوتاه
 Kurtek: لباس زنانه کردی
 Kurtekar: کوتاه کننده / خلاصه کننده
 Kurtenerîn: نگاه کوتاه
 Kurtenivîs: خلاصه / نوشته کوتاه
 Kurtenûçe: خبر کوتاه
 Kurterexne: انتقاد کوتاه
 Kurte: خلاصه / کوتاه
 Kurtî: کوتاهی / خلاصه
 Kurtitî: خلاصه ای / کوتاهی
 Kurxal: پسر دایی
 Kurxaltî: پسر خاله
 Kûr: عمیق
 Kuştin: کشتن
 Kutan: کتک زدن / کوبیدن
 Kutandin: سبب کتک زدن شدن / سبب زدن شدن
 Kutayî bûn: به اتمام رسیدن / به انجام رسیدن
 Kutik: توله سگ
 Kuvark: قارچ
 Kuxik: سرفه
 Kuxîn: سرفه کردن

Kuxîner: سرفه کننده:

Kûz: کوزه / خمره

L

Labîrent: حلزون گوش

Lal: لال

Lalî: لالی

Lalitî: لالی

Lam: گونه / لب / فک

Laqayî hatin: مواجه شدن / روبرو شدن:

Laqayî: مواجه / رویارو:

Laqirdî: شوخی

Laş: جسم / تن / جسد

Lavahî: التماس / تضرع

Lavahî kirin: التماس کردن / تضرع کردن

Lavahîçî: التماس کننده / تضرع کننده

Law: فرزند / پسر

Lawaz bûn: لاغر شدن

Lawaz: ضعیف:

Lawazitî: ضعیفی / لاغری:

Lawitî: فرزندی

Lazût: ذرت هندی

Lê: اما / لکن

Lê da nîşan: نشان دادن / ثابت کردن:

Lê kirin: پوشاندن:

Lê pirsîn: بازجویی کردن / پرسیدن:

Lêbelê: بلکه:

Lêbok: هنرپیشه

Lêbokitî: هنرپیشگی

Lêborîn: بخشش / معذرت

Lêborîn: بخشیدن:

Lêdan: زدن / مالیدن:

Lêger: محقق / جستجوگر / پژوهشگر

Lêgerîn: جستجو کردن / جستجو
 Lehî: سیلاب
 Lêhûrbûn: تجزیه و تحلیل
 Lêker: فعل
 Lêkirî: سببی (دستور)
 Lekî: لکی
 Lêkolandin: تحقیق کردن / پژوهش کردن
 Lêkolîn: تحقیق / پژوهش
 Lêkolîner: محقق / پژوهشگر
 Lêkûrbûn: تامل / اندیشیدن
 Lêl: آب گل آلود
 Lêlîtî: گل آلود بودن
 Lênezîkbûn: رویکرد / دیدگاه
 Lenger: تکیه گاه / لنگر / سپر / مهار
 Lenger avêtin: لنگر انداختن
 Lenger hildan: لنگر کشیدن
 Lengergeh: اسکله / لنگرگاه
 Leopar: پلنگ
 Lep: دست
 Lêpirs: مسول
 Lêpirsîn: بازجویی کردن / پرسیدن
 Lerizîn: لرزیدن
 Leşker: سرباز / لشکر
 Leşkerî: نظامی
 Letilîn: ترک کردن / برجای گذاشتن
 Lêv: لب
 Lêva jêrîn: لب پایینی
 Lêva jorîn: لب بالایی
 Leva kirin: تقسیم کردن / پاره پاره کردن
 Lewma: بدین خاطر / لذا
 Lewra: از این رو
 Lewre: از این رو / بدین ترتیب
 Lêxistin: زدن / ضرب و شتم

Leyistik: بازی / بازیچه
 Leyopar: پلنگ
 Lez: عجله
 Lez ketin: عجله کردن
 Lezandîn: به عجله واداشتن
 Lezbot: قایق ورزشی و صیادی
 Lezgîn: با عجله
 Lezîn: عجله کردن
 Lezobezo: با عجله
 Li: در / په
 Li bara: دربارہ
 Li benda kesekî/tiştêkî bûn: در انتظار کسی / چیزی بودن
 Li bendê bûn: منتظر بودن / در انتظار بودن
 Li ber ... bûn: در شرف ... بودن
 Li ber çav girtin: مد نظر قرار دادن / جلوی چشم را گرفتن
 Li ber xwe ketin: حیا کردن / شرم کردن
 Li berahiyê: پهلو به پهلو
 Li cem vê: همراه این
 Li dû çûn: در پی ... رفتن
 Li gel çûn: همراهی کردن
 Li gel man: ماندن با
 Li gor: طبق / براساس
 Li kesî birin: از کسی بردن / پیروز شدن
 li paş bûn: در عقب بودن / عقب مانده بودن
 li pêş bûn: در پیش بودن / جلو دار بودن / پیشرفته بودن
 Li pey: در پی / به دنبال
 Li rex: کنار
 Li ser lîngan man: روی پای خود ماندن / ایستادن
 Li sîngê xwe dan: بر سینه خود زدن / دفاع کردن / نفرین کردن
 Li tengasîyê asê bûn: با تنگدستی مواجه شدن / با مشکلات مواجه شدن
 Li tengasîyê asê kirin: با تنگدستی مواجه کردن / با مشکلات، مواجه کردن
 Li xwe kirin: پوشیدن / به تن کردن
 Li dar xistin: بر گزار کردن / از درخت آویزان کردن

Lihêv: لحاف / پوشش
Lihevketin: بهم خوردن
Lijne: هیئت / جامعه / انجمن
Lîman: بندر
Limêj: نماز
Lîmon: لیمو
Lîng: پا / ساق پا
Liserhev: مجموع
Liserxet: سر خط / آنلاین
Lîse: دبیرستان
Lîste: لیست / فهرست
Lîstin: بازی کردن
Lîstok: بازی / بازیچه
Lîteratur: ادبیات
Lîtir: سیلاب / آب گل آلود
Liva: پشم بره
Livandin: حرکت دادن / جنباندن
Lîvan: لیوان
Livîn: جنبیدن / تکان خوردن / رخت خواب
Livok: فعال / پرتحرک
Loma: بدین خاطر / به این دلیل
Lorandin: ناله کردن / نوای غم سر دادن
Lorîn: ناله کردن / نوای غم سر دادن
Lorî: لری
Lotke: اوج / قله
Lûm: اهرم
Lût: بینی
Lûtik: گرد / گرد مانند / دایره ای شکل

M

Ma: مگر / آیا
Maç kirin: بوسیدن

Maçmaçanê kirin: روبوسی کردن
 Maçmaçanê: روبوسی
 Maç: بوسه / ماچ
 Maçî kirin: بوسیدن
 Mad: از اقوام آریایی / ماد
 Made: معده / ماده
 Madençî: معدنچی
 Maf: حق / حقوق
 Maf standin: حق گرفتن
 Mafdar: صاحب حق / محق
 Mafên mirov: حقوق بشر
 Mafîya: مافیا
 Mafnasî: حقوق شناسی
 Mafxwaz: حق طلب
 Magazîn: مجله
 Mahne girtin: بهانه گرفتن
 Mahnegir: بهانه گیر
 Mahne: بهانه
 Majeste: اعلیحضرت
 Makarûnî: ماکارونی
 Makepergal: نظام اصلی
 Maker: خر ماده
 Makezagon: قانون اساسی
 Makîne: ماشین / دستگاه
 Makû: وسیله ای در خیاطی
 Makû: اسم شهر
 Mal: خانه / دارایی / ثروت
 Mal çol bûn: خانه خراب شدن
 Mal kirin: مال اندوز کردن / خانه داری کردن
 Mal û maldarî: خانه داری
 Mal û mîlk: مال و ملک / خانه و کاشانه
 Malava: خانه آباد / ندای تحسین / خداحافظ
 Malavayî: سپاس / تشکر

Malbat: خانواده
 Malbatkî: خانوادگی
 Maldar: خانه دار / ثروتمند
 Maldarî: خانه داری
 Maldemayî: دختر ترشیده
 Malêzîya: مالزی / از کشورهای آسیایی
 Malhazrî: غذای آماده در خانه
 Malî: زن خانه دار / ماله بنایی / کشوری آفریقایی
 Malîn: مالیدن / جارو کردن
 Malîvan: خانه دار / کد پاتو
 Malkir: مال اندوز / خانه دار
 Malmalanê: نوعی بازی / خاله بازی
 Malmam: خانواده عمو
 Malper: تارنما / سایت اینترنتی
 Malûmat: اطلاعات / آگاهی
 Malxal: خانواده دایی
 Malxirabkî: بیچارگی / خانه خرابی
 Malxirab: بیچاره / خانه خراب
 Malxwer: مال خور / حقه باز
 Mam: عمو
 Mametî: عمومی کردن
 Mamoste: استاد / آخوند / معلم
 Mamosteyî: استادی / معلمی
 Mamo: ای عمو / کلمه ندایی برای عمو
 Mamtî: عمو بودن
 Mamuxan: کرم پوستی
 Man: ماندن / اقامت کردن
 Mayîn: ماندن / اقامت کردن
 Mana: معنی دار / با معنی
 Mandî: خسته
 Mandî bûn: درماندن / خسته شدن
 Mane: بهانه
 Mang / meh: ماه

نام دشتی در کردستان ایران / محل نشست قوم ماد / سرزمین ماد : Manişt
 خر ماده: Manker
 مهریه / مار : Mar
 عقد کردن : Mar kirin
 از شهرهای کردنشین ترکیه : Mardîn
 عقد کرده : Markirî
 دریای مرمره : Marmara
 ماشاءالله : Maşalah
 ماسه / میز : Mase
 ماش / لوبیا : Maşe
 ماهی : Masî
 ماهی گرفتن : Masî girtin
 ماهی گیر : Masîgir
 ماهی گیری : Masîgirî
 ماشین : Maşîn
 ماهی گیر : Masîvan
 ماهی خوار : Masîxwar
 مراسمی کردی در بهار : Maşkane kirin
 مراسمی در بین کردها که با هفت نوع غذا به طبیعت می روند : Maşkane
 رسانه جمعی : Masmadya
 ماست : Mast
 ماست درست کردن : Mast merandin
 ماست درست کردن : Mast meyandin
 منبع ماست : Mastekan
 وسیله ای در خیاطی که نخ را به دورش می پیچند : Masû
 ساکت شدن / ساکت بودن : Mat Bûn
 ساکت کردن / مات کردن : Mat kirin
 سکوت / بی صدایی : Matmayîn
 مبهوت / حیران : Matmayî
 ساکت : Mat
 مدت / زمان : Mawe
 ماندگار : Mayinde
 ماندگار / همیشگی : Mayinde

Mazî: بایر / بی بهره:
 Me (ضمیر): ما
 Mê: ماده / مونث:
 Mebest: قصد / نیت / هدف
 Mebestdar: هدفمند
 Mebestkî: هدفمندی
 Mebestnasî: منظورشناسی
 Mebestvan: هدفمند
 Mebestyar: هدفمند:
 Mecbûr: مجبور
 Mecbûr kirin: مجبور کردن:
 Mecbûrî: اجبار / جبر:
 Mecbûrkî: مجبوری:
 Meçêtir (ji): جن:
 Meclîs: مجلس:
 Mecme: سینی بزرگ
 Mêdiya: از تبار ماد / اسم دخترانه
 Medrese: مدرسه:
 Medya: رسانه / سرزمین ماد:
 Mefer: فرصت / مجال:
 Meh: ماه
 Mehane: ماهانه / حقوق:
 Mehele: محله:
 Mehîn: مثل ماه / نامی دخترانه / ماده اسب
 Mehkeme kirin: دادگاهی کردن:
 Mehkeme: دادگاه:
 Mehkûm Bûn: محکوم شدن / محکوم بودن
 Mehkûm kirin: محکوم کردن:
 Mehkûm: محکوم / زندانی:
 Mehmetçik: سرباز ارتش ترکیه:
 Mehtel man: بیکار ماندن / معطل شدن / تعجب کردن:
 Mehtelî: بی کاری / معطلی
 Mêhvandarî: مهمان نوازی / مهمانی / جشن:

Mehyan: به تحلیل رفتن:
 Mêjî : مغز / مخ
 Mêjik: مکیدنی
 Mêjkî: مغزی / ذهنی
 Mejme: سینی بزرگ
 Mêjû: تاریخ
 Mêjyayî: مکیده / جذب شده
 Meke: مکه / خانه خدا:
 Mêkut: یتک:
 Mêlaq: خوشه های انگور آویزان برای خشک کردن
 Melatîye: از شهرهای کردستان ترکیه:
 Melevanî: شنا
 Melevanî kirin: شنا کردن:
 Meleyatî: روحانی گری / آخوندی:
 Mele: شنا / روحانی:
 Meliqandin: له کردن:
 Meliqîn: له شدن:
 Melûç: نرم / گل نرم:
 Mêl: میل / تمایل:
 Mem: مم / قهرمان شاهکار احمد خانی:
 Memik: پستان
 Memikşîr: زن شیرده
 Memûr: مامور / کارمند:
 Mendîl: پیشانی بند:
 Menzer: سیما / سیرت / حال و هوا:
 Meqale: مقاله:
 Meqam: آهنگ / مقام:
 Meqes kirin: قیچی کردن:
 Meqes: قیچی:
 Meqesok: پرستو:
 Mêr kirin: شوهر کردن:
 Mer: بیل:
 Mêr: مرد/جنس مذکر:

مردانگی کردن / شجاعت به خرج دادن: Mêranî kirin
 مردانگی / شجاعت: Mêranî
 با علاقه / با اشتیاق: Meraq (bi)
 خواستن / آرزو کردن: Meraq kirin
 علاقمندی: Meraqvanî
 علاقمند: Meraqvan
 آرزو / علاقه / اشتیاق: Meraq
 مراسم: Merasim
 شرط بستن / قول دادن / پیمان بستن: Merc girtin
 شرایط / شرط / وضعیت: Merc
 شرط بندی: Mercanê
 شرطی / قولی / تمهدی: Merckî
 مرد: Merd
 بخشنده / دست و دل باز: Merd
 بخشندگی / دست و دل بازی: Merditî
 بخشندگی کردن: Merditî kirin
 بیل: Mere
 مرد بیوه: Mêrebî
 مرحله: Merhale
 مرحوم: Merhûm
 انسان: Meriv
 انسان بودن (شدن): Meriv bûn
 انسان نمودن (کردن): Meriv kirin
 انسان دوستی: Merivanî
 انسان دوست: Merivan
 انسانیت: Merivatî
 انسان دوست: Merivhez
 انسان دوستی: Merivhezî
 انسان شناسی: Merivnas
 انسان شناسی: Merivnasî
 انسان پرور: Merivperwer
 انسان پروری: Merivperwerî
 انسانیت: Merivtî

Mêrkirî: شوهر کرده
 Mêrsîn: از شهرهای کردستان ترکیه:
 Mêrxas: رادمرد / جنگاور:
 Mêrxwaz: مردانه / جوانمرد / شجاع:
 Merze: نام یک سبزی معطر / مرزه:
 Meş kirin: راه پیمایی کردن
 Mêş: مگس
 Mesaj: پیام
 Meşandin: به راه انداختن / پیش بردن:
 Mêşe: کندو / جنگل:
 Mesele: مساله:
 Mêşevan: جنگلیان:
 Meşhedî: مشهدی:
 Meşhed: مشهد:
 Mêşik: مغز
 Meşîn: حرکت کردن / پیش رفتن:
 Meşk kêlandin: مشک را تکاندن / کره درست کردن:
 Meşk: مشک:
 Mest: مست / سرخوش
 Mestayî / mezinayî: بزرگی:
 Meş: راه پیمایی:
 Met: عمه:
 Metal: ماده:
 Metbûn: عمه بودن (شدن):
 Mêtin: مکیدن / استعمار کردن:
 Mêtîngêh: مستعمره:
 Mêtînger: استعمارگر
 Mêtîngerî bûn: استعمار شدن
 Mêtîngerî kirin: استعمار کردن
 Mêtîngerî: مکیدن / استعمار:
 Mêtînkâr: استعمارگر
 Mêtînyar: استعمارگر
 Mêtîr: متر / واحد طول

Metirsî dan: تهدید کردن
 Metirsî: تهدید
 Metitî: عمگی / عمه بودن
 Metod: روش
 Metrekûbik: متر مکعب
 Mêtro: مترو
 Mêvan: مهمان
 Mêvandar: مهمان دار
 Mêvandarî: ولیمه دادن / مهمانداری / مهمان نوازی
 Mêvangeh: مهمان سرا
 Mêvanî: مهمانی
 Mêvankar: مهمان دار
 Mêvanxane: مهمانسرا
 Mêvanyar: مهمان دار
 Mêwe: میوه
 Mêwekî: میوه ای
 Mêwij: انگور
 Mewlewî: ازشاعران معروف کرد
 Mewlûd: ولادت پیامبر بزرگ اسلام
 Mewlûdî: جشن ولادت حضرت محمد را گویند
 Mewoj: کشمش
 Mexmûr: مامور
 Mexmûretî: ماموریت
 Meyandin: مایه زدن به شیر برای ماست بندی
 Meydan: میدان / فلکه
 Meydanî: میدانی
 Meyîn: عمل درست شدن ماست
 Meymûnk: بوزینه
 Meymûn: میمون / کتابه از آدم بدریخت
 Meyt birin: جنازه بردن
 Meyt: جنازه / جسد
 Meytşûr: مرده شور / غسل
 Meyûj: کشمش

Mêz: میز
 Mezar: مزار / مرقد
 Mêze kirin: نگاه کردن / تماشا کردن
 Mêzekar: تماشاگر
 Mezer: مرزه / نام یک سبزی معطر
 Mêzevan: تماشاگر
 Mêzeyar: تماشاگر
 Mezhebî: مذهبی
 Mezin: بزرگ
 Mezin kirin: بزرگ کردن
 Mezinahî: بزرگی
 Mezinatî: بزرگی
 Mezinatî kirin: آقایی کردن / بزرگی کردن
 Mezinayî: بزرگی / عظمت
 MGK: شورای امنیت ملی ترکیه
 Mî: گوسفند ماده
 Mibarek/ bimbarek: مبارک
 Mucid bûn: جدی بودن / راسخ بودن
 Mucid: جدی / راسخ
 Mucidî: جدیت
 Mucidîtî: جدیت
 Midqal: نام طایفه ای از کردهای اورمیة
 Mifte: مفت / رایگان
 Mîh: میش
 Mihabad: مهاباد / از شهرهای کردنشین ایران
 Mihacir bûn: مهاجر شدن / مهاجر بودن
 Mihê: محه / از اسامی کردی برای مردان
 Mihemmed: محمد نام پیامبر بزرگ اسلام
 Mîhrîcan: نمایشگاه
 Mihrû / mustang: مورچه
 Mij: مه / مه آلود
 Mijandin: شیر دادن به بچه
 Mijar: موضوع

Mijaretî: موضوعیت
 Mijarî: موضوعی
 Mijdar: مه گرفته / ماه کردی برابر نوامبر
 Mijek: مک:ده / جذب کننده
 Mijîn: مکیدن / جذب کردن
 Mijînî: مکش / جذب
 Mijînîtî: مکش / جذب
 Mijînok: بچه شیرخوار
 Mijmijî: خیلی پخته / وا رفته
 Mijmijok: نام بوته ای با گل‌های بنفش رنگ و کوچک
 Mijolker: مکنده / جذب کننده
 Mijûl bûn: توجه کردن / دقت کردن
 Mijûl: اشغال / مشغول
 Mîkrob: میکروب
 Mil: دست / کتف / شانه / سمت / سوی
 Mil dan bi hev: دست به دست هم دادن / همکاری کردن
 Mil li kesî danîn: به کسی زور گفتن
 Mîlan: نام طایفه ای در ماکو
 Milanê: نام یکی از رقص های کردی
 Mîle: دامنه کوه / تیه
 Milet: ملت / مردم
 Miletî: ملیت
 Miletkî: مردمی
 Milk: ملک / زمین
 Milyaket: فرشته
 Mîmar: معمار
 Mîn: مین
 Min: من (ضمیر)
 Mîna: مثل / مانند
 Mînak lêdan: مثال زدن / نمونه آوردن
 Mînak: مثال / نمونه
 Mînyatur: مینیاتور
 Miqûr kirin: اعتراف کردن

Miqûrger: اعتراف کننده:
 Miqûr: اعتراف:
 Mîr: امیر / سرور / شاهزاده:
 Mirandin: کشتن / سبب مرگ شدن:
 Mîrat: میراث / باقیمانده:
 Miraz: آرزو / خواسته:
 Mîrbahal: میربہال / نام کوهی در مرگور اورمیه:
 Mircan: مرجان / نامی دخترانه:
 Mirçemirç: نام آوای بوسه کردن:
 Mîrekî: امارت / امیر نشین:
 Mirgewer: از مناطق کردنشین اورمیه:
 Mirî: مرده:
 Mirin: مردن / فوت کردن:
 Mirîşk: مرغ:
 Mirîşûr: مرده شور / غسل:
 Mîritî: شاهزادگی / امیری:
 Mirov: آدم / انسان:
 Mirovahî: انسانیت / بشریت:
 Mirovantî: انسانیت:
 Mirovatî: انسانیت:
 Mirovî: انسان دوستی:
 Mirovxwarî: آدم خواری:
 Mirovxwar: آدم خوار:
 Mirtoxe: نام خوراکی محلی:
 Miş miş / zerdele: زردآلو:
 Mîs: مس:
 Misafir: مهمان:
 Mise: معبد زرتشتیان:
 Misilman: مسلمان:
 Misilmanetî: مسلمانیت:
 Misilmanî: مسلمان بودن:
 Misîn: آفتابه:
 Mişk: موش:

Mist: مِشت
 Mist kirin: مِشت کردن
 Mist lêdan: مِشت زدن
 Mistanê: بازی بکس
 Mistefa: مصطفی
 Miştî: دسته گیاه
 Mistikî: مِشْتی
 Miştin: مِکیدن / جذب کردن
 Mîstin: ادرار کردن
 Mîtołojî: اسطوره شناسی
 Mixabin: متاسف / متاسفانه
 Mîyanmar: کشور میانمار
 Mîyemû kirin: میو میو کردن
 Mîz: ادرار
 Miz dan: ماساژ دادن
 Mîz kirin: شاشیدن
 Mîzdank: بادبادک / کنایه از ظرف بسیار کوچک
 Mizgewt: مسجد
 Mizgîn: نامی دخترانه
 Mizgînî dan: خبرخوش دادن / مزدگانی دادن
 Mizgînî: خبرخوش / مزده
 Mizirgir: وسیله ای برای پختن نان
 Mizmizandin: زمزمه کردن
 Mîztin: شاشیدن
 Mobîlya: موبایل / تلفن همراه
 Moledan: مهلت
 Molet: مهلت
 Mor kirin: مهر کردن / تایید کردن
 Moran: مه / مه آلود
 Mor: مهر / رنگ بور
 Motik: پیاله
 Motiv: انگیزه
 Moz: موز / زنبورعسل

Mozî: ساندویچ
Mû : کرک / مو
Mûd: خمیده به جلو
Mudaxale: مداخله
Muhendis: مهندس
Mulet: مهلت
Muqate bûn: مراقب بودن
Mûş: گوشه گیر / منزوی
Muwekîl: موکل
Muxir hatin : اعتراف کردن
Muxtar : دهیار / مسئول ده
Mûzexane : موزه
Mûzîka rapê: موسیقی رپ
Mûzîkjen: موسیقیدان
Muzîk: موسیقی

N

Naçar: ناچار
Naçarî: ناچاری
Nakokî: خصومت / دشمنی / اختلاف
Nalîn: ناله کردن / فریاد کشیدن
Name: نامه
Name nivîsîn: نامه نوشتن
Nan: نان
Nandar: نان دار / مهمان نواز
Nandaretî: مهمان نوازی
Nanpêj: آشپز / نانوا
Narê: اسم کردی دخترانه
Narîni: پرهیز / خودداری
Narîn: شیرین / جذاب از نظر قیافه و ظاهر
Nas: آشنا
Nasandî: شناخته شده

Nasandin: معرفی کردن / شناساندن
 Nasîner: آشنا
 Nasîn: آشنایی دادن / شناختن
 Nasirqe: فرغون
 Nasiyar: آشنا
 Nasî: آشنایی
 Naşî: ناشی / بی تجربه
 Naskirî: آشنا
 Nasname: شناسنامه / هویت
 Nasnav: نام خانوادگی / فامیلی / لقب
 Nasûs kirin: تلمبه زدن
 Nasûs: تلمبه بادی
 Nasyonalfîzm: ناسیونالیسم
 Nav lê birin: نام بردن / ذکر کردن
 Nav lê kiriye: نام نهادن / نامگذاری کردن
 Nav: اسم / میان / وسط
 Navandin: نام بردن
 Navber: مکث / فاصله / وسط
 Navbeyn: بین / میان / وسط
 Navbeynkarî: وساطت
 Navborî: نامبرده / مذکور
 Navçe: منطقه
 Navçeyî: منطقه ای
 Navçîtî: وساطت
 Navçiyar: واسطه
 Navdaretî: شهوریت / برجستگی
 Navdarî: شهوری
 Navdar: مشهور
 Navdêr: اسم دستوری
 Navê razber: اسم معنی
 Navendî: مرکزی
 Navend: بینابین / کشاکش / مرکز
 Naverok: محتوی / فهرست مطالب

- Navgîn: وسیله (ارتباط) / وسط
- Navîn: وسط / میانه / مرکز
- Navkûr: گودی بین دوکوه یا تپه یا دشت
- Navnetewetî: بین المللی
- Navneteweyî: بین المللی
- Navnetewî: بین المللی
- Navnîşan: مشخصات / آدرس
- Navokî: هسته ای / مرکزی
- Navran: لای ران / میان ران
- Navxweyî: داخلی / درونی
- Nazandin/ Naz kirin: ناز کردن
- Nazdar: نازدار / دارای ناز / نامی زنانه در کردی
- Nazê: نازه / نامی زنانه در کردی
- Nazik: نازک / ظریف
- Nazikatî: نازکی / ظرافت
- Nazîzm: نازیسم
- Naz: ناز
- Na: نه / نخیر
- Ne kirin: پرهیز کردن
- Ne: نه
- Nebaş: بد / خراب / بد حال
- Nebûn: نشدن
- Neçakî kirin: بدی کردن
- Neçar bûn: فقیر بودن / ناچار بودن
- Neçarî: ناچاری / بیچارگی
- Nêçîrgeh: شکارگاه
- Nêcirîye: نیجریه
- Nêçîrvanî: شکارگری
- Nêçîrvan: شکارچی
- Nêçîr: شکار
- Nefer: نفر / واحد شمارش
- Nefes girtin: نفس حبس کردن
- Nefes kişandin: نفس کشیدن

Nefes: نفس
 Neftûkîmyayî: پتروشیمیایی
 Nehatî: غایب
 Nehêlan: جلوگیری کردن
 Neheqî: ظلم / بی عدالتی
 Nehez: نارفیق / ناهل
 Nehimîn: نهمین
 Nehsed: نهصد
 Nehs: نحس / شوم
 Nehvêd: نود
 Neh: عدد نه
 Nekar: ناکار
 Nekirin: پرهیز کردن
 Nekurd: غیر کرد
 Neliwir: غایب
 Nem: نم / رطوبت
 Neman: نماندن / نابودی
 Nemaze: بویزه / مخصوصا
 Nema: هنوز
 Nemir: زنده / جاویدان
 Nênuîk: ناخن
 Nênuîkbir: ناخن گیر
 Nepak: زشت / ناپاک / بد
 Nepîvan: غیر استاندارد / نسنجیده
 Neqew: سربالایی
 Neqîşandin: نقش و نگار کردن / آراستن
 Neqîşîn: قراردادن / نقش بستن
 Neqşbendî: طریقت صوفی های نقشبندی
 Nêrekew: کبک نر
 Nêrgis: نرگس / نام گلی / نامی دخترانه
 Nêrî: بز نر
 Nerind: بد / زشت
 Nêrîn: دیدگاه / مراقبت

Nêr / مذکر: نر
 Nesaxî / بیماری: مریضی
 Nesax / بیمار / مریض:
 Neteweperest / ملی گرا: ملیت پرست
 Neteweperestî: ملی گرایی
 Neteweperwerî / میهن پرستی:
 Neteweyî: ملی:
 Netewe: ملیت:
 Netîce / نتیجه / سرانجام:
 Netirs: شجاع:
 Nêvber / میان / وسط:
 Nevexwar: پرهیز کننده:
 Newal: دره:
 Newan: امتناع کننده:
 Newêrekî / بزدلی: ترس
 Newêrek: ترسو:
 Newêr: ترسو:
 Newq: پهلو:
 Nexasim / به ویژه / مخصوصا:
 Nexşe: نقشه:
 Nexwendî: بیسواد:
 Nexweşî: بیماری
 Nexweşxane: بیمارستان:
 Nexweş: بیمار:
 Neyaretî: خیانت
 Neyarî: خائنی
 Neyar: دشمن / خصم:
 Neyasayî: ناهنجار / غیر عادی
 Neyasayîti: ناهنجاری
 Neyînî: منفی:
 Neynûk: آینه:
 Neynûkber: ناخن گیر:
 Nezan bûn: نادان بودن (شدن)

نادان کردن / نادان به بار آوردن: Nezan kirin
 نادانی: Nezaneti
 نادانی / حماقت: Nezanî
 نادان / جاهل: Nezan
 عدم شفافیت: Nezelaleti
 ابهام / گل آلود بودن / عدم شفافیت: Nezelali
 گل آلود: Nezelal
 نزدیک کردن: Nêzik kirin
 نظر / دیدگاه: Nêzîkahî
 نزدیکی / خویشاوندی: Nêzîkî
 نزدیک: Nêzik
 نزدیک: Nêzik
 نزدیک / صمیمی: Nezûk
 نزدیک: Nêz
 حرف منفی ساز در ابتدای افعال: Ne
 گره / برجستگی: Niçik
 نسل: Nifş
 نگار ساز: Nîgarkêş
 تصویر / تابلو: Nîgar
 حالا / اکنون / حال: Niha
 منتظر: Nihêryar
 نژاد پرستی: Nijadperesti
 نژاد پرست: Nijadperest
 نمره / تعداد: Nimre
 نمونه / الگو: Nimûne
 نیست: Nîne
 بحث کردن: Nîqaş kirin
 بحث کننده: Nîqaşkar
 بحثی: Nîqaşkî
 بحث کننده: Nîqaşvan
 بحث کننده: Nîqaşyar
 بحث / تبادل نظر: Nîqaş
 حک کردن: Niqir kirin

Niqit kirin: غیبت کردن
 Niqit: غیبت / بدگویی
 Niqûr: آسیب
 Nirx: ارزش / قیمت
 Nirxandin: ارزیابی کردن / ارزیابی کردن
 Nirxîn: ارزیابی / ارزیابی
 Nirxyar: ارزیابی کننده / تحلیل کننده
 Nîşan dan: نشان دادن
 Nîşan kirin: نشان کردن / علامت گذاری کردن / مشخص کردن
 Nîşan: نشان / علامت / مشخصه
 Nîşanî: نشانی / مراسم شب چنابندان عروس
 Nîşankî: علامت
 Nîşankî: نشان گذاری شده / علامت گذاری شده
 Nîsan: ماه کردی برابر آوریل
 Nişîngeh: جا / محل / مکان
 Nişîv kirin: زیر نگه داشتن
 Nişîv: زیرین / پایین (صفت)
 Nişkêwe: ناگهان
 Nişkî: ناگهان / سرزده
 Nişkîf: ناگهانی / سرزدگی
 Niştecih: اهل / ساکن
 Nişter: تیز / نوک تیز
 Niştimanetî: میهنی / ملی
 Niştimanî: میهنی / ملی
 Niştimanperwer: میهن پرست
 Niştiman: میهن
 Nîv: نصف / نیم
 Nîvcî: ناقص / نیمه / نصفه
 Nîvek: وسط / میان
 Nîvî kirin: نصف کردن
 Nivîn: لحاف / خوابیدن
 Nivîs: بن فعل نوشتن
 Nivîsanidin: نوشتن

Nivîsar : مقاله / نوشته
 Nivîsin : نوشتن / مقاله / نوشته
 Nivîşkan kirin : ناقص کردن
 Nivîşkan : ناقص
 Nivîskaretî : نویسندگی
 Nivîskarî : نویسندگی
 Nivîskar : نویسنده
 Nivîskî : نوشتاری
 Nivîsyar : نویسندگان
 Nîvî : نصفی
 Nîvroj : نصف روز / ظهر
 Nîvxweser : نیمه مستقل
 Nixamtin : سر پوش گذاشتن / پوشاندن
 Nixte : بارندگی
 Nizar : قسمت پایین دامنه کوه
 Nizim bûn : پایین آمدن / تحقیر شدن
 Nizim kirin : پایین آوردن / تحقیر کردن
 Nizimatî : کوتاهی / کم ارتفاعی
 Nizimkî : کم ارتفاعی
 Nizim : کم ارتفاع
 Nizm bûn : کم ارتفاع بودن / کم ارتفاع شدن
 Nizûl : نزول / مال حرام
 Nok : نخود
 Nokolreş : آبله مرغان
 Normalîze bûn : عادی شدن / عادی بودن
 Normalîze kirin : عادی ساختن / عادی سازی کردن
 Noşê can : نوش جان
 Noxêrî : فرزند اول / رزند بزرگ
 Nû kirin : تجدید کردن / نو کردن
 Nubahar : نوبهار / نامی دخترانه
 Nûçevanî : خبرنگاری
 Nûçevan : گوینده خبر / خبرنگار
 Nûçe : خبر / اخبار

Nuha / اکنون: حالا
 Nuh / تازه: نو
 Nuj / مائده / طعام بهشتی / ماده غذایی خوشمزه: خوشمزه
 Nujdayî / مائده / طعام بهشتی / ماده غذایی خوشمزه: خوشمزه
 Nûjenahî / تازگی / جدیدی / مدرنی: مدرنی
 Nûjenî / نوگرایی: نوگرایی
 Nûjen / معاصر / جدید: جدید
 Nukar / تازه کار / مبتدی: مبتدی
 Nûkarî: تازه کاری
 Nukirin / تجدید کردن / نوکردن: نوکردن
 Nûklerî / هسته ای / اتمی: اتمی
 Nuk / نخود: نخود
 Numayîş / تظاهرات: تظاهرات
 Numre: نمره / امتیاز: امتیاز
 Nûner: نماینده
 Nûner kirin / نماینده کردن: نماینده کردن
 Nûnerî: نمایندگی
 Nûnertî: نمایندگی
 Nûner / نماینده: نماینده
 Nûşe can kirin / نوش جان کردن: نوش جان کردن
 Nûsikandin: به هم پیوستن
 Nûş / نوش: نوش
 Nû / تازه / نو: نو
 Nu / نو / جدید: جدید
 NY / سازمان ملل: سازمان ملل

O

Ode: اتاق
 Ol: دین
 Oldar / دیندار / روحانی: دیندار
 Oldaretî: دینداری / دیانت: دیانت
 Oldarî: دیانت

Olxane: صومعه / دیر
Operasyon: عملیات
Ordî: ارتش
Organizasyon: سازمان
Organ: اندام / سازمان
Orrîn: غریدن
Orrînî kirin: غریدن
Otêl: هتل
Otonom: خودمختار
Otorîte: قدرت / اقتدار
Ovane: بهانه
Ovane girtin: بهانه گرفتن
Oxir: خداحافظی / به سلامت

P

Papas: شاه در بازی ورق
Pan: پهن / وسیع
Pap: پاپ
Parastin: دفاع کردن / حمایت کردن
Parêzgeh: استان
Parêzvan: محافظ
Parêzvanî: محافظت
Par: بارسال / بخش / قسمت
Paş: پشت / عقب / بعد
Paş xistin: عقب انداختن / پس انداز کردن / به تعویق انداختن
Paşa: پادشاه / سلطان
Paşanê: بعداً / سپس
Paşê: سپس / بعداً
Paşepêl / Paşopêl: عقب عقب
Paşeroj: آینده
Paşeroj: آینده
Paşetî: پادشاهی

Pasevan: پاسبان / نگهبان
 Paşfiravîn: وعده عصرانه / هنگام عصر
 Paşî: بعد از / عقب / پشت
 Paşil: آغوش / بغل
 Paşîn: نهایی / آخرین / پایان / بعدی
 Paşîv: وعده سحری / هنگام سحر / بعد از شام
 Paşketin: عقب ماندن
 Paşnav: نام خانوادگی
 Paşpalf: عقب عقب
 Paşpalfî çûn: عقب عقب رفتن / عقب عقب حرکت کردن
 Paşpalfî hatin: به عقب برگشتن / عقب نشینی کردن
 Paşpirtik: پسوند
 Pastî: یقه
 Pastîvekirî: یقه باز
 Paşve: سپس / عقب
 Paşve çûn: عقب نشینی کردن / عقب رفتن
 Paşverû: پسرو / سنتگرا
 Paşverû: سنتی / عقب مانده / تنگ نظر
 Patik: یقه
 Patik: یقه / پس گردن
 Patin: پختن
 Payeberz: بلند مرتبه / بلند رتبه
 Payîze: پاییزی / مخصوص پاییز
 Payîz: پاییز
 Paytext: پایتخت / مرکز
 Pê: پا
 Pê kirin: یاد دادن
 Pê lê kirin: لگد کردن / زیر پا گرفتن
 Pê li ser ... kirin: کلیک کردن / نقض کردن
 Pê ra çûn: همراهی کردن
 Pê ra man: همراه ماندن
 Pê venandin: (کسی را) به جان کسی انداختن
 Pêbawerî: اعتماد

Pêçan: باندپیچی کردن
 Pêçandin: بیچیدن / بیچاندن
 Pêçek: قنذاق بچه / بسته
 Pêçî: انگشت
 Pêçik: جثه / اندام / عضو
 Pêçolk: قنذاق بچه
 Pêdîdê: پدیده / واقعه
 Pêdivî: ضرورت / نیاز
 Pêgiran: سنگین / کند / آبیستن / حامله
 Pehlewan: پهلوان
 Pehlewanî: پهلوانی
 Pehn: پهن / وسیع
 Pehnav: اقیانوس
 Pehtin: پختن
 Pêjîn: پختن
 Pejiranbar: قابل قبول / قابل پذیرش
 Pejirandin: قبول کردن / قبولاندن
 Pejirbar: قابل پذیرش
 Pejirî: قبول / پذیرفته شده
 Pejirîn: قبول کردن
 Pejirîn: پذیرش / پذیرش
 Pejirinîti: قابلیت پذیرش
 Pejirîn xwaz: خواهان پذیرش
 Pêk anîn: بدست آوردن / انجام دادن / از پس ... برآمدن
 Pêk hatin: تشکیل شدن / درست شدن
 Pêk hînan: تطبیق دادن / وفق دادن
 Pêk xistin: جمع کردن
 Pêkanîn: تحقق بخشیدن / انجام دادن
 Pêkar: توانا / لایق
 Pêkenîk: مسخره / دلفک
 Pêkenîn: خندیدن / مسخره / دلفک
 Pêkenînî: مسخره / طنز
 Pêketin: مبتلا شدن / دچار شدن

Pêkhatin: تحقق یافتن
 Pêkhatî: بدست آمده / ایجاد شده / تحقق یافته:
 Pêkirî: مجرب / باتجربه
 Pêkva: چسبیده / باهم
 Pêkve: باهم / چسپیده
 Pêkve bûn: با هم بودن / پیوسته بودن
 Pel: برگ / برگه
 Pêl: موج
 Pelaş: پراکنده
 Pelate: پراکنده / پخش
 Pelate kirin: پراکنده کردن / پخش کردن
 Pêlav: کفش
 Pelesing: زیاد / فراوان
 Pelex: نوعی گیاه هرز
 Pelg: برگ
 Pelgpan: نوعی گیاه با برگهایی پهن
 Pêlîstin: بازی کردن / به بازی گرفتن
 Pêlîstok: اسباب بازی / آلت بازی
 Pêlîstok: بازیچه
 Pêlixîn: له شدن
 Pell: سنگ بزرگ
 Pelû: کته / خمیر
 Pembeyî: پنبه ای / رنگ صورتی
 Pembe: پنبه
 Pembû: پنبه
 Penaber: پناهنده
 Penaber bûn: پناهنده شدن / آواره شدن
 Penaber kirin: پناهنده کردن / آواره کردن
 Penaberî: پناهندگی
 Pênase: هویت / شناسنامه
 Pênase: هویت / شناسه
 Pênasname: شناسنامه / کات شناسایی
 Penc: پر / پال

Pênc: پنج
 Pence: پنجه
 Pence: پنجه
 Pencere: پنجره
 Penceşêr: سرطان / بیماری سرطان
 Pêncî: پنجاه
 Pencik: پنجول / بال
 Pencirûk kirin: چنگول زدن
 Pêncşem: پنجشنبه
 Pend: پند / نصیحت
 Penêr: پنیر
 Pêngav: گام / قدم
 Penîr: پنیر
 Pênivîs: خودکار
 Pêncşemî: پنجشنبه
 Pênûsê: قلم
 Pênus: خودکار / قلم
 Pêpes kirin: لگد کردن / زیر پا کردن / نقض کردن
 Pêpeskirî: له شده / نقض شده
 Per: پر
 Pêr: پربروز
 Pêrar: پیار سال / دو سال قبل
 Perçan: نفخ
 Perçe: پارچه
 Perçe bûn: تقسیم شدن / تقسیم بودن / تکه تکه شدن / تکه تکه بودن
 Perçe kirin: تقسیم کردن / تکه تکه کردن
 Perçe perçe bûn: تکه تکه شدن
 Perçe: پارچه / قسمت / تکه
 Perçiqandin: له کردن
 Perçivîn: باد کردن / ورم کردن
 Perde: پرده
 Perde saz: پرده ساز
 Perdik: تکه های چوب برای ساختن سقف خانه ها

Pere: پول
 Perestgeh / دربار: حرمسرا
 Perestgeh: معبد
 Pergala îdarî: نظام اداری
 Pergal: نظام / سامانه
 Pêrgî bûn: مواجه شدن
 Perîn: جفت شدن / آمیزش کردن (برای حیوانات کاربرد دارد)
 Perîşe: افسرده / پریشان
 Perîşe bûn: پریشان بودن / پریشان شدن
 Perîşe kirin: پریشان کردن
 Peritandin: پاره پاره کردن
 Peritîn: پاره پاره شدن
 Perpitîn: بحث کردن / غلتیدن
 Perr: پراورقه کاغذ / پال
 Perrî: لایه باسن
 Pertûk: کتاب
 Perû: پارچه
 Perwer: پرور
 Perwerde bûn: تعلیم دیدن / آموزش دیدن
 Perwerde kirin: آموزش دادن / تعلیم دادن
 Perwerde: آموزش / تعلیم
 Perwerde: آموزش / پرورش
 Perwer: پروری / پرورش
 Perxav: انبار / بایگانی
 Perxaw: انبار / بایگانی
 Per: کاغذ / پر / پال
 Pêş: پیش / جلو
 Pêş da çûn: جلو رفتن / پیش رفتن
 Pêş ketin: جلو افتادن / پیشی گرفتن
 Pêş va çûn: جلو رفتن / پیش رفتن
 Pêşandin: نمایش دادن / به نمایش گذاشتن
 Pêşangeh: نمایشگاه
 Pêşbaz: پیشواز

Pêşbazî: نمایش برای مسابقه
 Pêşbênî: پیش بینی
 Pêşberî: در برابر / جلوی
 Pêşberî ... çûn: به استقبال (کسی) رفتن
 Pêşbirk: مسابقه
 Pêşde: از پیش / از قبل
 Pêşdeçûyî: پیشرفته
 Pêşe kirin: عادت کردن
 Pesend kirin: تصویب کردن / پسند کردن
 Pêşengî: پیشاهنگ / رهبر
 Pêşengî: نمایشگاه
 Pêşeroj: آینده
 Pêşe: کار / حرفه / عادت
 Pêşgirî: پیشگیری / جلوگیری
 Pêşgirî kirin: پیشگیری کردن / جلوگیری کردن
 Pêşgir: حرف اضافه / جلوگیری کننده
 Pêşgotar: مقدمه / پیشگفتار
 Pêşgotin: پیشگفتار / مقدمه
 Pêşhat: رویداد / پیشامد
 Pêşhatî: پیشرفته / پیش آمده
 Pêşî: عادت / پیش / اول
 Pêşî girtin: جلوگیری کردن / جلوی ... را گرفتن
 Pêşî vekirin: راه را باز کردن / هموار کردن
 Pesin: مدح / ستایش
 Pêşîn: قبلی / اولی
 Pêşkêş kirin: تقدیم کردن / هدیه دادن
 Pêşkêşî: هدیه / پیشکشی
 Pêşkêşker: مجری
 Pêşkêşvan: تقدیم کننده / مجری
 Pêşkêşvanî: مجریگری کردن / اجرا کردن
 Pêşketî: پیشرفته
 Pêşketin: پیشرفت
 Pêşmerg: فدایی / پیشمرگ

Pêşmerg bûn: فدایی بودن / پیشمرگ بودن
 Pêşmerg kirin: پیشمرگ کردن
 Pêşmerge: پیشمرگه / نیروی نظامی گُرد
 Pesn kirin: ستایش کردن
 Pêşnêrî kirin: پیش نهاد کردن
 Pêşnîyar: پیش نهاد
 Pêşnîyar kirin: پیش نهاد کردن
 Pêşpirtik: پیشوند
 Pestên: فشار
 Pêştimal: پیش بند
 Pêşû: پشه
 Pêşve çûn: پیشروی کردن / پیشرفت کردن
 pêşve xistin: پیش انداختن / جلو انداختن
 Pêşveçûn: پیشرفت
 Pêşverû: پیشرو
 Pêşwazî kirin: استقبال کردن
 Pêşwazî: استقبال / پیشوازی
 Pêşxistin: پیشرفت دادن / پیش انداختن
 Pêş: قبل
 Pêt: دقیق
 Pêtbûn: دقت / راستی
 Petî: خالص / مطلق
 Petrol: نفت
 Pêvajo: مرحله
 Pevçûn: به هم ریختن / اعصاب کسی به هم ریختن / درگیری / جنگ
 Pêve: با هم
 Pêve man: چسبیدن / وصل بودن
 Pêvebûn: چسبیدگی / پیوستگی
 Pêwar: گم / غایب
 Pêwendî: پیوند / رابطه / ارتباط
 Pêwîstî: ضرورت / لزوم
 Pêwîstî: نیاز
 Pêwîst: لازم / واجب

Pêxar: لنگ / کج پا
 Pêxas: پابرهنه / بی کفش
 Pêxember: پیامبر
 Pexîl: بخیل / حسود
 Pey: به دنبال / از پس
 Pey kesî bûn: دنبال کسی بودن / از کسی پیروی کردن
 Peza: مرد / پیاده
 Peza bûn: پیاده شدن / به زمین نشستن
 Peyamnêr: خبرنگار
 Peyda: نمایان / پیدا
 Peyda bûn: نمایان شدن / پیدا شدن
 Peyda kirin: پیدا کردن
 Peygir: جانشین / پیرو
 Peyhatî: به دنبال / پسامد
 Peykandin: اجرا کردن
 Peyivîn: صحبت کردن / سخن گفتن
 Peykersaz: مجسمه ساز
 Peyman: پیمان / معاهده
 Peyv: کلمه / واژه
 Peyvdar: سخنگو
 Peyvik: کلمه
 Peyvîn: صحبت کردن / گفتگو کردن
 Peyvsazî: کلمه سازی
 Peywendî: ارتباط / پیوند / رابطه
 Pez: گوسفند
 Pezkûvî: بزکوهی
 Pî: پا
 Piçikîn: به ... پیچیدن / کنه شدن
 Piçûk: کوچک
 Pîhn: لگد
 Pijiqandin: تکه پاره کردن / از هم جدا کردن
 Pijiqîn: تکه پاره شدن / از هم گسیختن
 Pîlan: طرح / نقشه

Pilekan: یله / نردبان
 Pileya germê: درجه حرارت
 Pileyî: درجه
 Pilpixinandin: ترش کردن
 Pir: فراوان / زیاد
 Pîr: زیاد / تمام
 Pîr: پیر
 Pîr bûn: پیر شدن / پیر بودن
 pir û kêr: کم و بیش
 pir û kêr: کم و بیش
 Piralî: چند جانبه / تکثر
 Pîran: روستایی مشهور در کردستان ترکیه
 Pîranî: بیشتر / اکثریت
 Pîranîya: اکثریت
 Pîrç: مو / کرک
 Pîrçiqandin: له کردن / سرکوب کردن
 Pîrdeng: چند صدا / تکثر نظرات
 Pîrê: مادر بزرگ / پیر
 Pîrejin: پیرزن
 Pîrek: زن / همسر
 Pîremêr: پیر مرد
 Pîrhejmar: جمع / کثیر
 Pîrhejmar: جمع دستوری
 Pîrhejmarî: جمع / کثرت
 Pîrhepok: انکیوت پیر
 Pîrik: زن پیر دوران دیده / مادر بزرگ
 Pîroje: پروژه / طرح
 Pîroz: مقدس / والا / مبارک / گرمی
 Pîroz kirin: تبریک گفتن / بزرگ داشتن
 Pîrr: فراوان / زیاد
 Pîrranî: بیشترین / اکثریت
 Pîrrbûn: فراوانی
 Pîrs: سوال / مسئله

Pirs kirin: سوال کردن
 Pirsgirêk: مسئله / قضیه
 Pirsîn / Pirs kirin: پرسیدن
 Pirsiyar: سوال
 Pirt pirt bûn: تکه تکه شدن
 Pirteqal: پرتقال
 Pirtî: تکه / قسمت
 Pirtî kirin: تکه تکه کردن
 Pirtir: بیشتر
 Pirtixalî: پرتقالی رنگ
 Pirtûk: کتاب
 Pirtûkxane: کتابخانه
 Pîs: بد / زشت
 Pîsatî: مدفوع
 Pîşegêh: مرکز صنعتی
 Pîşesazî: صنعت
 Pişik: گربه
 Pişik: شش
 Pişik: گربه
 Pişkavkaz: ماورای قفقاز
 Pişk: بخش / قسمت / واحد
 Pismam: عموزاده / پسر عمو
 Pişpor: استاد / متخصص / کارشناس
 Pişt: بعد از
 Pişt: پشت / حمایت / نسل
 Pişt rast: راست / سر و سینه صاف
 Piştevanî kirin: پشتیبانی کردن / حمایت کردن
 Piştevan: پشتیبان / حامی
 Piştewanî kirin: حمایت کردن / پشتیبانی کردن
 Piştgir: حامی / پشتیبان
 Piştgirî: حمایت / پشتیبانی / جلوی ... بودن
 Piştgirî: پشتیبانی کردن / حمایت کردن
 Piştgirî kirin: حمایت کردن / طرفداری کردن

Piştgirîdayîn: حمایت / اعلام حمایت
 Piştgirtin: حمایت کردن / پشتیبانی کردن
 Piştî: پس از / بعد از
 Piştivanî: حمایت
 Piştovan: پشتیبان / حامی
 Piştrast kirin: تایید کردن
 Piştire: سپس / بعد
 Pişt: پشت / عقب
 Pitik: دختر / دخترک / زن
 Pîvan: اندازه / اندازه گرفتن / وزن / مقیاس
 Pîvankî: استاندارد
 Pîvankî kirin: استاندارد کردن
 Pîvaz: پیاز
 Pîyase: بورس / مطرح
 Pizirandin: فرسوده کردن
 Pizirîn: فرسوده شدن / پوسیده شدن
 Pizrik: جوش / دمل
 Plan kirin: برنامه ریزی کردن
 Polat: فولاد
 Pola: فولاد / فولاد
 Polemîk: بحث / مناظره
 Polês: پلیس
 Polîtik: سیاست
 Por: موی سر
 Porzer: موزرد / موبور
 Poşman: پشیمان / نادم
 Poşman bûn: پشیمان شدن
 Poşmanî: ندامت / پشیمانی
 Postxane: اداره پست
 Poxte kirin: حواس کسی را پرت کردن
 Poz: بینی / نوک / پوزه
 Pozisyon: موضع / سنگر
 Pozîtîf: مثبت

Prensîp: اصول
Prens: شاهزاده
Prînsîp: اصل / اصول
Problêm: مشکل / مسئله
Proje: طرح / پروژه
Propaganda: تبلیغات
Proses: پروسه / روند
Prosês: روند
Proteîn: پروتئین
Protesto kirin: اعتراض کردن
Protez kirin: پروتز کردن (جراحی) / ترمیم کردن
Protocol: پروتکل / قرارداد
Provokatîv: تحریک کننده
Puan: نکته / امتیاز
Pûç: پوچ / توخالی
Pûk: پوچ / خالی
Pûl: پول
Pûl: تمبر

Q

Qaçaxtî: قاچاق
Qad: میدان / صحنه
Qat qat: لایه لایه
Qadên Parastinê: میدان های دفاعی
Qaf: فرق سر
Qal kirin: گفتن / مطرح کردن
Qal: صحبت / بحث
Qamyon: کامیون
Qam: قد / اندازه
Qantir: قاطر / استر
Qapan: مغرور
Qasê ku: به اندازه ای که / طبق

Qasî (bi) : به اندازه:
 Qaşo : باصطلاح / مثلا:
 Qatix : ماست
 Qat : لایه / طبقه:
 Qayde : ترانه سنتی / مانند / به سبک:
 Qaz : مرغابی / غاز :
 Qebîle : قبیله:
 Qebristan : قبرستان:
 Qedandin : تمام کردن:
 Qeder : سرنوشت:
 Qedexe : ممنوع:
 Qedîmî : قدیمی:
 Qehirîn : خشمگین شدن:
 Qelew : چاق / گنده:
 Qelibîn : اتفاق افتادن:
 Qels : ضعیف
 Qenc : خوب / نیک:
 Qendîl : منطقه قندیل:
 Qerçimî : تا شده / له شده:
 Qerebalix : هیاهو / سروصدا:
 Qerf : مسخره کردن / شوخی کردن:
 Qerisandin : مسدود کردن / یخ کردن:
 Qerisîner : فریزر:
 Qewet : قدرت / نیرو / توان:
 Qewimîn : رخ دادن / اتفاق افتادن:
 Qeyd kirin : قید کردن / ثبت کردن:
 Qeyda kesî bûn : سربرار کسی بودن / بالای سر کسی بودن:
 Qeyd : ثبت:
 Qeymax : نیمرو:
 Qeymeqam : قائم مقام / استاندار:
 Qeyran : بحران:
 Qeysî : قیسی:
 Qeza : حادثه / اتفاق:

Qezenc kirin: سود کردن / برنده شدن / بدست آوردن
 Qibtî: مسیحی قبطی
 Qijik: کلاغ / بدبخت / بیچاره
 Qilal: قلعه کوه / نگهبان
 Qilqilîn: الکی مشغول شدن
 Qîmet: قیمت / قدر / ارزش
 Qir kirin: از بین بردن / قتل عام کردن
 Qirêj: کثیف / زشت
 Qirika hev ketin: یقه همدیگر را گرفتن / با هم گلاویز شدن
 Qîrîn: فریاد / فریاد کشیدن
 Qîrîn ser kesî: بر سر کسی داد زدن
 Qirîter: معیار
 Qirîz: بحران
 Qirqîçîn: گلوی کسی خشک شدن / تشنه شدن
 Qirr kirin: نابود کردن / قتل عام کردن
 Qism: بخش / قسمت
 Qîz: دختر
 Qomunîkasyon: ارتباط
 Qonax: مرحله
 Qonc: مچاله
 Qonferans: کنفرانس
 Qontrol: کنترل
 Qoqaîn: کوکائین
 Qulik: سوراخ
 Qulipîn: فریب دادن / از دید پنهان شدن
 Qûm: شن و ماسه
 Qundax: بچه / طفل / قنداق اسلحه
 Qûnek: کونی
 Qurîn: قور قور کردن
 Qurufîn: قطع شدن (سیم ..)
 Qut kirin: بریدن / قطع کردن
 Qutabî: دانش آموز
 Qutabxane: مدرسه

Qutifandin: از ترس یا سرما خشک کردن:

Qutifîn: از ترس یا سرما خشک شدن:

Quwet: قدرت / توان:

R

Ra: ریشه / رأی / نظر / دیدگاه:

Rabêj: قیافه:

Raber xistin: ترغیب کردن / با اصرار وادار کردن / به کسی فهماندن:

Rabezandin: ابرو درهم کشیدن / ترشرویی و اخم کردن:

Rabezîn: حمله / یورش / حمله:

Rabihardîn: گذراندن (زندگی):

Rabirdû: گذشته / ماضی:

Raborandin: گذراندن / نگهداشتن / حمایت کردن:

Raborî kirin: گذراندن / نگهداشتن / حمایت کردن:

Raborî: ماضی / گذشته / پیشینه / معیشت:

Rabûn: بلند شدن (از جا) / بیدار شدن از خواب / قیام کردن:

Rabûn û rûniştin: رفتار / نشست و برخاست:

Rabûneve: دوباره برخاستن / بازیابی کردن:

Raçandin: پایه ریختن:

Raçandin: بافتن / درست کردن / ساختن / بافت / بافندگی:

Racivandin: یکی کردن / ترکیب کردن / مجتمع کردن / جفت کردن:

Racivîn: چروک شدن / چین خوردن / خشک شدن / منقبض شدن:

Rader: مصدر:

Radera hevedudanî: مصدر مرکب:

Radest kirin: تسلیم کردن / تحویل دادن:

Rade: سطح / مرحله:

Radîkal: رادیکال / تندرو / افراطی:

Radîkalîze kirin: رادیکالیزه کردن / افراطی کردن:

Radîkalîzm: رادیکالیسم / مکتب افراطی گرایان:

Radyo: رادیو:

Ragehandin: رساندن / اطلاع رساندن:

Rageşî: کله شقی / لجاجت
 Ragihandin: آگاهی دادن / اعلام کردن
 Ragirtî: پرا لبریز / کشیده / صاف
 Ragirtin: تحمل کردن کشیدن / صاف کردن / ممانعت کردن
 Ragirtname: حکم جلب / حکم دستگیری
 Ragirtxane: بازداشتگاه
 Rahatî: عادت داده شده
 Rahêlandin: بر جای گذاشتن / پرداختن به / حمله ورشدن به
 Rahibe: راهبه
 Rahînan: عادت دادن
 Rahîştin: گرفتن / نگه داشتن / ناگهان حمله کردن
 Rajêr: تبعه / ملی / شهروند
 Rajor: حاکم / حکمران
 Rakêşandin: جلب کردن / جذب کردن
 Rakêşîn: درگیری / کشمکش
 Rakêşî: درگیری
 Raketan: خوابیدن
 Rakîb: رقیب
 Rakirin ser: بلند کردن بر روی / شوراندن علیه
 Rakirin: بلند کردن / کندن / از میان برداشتن / شخم زدن
 Rakişandin: نزاع / درگیری
 Raman kirin: اندیشیدن / فکر کردن
 Ramanî: فکری / اندیشه ای
 Ramanvan: اندیشمند / متفکر
 Ramanwer: متفکر / اندیشمند
 Raman: فکر / اندیشه
 Ramedan: دراز کردن / خواباندن / زمین گذاشتن / خوابیدن / دراز کشیدن
 Ramedandin: خواباندن / زمین گذاشتن / پهن کردن / سطح کردن
 Ramedîn: خوابیدن / استراحت کردن / دراز کردن (دست و پا)
 Ramîn: اندیشیدن / فکر کردن
 Ramiyar: سیاستمدار
 Ramiyarî: سیاست / سیاسی
 Ramosan: ماچ / بوس

Ramûsan: بوسیدن / ماچ کردن
 Ramûstin : بوسیدن / ماچ کردن
 Ran: ران
 Ranav: نظریه / اشاره / تلقین / اظهار عقیده / پیشنهاد / الهام
 Ranaviş: نظریه / اشاره / تلقین / اظهار عقیده / پیشنهاد / الهام
 Randin: جلو بردن / راندن / بردن / هدایت نمودن
 Ranza : لحاف / پتو
 Raperin: عبور کردن از رودخانه / گذشتن از / پرش
 Rapor: گزارش
 Raqetandin / به پایان رساندن
 Raser bûn: ریاست کردن / پیشقدم شدن
 Raser : بالا / بخش بالایی
 Rast: راست / درست / صحیح / صاف / مستقیم
 Rast bûn: راست بودن / درست بودن / صاف بودن
 Rast hatin: برخورد کردن / اتفاقی بهم رسیدن
 Rast kirin: صاف کردن / درست کردن / شق کردن
 Rastandî: تأیید شده / تصدیق شده
 Rastandin : تأیید کردن / قبول کردن / تصویب کردن
 Rastaxaftin: درست صحبت کردن
 Rasteqîn: درست / واقعی
 Rasterast: مستقیم
 Rastî: راستی / درستی / صداقت / واقعیت
 Rastî hevdu hatin: مواجه شدن / روباروی شدن / روبرو شدن
 Rastîn : واقعی
 Rastker : ویراستار
 Rastkirin / ویرایش / تصحیح / ثابت کردن / تصدیق کردن
 Rastnivîsîn: درست نویسی / املاء صحیح
 Rav hilanîn: دنبال کردن یک حیوان
 Rav : شکار / شکار کردن / جستجو کردن / خطوط موازی
 Rava kirin: بالا آمدن (کامپیوتر)
 Revandin / گردن گرفتن
 Rave kirin : توضیح دادن / روشن ساختن / تعریف کردن
 Ravravî : پارچه با طرح خط موازی / راه راه

Rawe: حالت / حوصله / حال / خلق
 Rawes: ایستگاه
 Raweşandin: تکان دادن / لرزاندن
 Rawestan: ایستادن / بلند شدن / مقاومت کردن
 Rawestandin: متوقف کردن
 Rawestgeh: ایستگاه
 Rawestîn: رکود / ایستایی / کساد / انحطاط
 Rawestîna aborî: رکود اقتصادی
 Raweya bilanî: حالت شرطی / وجه شرطی
 Raweya fermanî: حالت امری
 Raweya hekînî: حالت شرطی
 Raweya pê...ker: حالت اخباری
 Rawir: جانور شکاری
 Raxer: فرش / قالی / زیلو
 Raxistin: آشکار کردن / پهن کردن / باز کردن
 Raxistina rûpelan: صفحه آرایی / نقشه / ترکیب / ساخت / صفحه بندی
 Ray: رأی / حق انتخاب / نظر / قضاوت
 Ray: برای / به
 Raya didanî: عصب دندانی
 Raya giştî: افکار عمومی
 Rayedar: مسئول / مقام
 Raye: وظیفه
 Raz: سر / راز
 Razan: خوابیدن
 Razandin: بستری کردن
 Razber: انتزاعی / مجرد
 Razdar: راز دار / محرم
 Razî: راضی / خوشنود
 Rê: راه / جاده
 Rê dan: راه دان / اجازه دادن
 Rê ketin: به راه افتادن / شروع شدن
 Rê kirin: فرستادن / از بین بردن
 Rê li ber ... vekirin: راه را برای ... باز کردن

Rê û dirb: چاره / راه‌حل
 Rê û rêçik: راه و روش
 Rê û resm: راه و رسم / سنت / عرف
 Rê û rêwan: امکان / احتمال / چیز ممکن
 Rê û rizm: راه و رسم / سنت / عرف
 Rê û tore: راه و رسم
 Rê vekirin: راه را باز کردن / زمینه را فراهم کردن
 Reaqsîyon: واکنش
 Rêasin: راه آهن
 Rêbar: معبر / پاساژ / راهرو / گذرگاه
 Rêbaz: راه / روش / روش شناسی
 Reben: مظلوم / بیچاره
 Reben: راهب / تارک دنیا
 Rebenok: کودک / خشخاش / یک نوع لاله
 Rêber: رهبر
 Rêbir: راهزن / سارق
 Rêbiwar: معبر / پاساژ / راهرو / گذرگاه / عابر پیاده / مسافر / رهسپار
 Rêbiwarî: مسافرت / سیاحت / سفر
 Rêç kirin: تمیز کردن / جاروب کردن (برف)
 Rêç: ردپا / اثر / نشان
 Ricifîn: لرزیدن / از سرما لرزیدن
 Red kirin: رد کردن / نپذیرفتن
 Redaktor: سردبیر
 Redaksîyon: هیئت تحریریه
 Rêder kirin: منحرف کردن
 Rêderketin: انحراف / منحرف شدن
 Rêderxistin: منحرف کردن
 Rêdîn: ریش
 Ref: دسته پرنندگان / طاقچه / قفسه
 Referandom: رفراندوم / همه پرسی
 Refik: طاقچه / قفسه
 Refisk: شانه / کتف
 Reform: رفرم / اصلاح / تغییر

Riform: رفرم / اصلاح / تغییر
 Reform kirin: اصلاح کردن / تغییر دادن
 Regez: ریشه / مبدأ
 Reh: رگ / ریشه / بنیان / اساس
 Reh berdan: ریشه دواندن
 Reha bînahiyê: عصب بینایی
 Reha bûn: آزاد شده / رها شده
 Reha diran: عصب دندانی
 Reha kirin: مطلق کردن
 Reha: مطابق
 Rehayî: مطلق بودن
 Rehê bihîstinê: عصب شنوایی
 Rêhesin: راه آهن
 Rehet: راحت / آسوده
 Rehetbûn: آسودگی خاطر / راحتی
 Rehetî: آسودگی / راحتی
 Rehistin: شکوفه دادن / باز کردن / باز شدن / به کمال و زیبایی رسیدن
 Rehm: رحم / مهربانی
 Rehmet: رحمت
 Rehn: مایع / آبکی / سیال / نرم و آبکی / شفاف
 Rehwan: روان / سلیس
 Rêj: حاصلخیز / پر برکت / پر حاصل / بارور
 Rêj kirin: تمیز کردن / جاروب کردن (برف)
 Rejî: زغال سنگ / زغال چوب / نان سوخته
 Rejik: سوخته / زغال مانند
 Rejîm: رژیم / نظام سیاسی
 Rejiya axê: زغال سنگ
 Rejiya daran: زغال چوب
 Rejû: زغال سنگ / زغال چوب / نان سوخته
 Rek: بتونه / لایه گذاری / آب اندازی پر کردن
 Rêk kirin: مرتب کردن / تنظیم کردن
 Rêk û pêk kirin: مرتب کردن / نظم دادن
 Rekeha sing: قفسه سینه

Rêketinname: توافقنامه
Rêketin: به راه فتادن / شروع شدن
Rêkirin : فرستادن
Reklam: آگهی تبلیغاتی / آگهی های تجارتي / تبلیغ
Reklam kirin: تبلیغ کردن / آگهی دادن / اعلان کردن / انتشار دادن
Reklamger: آگاهی دهنده / اعلان کننده
Reklamgerî: تبلیغ / اعلان / آگهی
Rêkûpêk : صحیح و دقیق / مفصل / منظم
Rêxistinbar: تنظیم کننده
Rêxistin: سازمان / تشکیلات
Rêman: اندیشه / نظریه / خیال / ادراک / مفهوم
Remtele: ولگرد / اوباش / گردن کلفت / دیوانه
Rênan: مراقبت کردن / رسیدگی کردن / توجه کردن
Rênas: راهنما / راه بلد
Renc : محنت / کار پر زحمت رنج
Rênber : چوپان / غلام / نوکر / زحمتکش
Rênberî: چوپانی / نوکری
Rencîde: آزرده شده / مجروح / جریحه دار / مصدوم
Rencîde kirin : آزرده خاطر کردن / اذیت کردن
Rende: رنده
Rende kirin: رنده کردن / ساییدن / خراشیدن
Reng: رنگ
Rewş: حالت / وضعیت
Reng dan: رنگ دادن / رنگ باختن / سفید شدن
Reng kirin: رنگ کردن
Reng lê xistin: رنگ کردن
Rengareng: رنگارنگ
Rengbirûskî: به رنگ صاعقه
Rengdar: با رنگ / رنگی
Rengdêr : صفت
Rengdêra çawahîn : صفت کیفی
Rengdêra pêveber : صفت توصیفی
Rengdêrên nebinavkirî : صفات نامعین

Rengdêrên nişandanê : صفات اشاره ای
 Rengdêrên pirsîyarkî : صفات پرسشی / صفات استفهامی
 Rengdêrên xwedîtiyê : صفات ملکی
 Rengdêrra jimarîn : صفات عددی
 Rengê zirincî: رنگ خاکستری / رنگ سربی
 Renge: شاید
 Rengî: رنگی
 Rengîn: رنگی / ملون / رنگین
 Rengrengî: رنگارنگ / چند رنگ
 Rengûreng: رنگارنگ / چند رنگ
 Renîn: مراقبت کردن / رسیدگی کردن / توجه کردن
 Rênişanêr: راهنما
 Rênivîs : رسم الخط
 Rentele: ولگرد / اوباش / گردن کلفت / دیوانه
 Repandin: زدن
 Reptep: سر و صدا
 Req: سفت و سخت / صاف و راست / سختی / دشواری / محکمی / استحکام
 Req: لاک پشت آبی
 Req û rût: کاملاً خالی / لخت / عریان
 Reqalav: سخت افزار
 Reqas: رقاص
 Reqdîsk: (کامپیوتر) دیسک سخت
 Reqereq: سر و صدا
 Reqs: رقص
 Reqs kirin: رقص کردن
 Reş: مشکمی / سیاه
 Reş bûn: سیاه شدن / خراب شدن (کسی)
 Reş kirin: سیاه کردن / خراب کردن (کسی)
 Reş û mor: خون مردگی / کبودشدگی
 Reş û şîn: خون مردگی / کبودشدگی
 Reş û tarî: تاریکی تمام
 Reşandin:
 Reşandin: افشاندن / پخش کردن / پاشیدن
 Reşatî: سیاهی

Reşbelek: سیاه و سفید
 Reşbend: (پرنده) تله / دام
 Reşbîn: بدبین
 Reşê: نم نم باران / باران ریز
 Reşe : مترسک / لولو / آدمک سرخرمن / موجب ترس
 Resen: اصیل
 Reşî: سیاهی
 Rêsf: خوشه / دسته (علف خشک)
 Reşik: کفش راحتی زمستانی از جنس پشم و مو
 Resim : نقاشی
 Rêsfîn: ربسیدن
 Resîn: چسبیدن / پیوستن
 Reşka çav: عنبیه
 Resm: رسم / تصویر / عکس
 Reşmal : چادر سیاه
 Reşreşk: سیاه دانه / شونیز
 Reşû: زغال سنگ / زغال چوب / نان سوخته
 Rêt: ریخته شده / پاشیده شده / جاری شده
 Rev : فرار / گریز
 Reva : گریز
 Revandin: فراری دادن / برودن
 Revd: (گرگ، سگ) دسته / گروه تعقیب کننده
 Rêve birin : اداره کردن / کنار آمدن / کوتاه آمدن
 Rêveberî : حاکمیت / رهبری
 Rêveber : رهبر / مسئول
 Rêvebir : مدیر / مسئول
 Rêvebirin : مدیریت / حکومت کردن
 Reverevev: دوان دوان
 Revî: اسب های وحشی
 Rêvî: روباه
 Revî: فراری
 Rêvin: چرکین / چرک / کثیف
 Rêvin: کثیف کردن

Revîn: دویدن / فرار کردن
 Rêving: چرکین / چرک / کثیف
 Rêvingî: مسافرت / سیاحت / سفر
 Revo: گله اسب و قاطر
 Revok: فراری / کسی که خوب می دود
 Revoke: سرباز فراری / گریخته / فراری / تبعیدی
 Rev: فرار
 Rewa: شایسته / سزاوار / لایق / درخور / مشروع
 Rewa bûn: مجاز بودن / روا بودن
 Rewabûn: مشروعیت
 Rewahî: مشروعیت
 Rewan: روان / روح / سلیس
 Rewatî: مشروعیت
 Rewde: گروه / ازدحام / دسته / سپاه
 Rewend: کوچ گرا / بدوی / خانه بدوش
 Rêwî: مسافر / راهی
 Rêwingî: مسافر
 Rêwingîti: مسافرت / سیاحت / سفر
 Rêwîti: مسافرت / سیاحت / سفر
 Rewneq ketin: براق شدن
 Rewneq: براق
 Rewş: زیبایی / جمال / محبوب / دلخواه
 Rewş: وضع / حالت / وضعیت / شرایط
 Rewşa awerte: وضعیت اضطراری / وضعیت فوق العاده
 Rewşa binavkirî: (دستوربان) حالت معین
 Rewşa nebinavkirî: (دستوربان) حالت نامعین
 Rewşen: روشن / براق / تابناک
 Rewşenbîr: روشنفکر
 Rewşîn: قیدی / ظرفی
 Rewş: وضعیت / حالت
 Rewt: چوب دستی بلند / چوب بازی هاکی بلند
 Rewterewt: پارس سگ
 Rex bi rex: پهلو به پهلو

Rex: کنار / بغل
 Rêx : سرگین / پهن / پهن
 Rex : کنار
 Rêxa qeşahiyê: یخبرف / فلات یخچالی
 Rêxê cencerê: اربه چوبی یا فلزی برای حمل و نقل خرمن کوب
 Rêxerê: شانه خاکی جاده / حریم شاهراه یا راه
 Rêxistin: نظام / سازمان
 Rêxistin : سازماندهی کردن / راه انداختن
 Rêxistinî : سازمانی
 Rêxne kirin: انتقاد کردن / نقد کردن
 Rêxne : انتقاد
 Rêxnegerî: انتقاد / انتقاد کردن
 Rêxşan: درخشان / براق / درخشنده
 Rêxsandin: اجازه دادن / فرصتی را فراهم کردن / باعث شدن
 Rêxt : دستگاه، لوازم / ماشین / جهاز / فانوسقه / نوار فشنگ
 Rêxtik: کدوی تابستانی / کدو سبز
 Rêxtok: گیاه نعل اسب
 Rex : کنار / طرف
 Rêya (bi) : از طریق
 Rêya asfalt: جاده آسفالت
 Rêya dualî: مسیر دو طرفه / جاده دو طرفه
 Rêya duçerxê: مسیر دوچرخه
 Rêya fireh: جاده عریض / جاده پهن / بزرگراه
 Rêya kurtebir: راه میان بر
 Rêya şemitok: جاده لغزنده
 Rêya sereke: جاده اصلی / راه اصلی
 Rêya şose: راه شوسه
 Rêya vebir: راه میان بر
 Rêya yekalî: مسیر یک طرفه / جاده یک طرفه
 Rêya yekpê: راه تنگ / مسیر دراز و باریک
 Rêyî: رهگذر / عابر پیاده / مسافر / ره...سپار
 Reyîvan: شترسوار / ساریان
 Rêywek: خشخاش معمولی

Rêz: جایگاه / احترام / ردیف
 Rêz: خط / سطر
 Rêz bûn: ردیف شدن / به صف ایستادن
 Rêz dan: احترام گذاشتن
 Rêz girtin: گرامی داشتن / احترام گذاشتن
 Rêz girtin: ردیف ایستادن
 Rêz kirin: ردیف کردن / کنار هم قرار دادن / به صف کردن
 Rez: تاکستان / موستان / رزستان
 Rêza madî: نظام مادی
 Rêza yekî girtin: محترم شمردن کسی / احترام گذاشتن به کسی
 Rêzdar: محترم / قابل احترام / آبرومند
 Rêzdarî: احترام
 Rêze: سری / رده / سلسله / ردیف / یک دوره مسابقه
 Rêzeçiya: رشته کوه
 Rêzefilm: سریال
 Rêzenivîsar: مجموعه نوشته ها
 Rêzepirtûk: مجموعه کتابها
 Rêzerêz: ردیف به ردیف
 Rêzgir: مودب / پراحترام / با ادب
 Rêzgirî: احترام گزاری / رعایت احترام و ادب
 Rêzik: رسم / سنت / قانون / ردیف
 Rêzik: نیم تاج / سربند یا پیشانی بند / دیهیم / تارک
 Rezîl: بی آبرو / بدنام / پست
 Rezîl kirin: بی آبرو کردن / بد نام کردن
 Rêziman: دستور زبان
 Rêzîn: رزین / لاستیک
 Rezm: نبرد / جنگ
 Rezman: مبارز / رزمی کار
 Rezmgeh: رزمگاه / نبردگاه
 Rê: راه / دستیابی
 Rî: ریش
 Ribês: ریواس
 Rica: استدعا / تقاضا / درخواست همراه با اصرار

Rîçal: مربا / فشرده میوه
 Rîçal: متراکم / چپانده شده / پنیری رشته رشته
 Riçe: فعال / پرو
 Ricifandin: از ترس یا سرما لرزیدن
 Ricifîn: لرزیدن / از سرما لرزیدن
 Ridên: ریش
 Ridênsipî: ریش سفید / بزرگ محل:
 Riformîsm: رفرمیسم / مکتب اصلاح:
 Riformîst: رفرمیست / طرفدار تغییر
 Riformxwaz: رفرم خواه / اصلاح طلب / طرفدار تغییر
 Rîgaz: ریش بلند
 Rîgîj: ریش پرمو / ریش کرکین / ریش جاروب مانند
 Rîgîjik: ریش پرمو / ریش کرکین / ریش جاروب مانند
 Rih: ریش
 Riha zer: زردچوبه
 Rihan: ریحان
 Rihbizin: ریش بزی
 Rînerî: ریش بزی
 Rihdirêj: ریش بلند
 Rihilîn: لرزیدن / از سرما لرزیدن
 Rihjujî: ریش زبر
 Rihliber: موجود زنده
 Rihsivik: فرز / چایک / چالاک / زرنگ
 Rihsor: ریش قرمز
 Rihspî: ریش سفید / ریش خاکستری
 Rihtapan: ریش راهی
 Rihtiraşînk: صورت تراش / ژیلت
 Rihxingilok: ریش کرکی
 Rij: غذای بی روغن
 Rijandin: ریختن
 Rijî: غذای بی روغن
 Rijî: بی نمک / غذای خیلی سوخته / جزغاله:
 Rijik: سوخته / زغال مانند

Rik: تمرد / خیره سری / سرسختی / لجاجت
 Rik kutan: لج کردن
 Rik: لج
 Rikber: سمج / خود سر / سر سخت / لجوج
 Rikberfî: تمرد / خیره سری / سرسختی / لجاجت
 Rikdar: لجوج / سرسخت
 Rikêb kirin: حمله کردن / هجوم بردن
 Rikêb: رکاب اسب
 Rikêban: حالت تهاجمی به خود گرفتن
 Rikeh: قفس
 Rîko: پست / نکبت / کژیف
 Rikrikandin: هیاهو کردن / جغ جغ یا تلق تلق کردن / صدای بهم خوردن اشیا
 Rîlik: خرزهره
 Rîm: نیزه
 Rimbaz: نیزه دار / نیزه زن / نیزه انداز
 Rîmel: ریمل مژه و ابرو
 Rîn: تخلیه کردن شکم / خارج کردن مدفوع
 Rind: زیبا / خوب / خوش
 Rindik: زیبا / خوشگل
 Rino: شانه چوبی نساج
 Rîp: حیل / نیرنگ
 Ripe rast: هموار
 Riqrût: کاملاً خالی / لخت / عربان
 Rîs: رشته / نخ تابیده / نخ بافندگی / الیاف
 Rîş: ریش
 Risas: خاکستر
 Rîsasî: رنگ خاکستری
 Rîşe: جذر / ریشه
 Rîşe: ریشه
 Rişêşk: نم نم باران / باران ریز
 Rîsî: خوشه / دسته (علف خشک)
 Rîsî: رشته های نان خشک شده برای مصرف زمستان
 Rîşik: چین / لبه / چتر زلف

Rişik: شپش / رشک / تخم شپش
 Risil: انبار غله / سیلو
 Rîsipî: ریش سفید
 Rîsk: خطر احتمالی / ریسک
 Rişme: افسار / عنان
 Risq: رزق / روزی
 Rist: رشته های نان خشک شده برای مصرف زمستان نگه
 Rist: موقعیت
 Rişte: رشته های نان خشک شده برای مصرف زمستان نگه
 Rişte: رشته تحصیلی / جمله
 Ristik: گردن بند
 Ristin: نخ رسی
 Riswayî: رسوایی / پستی / بدنامی
 Ritam: گل / لجن
 Ritax: سیب زمینی
 Rîtek: پست / نکبت / کثیف
 Ritil: بیضه
 Ritiłgîsk: کسی که بیضه های آویزان دارد
 Rîtin: تخلیه کردن شکم / خارج کردن مدفوع
 Ritloyî: فتق
 Rîtopik: ریش گرد
 Rivên: زبانه آتش / شعله
 Rivîn: زبانه آتش / شعله
 Rixok: خولان / سنجد تلخ
 Rixtan: انبوه / متراکم
 Rixtan: براق اسب / دهنه
 Rixtim: اسکله / بندرگاه / سکوی بارگیری / لنگرگاه
 Riya avikê: مجرای اسپرم بر
 Riz: برنج
 Rîza: رضایت / دل خواهی
 Rizandin: استهلاک / فرسوده کردن / پوساندن
 Rizde: رشته کوه / زنجیرواره
 Rizdeçiya: رشته کوه

Rizgar: آزاد / رستگار
 Rizgar kirin: نجات دادن
 Rizgar bûn: آزاد شدن
 Rizgarî: رستگاری / نجات / آزادی
 Rizî: فرسوده / پوسیده
 Rizîn: فرسودن / پلاسیدن
 Rizîyan: پوسیدگی / فرسودگی
 Rizîyandin: فرسوده کردن
 Rizq: روزی / نان یا رزق روزانه
 Rizyane: رازپانه
 Rizyank: رازپانه
 Rizyayî: فرسوده / پلاسیده
 Rkeh: قفس
 Ro: رودخانه / آفتاب
 Ro kirin: ریختن
 Roava: غرب
 Robar: رود خانه
 Robê hemamê: پوشاک حمام / رخت حمام
 Robînya: ملخ سیاه
 Rohilat: شرق
 Rohn: مایع / آبکی / سیال / نرم و آبکی / شفاف
 Rohnî kirin: آشکار کردن / بیان کردن / پرداختن
 Rohnî: تابان / روشن / درخشان
 Roj pey rojê: روز به روز
 Roj: روز / خورشید
 Rojbaş: روز بخیر / سلام
 Roj derketin: طلوع کردن آفتاب
 Roj li nîvro: نیمروز / ظهر
 Roja bavan: روز پدر
 Rojan: از جنس خورشید / از جنس روز
 Rojane: روزانه / هرروز
 Rojanî: دستمزد روزانه
 Rojanî: روشن / فروزنده / درخشان / شب نما / تابناک

Rojava: غرب
 Rojbûn: روز تولد
 Rojên vehesînê: روزهای استراحت
 Rojev: موضوع بحث / بحث روز / دستورکار
 Rojgar: روزگار
 Rojhelat: شرق
 Rojhelatin: طلوع آفتاب / طلوع کردن خورشید
 Rojhilat: شرق
 Rojhilata Navîn: خاورمیانه
 Rojhilatî: شرقی
 Rojî: روزه
 Rojî girtin: روزه گرفتن
 Rojîgir: کسی که روزه می‌گیرد
 Rojimêra hetavî: تقویم شمسی
 Rojimêra heyvî: تقویم قمری
 Rojimêra zayînî: تقویم میلادی
 Rojin: نورگیر کف بامی / پنجره سقفی / دودکش
 Rojîn: نورگیر کف بامی / پنجره سقفی / دودکش
 Rojname: روزنامه
 Rojnameger: روزنامه نگار
 Rojnamegerî: روزنامه نگاری
 Rojnamevan: روزنامه نگار
 Rojnamevanî: روزنامه نگاری
 Rojni vîsk: یادداشت روزانه
 Rol: نقش
 Rola serokê: نقش اصلی
 Rolik: خرزهره
 Rom: کشور ترکیه
 Roman: رمان
 Romî: ترک / اهل کشور ترکیه
 Ron bûn: آبکی بودن / آبکی شدن
 Ron hatin: (خمیر) روان شدن
 Ron: مایع / آبکی / سیال / نرم و آبکی / شفاف

Ronahî: تابان / روشن / درخشان
 Ronahî dan: روشنایی ایجاد کردن / نور دادن
 Ronahî kirin: نور ایجاد کردن
 Ronakbîr: روشنفکر
 Ronakbîr: روشنفکر
 Rondî: اشک
 Rondik: اشک
 Ronesans: رنسانس
 Ronik: اشک
 Roş: خراش
 Roşan: خراشیدن / ساییدن
 Roşan: جشن
 Roşn: تابان / روشن / درخشان
 Rotik: چوب بازی هاکی / شلاق
 Rovî: شخص مسئول آوردن نوعروس از خانه‌اش / روباه
 Rovî: روباه
 Rozgar: سرنوشت / دوره / عصر یا حادثه تاریخی
 Rû: ریش
 Rû bi rû: روبه رو / رودررو
 Rû dan: روی دادن
 Rû dayîn: رو دادن / لوس کردن
 Rû girtin: رودار شدن / جسور شدن
 Rû stendin: رودار شدن / جسور شدن
 Rû: رخ / رو / شکل
 Rûbar: رود
 Rûber: مساحت
 Rûbiken: خندان / بشاش / خوش روی
 Rûbirû kirin: مقایسه کردن
 Rûbirû: مقایسه / روبرو
 Rûçarox: بی حیا / بی شرم
 Rûçerm: بی حیا / بی شرم
 Rûçik: اخم
 Rûçik: چهره / قیافه

- (پرنده) یرو با . کندن / چیدن : Rûçikandîn
- کنده شده / چیده شده : Rûç'în
- بی حیا / بی شرم / گستاخ / سمج / جسور / بی اعتنا : Rûçîr
- اتفاق افتادن / رخ دادن : Rûdan
- ریش راهی : Rûdergeh
- دل و روده / شکنجه : Rûdfî
- رو زمینی / سطح : Rûerd
- روشنی خیره کننده / گیرا / شگفت انگیز : Rûfener
- رویگردان : Rûgerdan
- تابان / درخشان : Rûgeş
- (چهره یا مو) روشن : Rûgewr
- چهره گرد : Rûgirover
- پرو / گستاخ : Rûgirtî
- روح / روان : Ruh
- جاندار : Ruhber
- ماه رخ / ماه رو : Rûheyv
- عزرائیل / روح ستان : Ruhistîn
- ماه رخ / ماه رو : Rûhîv
- از لحاظ روحی / ارواحی / روانی : Ruhiyet
- مابع / آبکی / سیال / نرم و آبکی / شفاف : Ruhn
- روح گرا : Ruhparêz
- سرخاب / روژلب : Rûj
- خندان / بشاش / خوش روی : Rûken
- اصلاح کردن ریش : Rûkurkirin
- خرزهره : Rûl
- ارزش / بها / ارج : Rûmet
- روغن : Rûn
- روغن بهاری : Rûnê biharê
- روغن بهاری : Rûnê kizinê
- خوشخو / خوش خلق / خوش مشرب : Rûnerm
- نشاندن : Rûniştandin
- نیمکت / صندلی : Rûniştekan
- نشستن : Rûniştin

Rûniştvan : مقیم / ساکن
 Rûnpêj: ماهی تابه
 Rûpan: چهره پهن / چهره عریض
 Rûpel raxistin : حروف چینی کردن / صفحه آرایی کردن
 Rûpel : صفحه
 Rûpelraxer : حروف چین / صفحه آرا
 Rûpelsazî: صفحه آرایی
 Rûpel : صفحه
 Rûperî: پریچهر
 Rûqaîm: بی حیا / بی شرم
 Rûqayim : گستاخ / جسور / منزوی / بی حیا
 Rûqîçandin: (پرنده) پرو بال کردن / چیدن
 Rûreş : سرافکنده / روسیاه / شرمسار / خجالت زده
 Rûreşî : سرافکنندگی / روسیاهی
 Rûreş kirin: شرمنده کردن / ننگین کردن / تمسخر کردن
 Rûsar: کم حرف / خوددار / شرمسار / خجل / سرافکننده
 Rûşen: تابان / روشن / درخشان
 Rûsikîn: رستن / روپیدن / سبز شدن / رشد کردن
 Rûsor: سرخ رو
 Rûsipî: تبرئه شده / کسی که بیگناه از محاکمه بیرون آید
 Rûsipî: (چهره یا مو) روشن / ریش سفید / پیر
 Rûstandî: پر رو / گستاخ
 Rusûmat : رسم ها / عادات
 Rûşuştî: گستاخ / سمج / جسور / بی اعتنا
 Ruswa : بی آبرو / بدنام
 Rût bûn: لخت بودن / عریان بودن
 Rût kirin: لخت کردن / غارت کردن
 Rût û tût: بی پول
 Rût : لخت / عریان
 Rûtapan: ریش راهی
 Rûtirş: ترش رو / عبوس / کج خلق
 Rûtîfî: لخت گرایی
 Rûv : شرمگاه

Rûvî: روباه
 Rûvî: روده
 Rûviya badayî: ایلوم / بخش پایانی روده کوچک
 Rûviya birçî: ژؤونوم / بخش میانی روده کوچک
 Rûviya dawîn: راست روده / رکتوم
 Rûviya kor: روده کور
 Rûviya stûr: روده بزرگ
 Rûviya zêde: آپاندیس
 Rûviya zirav: روده کوچک
 Rûxan: فروپاشی
 Rûxandîn: روخوانی کردن
 Rûxandîn: فروپاشاندن / فروپاشیدن
 Rûxandîn: فروپاشاندن
 Rûxandîn: متلاشی شدن / متلاشی کردن / فروپاشی
 Rûxanî: نمای ساختمان / نمای سر در / نمای خارجی
 Rûxîn: فروپاشی
 Rûyê avê: سطح آب
 Rûyê zînar: سطح صخره / نمای خارجی سنگ یا صخره

S

Safî bûn: تسویه کردن / حل شدن
 Safî kirin: حل کردن
 Sal: سال
 Saljimêr: تقویم
 Salname: سالنامه / تقویم
 Salveger: سالگرد
 Sar: سرد
 Sax: سالم / زنده
 Sazî: دستگاه / ارگان
 Saz kirin: درست کردن / ایجاد کردن / ساختن
 Sa: برای
 Se: سگ

Se bûn: سگ شدن / بد اخلاق شدن
 Secde: سجده
 Sedem û encamp: علت و معلول
 Sedem: علت / دلیل
 Sêdaredan: اعدام / حلق آویز
 Sedsal: قرن / سده
 Sêgonî: سه جانبه / سه ضلعی
 Sêgoşe: سه ضلعی / مثلث
 Sejde: سجده
 Sekinandin: متوقف کردن
 Sekinîn: ایستادن / قرار گرفتن
 Sekn: موضع / رویکرد
 Sekreterê giştî: دبیر کل
 Selamet: سلامت
 Selbend: تخته سنگ بزرگ
 Sembol: سمبل / نماد
 Semîner: سمینار
 Sepandin: تحمیل کردن
 Seqet bûn: معلول شدن / نقص عضو شدن
 Seqet kirin: معلول کردن / نقص عضو کردن
 Seqet: معلول / نقص عضو / شدید / عجیب
 Seqetî: مصدومیت
 Sêqolî: سه جانبه
 Ser: سر
 Ser da kirin: ریختن روی
 Ser dan: سرزدن / دیدار کردن
 Ser jê kirin: سر بریدن
 Ser lêxistin: سر زدن / دیدار کردن / موی سر را اصلاح کردن
 Ser seran û ser çavan: خوشامد / قدم بروی چشم
 Ser û bin kirin: سر و ته کردن / به هم زدن
 Ser û rî: سر و صورت
 Ser va kirin: چیزی را به کسی قالب کردن
 Ser vekirin: آغاز کردن / پرداختن به / شروع کردن

Serban: خانه / ساختمان
 Serbarî : سربار بودن
 Serbest berdan : آزاد کردن / ول کردن
 Serbest kirin : آزاد کردن
 Serbihûrî : سرگذشت / خاطرات
 Serbilind : سربلند
 Serbixwe bûn : مستقل شدن
 Serbixwebûn : استقلال
 Serçav : منبع / منشا
 Serdan : دیدار / بازدید
 Serdar : سردار
 Serdem : دوره / عصر
 Serdest : حاکم / ساطه گر / فرمانروا
 Şerê sar : جنگ سرد
 Serê xwe lêdan : موی سر خود را اصلاح کردن
 Serê xwe lêxistin : موی سر خود را اصلاح کردن
 Seredan : ملاقات / سرزدن
 Sereke : اول / آغاز
 Sereketî : ریاست
 Sereke : اولیه / ابتدایی / اصلی
 Serêlî : دقت
 Sererast kirin : اصلاح کردن / درست کردن
 Sererkanî : فرماندهی کل ارتش
 Sererkan : فرمانده ارتش
 Serêşî anîn : درد سر ایجاد کردن
 Serêşî : سردرد / دردسر
 Sereso bûn : مراقب خود بودن
 Sereta : آغاز / ابتدا
 Sergom kirin : نیست و نابود کردن / از بین بردن
 Serguherî : تغییر یافته
 Serhed : منطقه سرحد در شمال کردستان
 Serhildan : قیام / انقلاب
 Serhildan : قیام

Serî bilind kirin: قیام کردن / سر بلند کردن: سر بلند کردن
 Serî tewandin: سر فرود آوردن / اطاعت کردن / تسلیم شدن: سر فرود آوردن / اطاعت کردن / تسلیم شدن
 Serî: سر / اول / اصلی / ابتدا: سر / اول / اصلی / ابتدا
 Serjimarî: سرشماری: سرشماری
 Serkanî: منبع / سرچشمه: منبع / سرچشمه
 Serkêş: سرکش / یاغی: سرکش / یاغی
 Serketin: پیروزی / موفقیت / موفق شدن: پیروزی / موفقیت / موفق شدن
 Serkevtî: پیروز: پیروز
 Serlêdan: دیدار / بازدید: دیدار / بازدید
 Serleşkerî: سرلشکر / فرمانده ارتش: سرلشکر / فرمانده ارتش
 Serma: سرما: سرما
 Sermil: شانه / کتف: شانه / کتف
 Sermiyan: سرمایه: سرمایه
 Sermûçe: افزوده / اضافی: افزوده / اضافی
 Serok: رئیس / رهبر: رئیس / رهبر
 Serokatîya komarê: ریاست جمهوری: ریاست جمهوری
 Serokatî: رهبری / ریاست: رهبری / ریاست
 Serokdewlet: رئیس جمهور / رئیس دولت: رئیس جمهور / رئیس دولت
 Serokerkan: فرمانده کل ارتش: فرمانده کل ارتش
 Serokkomar: رئیس جمهور: رئیس جمهور
 Serokwezîr: نخست وزیر: نخست وزیر
 Serpilkî: موقتی / موردی / بی برنامه: موقتی / موردی / بی برنامه
 Serpîskopos: سر اسقف: سر اسقف
 Serrast kirin: مرتب کردن / سر در آوردن / اصلاح کردن: مرتب کردن / سر در آوردن / اصلاح کردن
 Serrûpel: صفحه اصلی: صفحه اصلی
 Sersar: بی تفاوت: بی تفاوت
 Serserî: سرسری / الکی: سرسری / الکی
 Serşo: حمام: حمام
 Sertac: سرتاج: سرتاج
 Sert: سخت / سفت / سر سخت: سخت / سفت / سر سخت
 Serwer: سرور / حاکم: سرور / حاکم
 Ser: روی / سر: روی / سر
 Sêşemî: سه شنبه: سه شنبه

Sêv: سیب
 Sêvik: سیب زمینی
 Sewî: ...طح / میزان
 Sêwî: یتیم
 Sext: سخت / پیچده
 Sêyemîn: سومین
 Sêyem: سوم
 Sî: سایه
 Sî dan: ...سایه دادن
 Sîber: سایه
 Siberojê: فردا
 Sîdank: سایه
 Sîfarîş: سفارش
 Sîfir: صفر
 Sîfre: سفره
 Sîhik bûn: اسیدی شدن
 Sîkitîn: مردن (سگ) / به درک واصل شدن
 Sîle: سیلی
 Silogan dan: شعار دادن
 Silogan: شعار
 Sincû: سنجده
 Sinet kirin: ختنه کردن
 Sîng: چوب یا میله حصارکشی دور باغات
 Sîng: سینه
 Sing hildan: کنایه از آماده دعوا شدن
 Sîngê xwe kutan: به سینه خود زدن / دفاع کردن
 Singe xwe kutan: میخ خود را کوبیدن / جا خوش کردن
 Sinî: سینی
 Sînor kirin: محدود کردن / مرزبندی کردن
 Sînor: مرز / محدوده
 Sîfî: خانم / خاتون
 Sist: سست
 Sîsark: کرکس

Sipî: سفید
 Sipî kirin: سفید کردن / پوست کندن
 Sipîk: سفیدی تخم مرغ
 Sipîti: سفیدی
 Sirgûn bûn: تبعید شدن
 Sirgûn kirin: تبعید کردن
 Sirgûn: تبعید
 Sivîl: غیر نظامی
 Siwarên zirxî: سواره نظام آهنی
 Sixte: قلبی / مصنوعی / جعلی
 Sîyasetmedar: سیاستمدار
 Şiyaw: توانا / لایق
 Siza kirin: کیفر دادن / مجازات کردن
 Siza: جزا / تحریم
 Slogan: شعار
 Sobe: بخاری
 Sohbet: صحبت / بحث
 Sol: کفش
 Sor: قرمز / سرخ
 Sor bûn: سرخ شدن / داغ شدن / خیط شدن
 Sor kirin: سرخ کردن / داغ کردن / خیط کردن
 Sor û sipî bûn: رنگ باختن / سرخ و سفید شدن
 Soranî: لهجه ای از زبان کردی
 Sorik: بیماری سرخک
 Şorr: شور
 Sotemenî: سوخت / سوختنی
 Sotin: سوختن
 Sovyet: شوروی
 Soz: قول
 Soz dan: قول دادن
 Sozdarî: تعهد / رازداری
 Spartin: تحویل دادن / سپردن
 Spîker: گوینده

Spor: ورزش
 Stad: استادیوم
 Standin: گرفتن / بدست آوردن / خریدن
 Star kirin: محافظت کردن / پناه دادن
 Statû: حالت / وضعیت
 Stêr: بسته لحاف
 Stêrkmasî: ماهی ستاره / نوعی ماهی
 Stêrk: ستاره
 Sto: گردن
 Stran: ترانه / ترانه خواندن
 Stranbêj: خواننده / ترانه سرا
 Stranbêj bûn: خواننده بودن
 Stranbêjî kirin: خوانندگی کردن
 Strî: شاخ
 Strî derxistin: شاخ در آوردن / گردن کلفتی کردن
 Strî lêxistin: شاخ زدن / گردن کلفتی کردن
 Strûktûr: ساختار
 Stû: گردن
 Stû dirêjî kirin: گردن کلفتی کردن
 Stûr: کلفت / بزرگ
 Stûr bûn: کلفت بودن
 Stûxwar: بیچاره / بدبخت
 Sûcdar: گناه
 Sûcdar: گناهکار / مجرم
 Sûc: جرم / گناه
 Sûd wergirtin: بهره مند شدن / سودمند شدن
 Sûfqast: سو قصد
 Sûk: بازار
 Suriştî: طبیعی
 Sûriye: سوریه

Ş

Şa: شاد / خوشحال
 Şa bûn: شاد شدن / شاد بودن
 Şa kirin: شاد کردن
 Şafîî: مکتب شافعی
 Şagirt: شاگرد / دانش آموز / کارآموز
 Şagirt bûn: شاگرد بودن / شاگرد شدن
 Şagirtî: شاگردی / شاگرد بودن
 Şagirtî kirin: کارآموزی کردن
 Şahtî: شاهنشاهی
 Şande: فرستاده
 Şandin: فرستادن
 Şano: نمایش / تئاتر
 Şans: شانس
 Şaredar: شهردار
 Şaristanî: تمدن
 Şaş: اشتباه
 Şaşagahdar kirin: بد اطلاع رسانی کردن / مغرضانه اطلاع رسانی کردن
 Şaşî kirin: اشتباه کردن
 Şaşî: اشتباه
 Şaşitî: اشتباه
 Şax: کوه / شاخه
 Şaxe: شاخه
 Şaxşaxî: شاخه شاخه
 Şayanê gotinê bûn: شایان گفتن بودن / لازم به ذکر بودن
 Şayî: شادی
 Şayîtî: شادی / عروسی
 Şê: توانا / لایق
 Şehîd: شهید
 Şêhî: تم / رطوبت
 Şêlandin: غارت کردن / سرقت کردن
 Şêlanker: سارق / راهزن
 Şêlav: فاضلاب / آب پلاستفاده
 Şêlî: گل آلود

Şêlîtî: گل آلود بودن
 Şêlîtî: ابهام / گل آلود بودن / عدم شفافیت:
 Şembe: شنبه
 Şemî: شنبه
 Şemitîn: سر خوردن / لیز خوردن:
 Şemzînana: منطقه ای در شمال کردستان:
 Şênahî: آبادی / خانه / نعمت
 Şên: وقور(نعمت)
 Şer: جنگ
 Şer bûn: جنگ شدن / جنگ اتفاق افتادن
 Şer kirin: جنگ کردن
 Şer rê xistin: جنگ به راه انداختن
 Şerm: شرم / حیا
 Şerm bûn: جای شرم و حیا داشتن / زشت بودن
 Şerm kirin: خجالت کشیدن / شرم کردن:
 Şermîn: خجالتی
 Şermoke: خجالتی
 Şerr kirin: جنگ کردن / نزاع کردن
 Şerr: جنگ / نزاع
 Şert û merc: شرایط / شرط:
 Şervan: جنگجوی مرد
 Şervanok: جنگجوی کم سن و سال
 Şervîn: جنگجوی زن
 Şev: شب
 Şevareş: شب تاریک
 Şevbêrk: نشت شبانه
 Şevborîn: شب زنده داری / شب گذرانی
 Şevîn: شبانه
 Şewat: سوز / سوزش / سوخت
 Şêwaz: راه / روش:
 Şêwirmend: مشاور
 Şewitandin: سوزاندن / آتش زدن:
 Şewitîn: سوختن

Şibîn: شبیه بودن / مانند ... بودن
 Şibîn: شبیه بودن
 Şidet: خشونت
 Şifre: رمز
 Şikandin: شکستن
 Şikberî: شک / تردید
 Şikdar: مشکوک
 Şerê gêrîlatî: جنگ چریکی
 Şêrît: نوع / جنس
 Şikeft: شکاف / غار
 Şil: خیس / نم
 Şil bûn: خیس شدن / نم بودن
 Şil kirin: خیس کردن / نم کردن
 Şilî: خیس / نم بودن
 Şilikser: قسمت جلوی سر
 Şilîpîv: باران سنج
 Şilîfî: خیس بودن / نم
 Şilîfî: بارانی بودن / خیس
 Şilopilo: خیس خیس
 Şiltax: بهتان / توهین
 Şimaq: سیلی / چک
 Şimitîn: سر خوردن / لیز خوردن
 Şîn: آبی / مجلس ترحیم
 Şinase: هویت
 Şîn: آبی / مراسم عزا
 Şîrket: شرکت
 Şiroke: ناودان / لوله فاضلاب
 Şirove kirin: تفسیر کردن / تشریح کردن
 Şirove: تفسیر / توضیح / تشریح
 Şîr: شیر
 Şîşe: شیشه
 Şîşik: میله
 Şîtil: نهال

Şaredarî: شهرداری
 Şivan: چوپان
 Şivan bûn: چوپان شدن / چوپان بودن
 Şivanî kirin: چوپانی کردن
 Şivanati: چوپانی
 Şiyan: توانستن
 Şiyarkirin: بیدار کردن / هوشیار کردن
 Şopandin: پیگیری کردن / دنبال کردن / تحت تعقیب قرار دادن
 Şorav: آبگوشت
 Şorbe: آبگوشت
 Şûbe: شعبه
 Şûn: عوض / مکان / جا
 Şûn da çûn: عقب نشینی کردن / کنار کشیدن
 Şûna kesî bûn: به جای کسی بودن / عوض کسی بودن
 Şûnewar: جا / مکان
 Şûr: شمیر
 Şûrçêkir: تولید کننده شمیر
 Şûrkar: شمیرگر
 Şûrkî: مثل شمیر
 Şûro: کنایه از آدم دراز و قدبلند
 Şûrşûrî: خط خطی / هاشوردار
 Şûrzen: شمیرزن
 Şûşe: شیشه / صاف
 Şûşekî: شیشه ای / مثل شیشه / براق و صاف
 Şûşeyî: شیشه ای
 Şûştin: شستن / فرسایش دادن / از بین بردن
 Şuxulandin: بکار بردن

T

Ta: تب / نخ / تاکه
 Ta bûn: لایه لایه شدن / خم شدن
 Ta kirin: نخ زدن / تا کردن / لایه لایه کردن

Tahl: تلخ
 Takî: نخ مانند / نازک
 Taksîvan: راننده تاکسی
 Tal: تلخ
 Talan: غارت
 Talan kirin: غارت کردن
 Talankar: غارتگر
 Talankî: غارت وار
 Talîmat: دستورات / آموزش
 Taloq kirin: به تعلیق در آوردن
 Tam: مزه / طعم
 Tambûr: تنبور
 Tansyon hebûn: فشار خون داشتن
 Tansyon: فشار خون
 Tarîti: تاریکی
 Tarî kirin: تاریک کردن / سیاه کردن
 Tarî: تاریک
 Tesfiye kirin: تصفیه کردن / از بین بردن
 Taştê: صبحانه
 Tav: خورشید / آفتاب
 Tav dan: آفتاب در آمدن / طلوع کردن آفتاب
 Tav derketin: طلوع کردن آفتاب
 Tavge: آبشار
 Tavkî: خورشیدی / خورشیدوار
 Taw kirin: شتاب بخشیدن
 Tawa kêşî: نیروی جاذبه
 Tawanbar kirin: متهم کردن
 Tawanker: متهم
 Tawan: جرم / تاوان
 Tawdan: شتاب
 Tawder: شتاب دهنده
 Tawût: مقعد
 Taxim: گروه / قسمت / دسته

Tax: محله
 Taybet: مخصوص / ویژه
 Taybetî: مخصوص / ویژه
 Taybetî: ویژه / مخصوص
 Taybetmendî: خصوصیت / ویژگی
 Tazî: سوگ / عزا / ماتم
 Tazîdar: عزادار / سوگوار
 Tazîdar Bûn: عزادار بودن / سوگوار بودن
 Teala: تعالی / بلند مرتبه
 Tebax: یک ماه کردی
 Tecawiz kirin: تجاوز کردن
 Tedawî: درمان / معالجه
 Tedbîr: تدبیر / راهکار
 Tedhîşkarî: وحشت / ترس
 Têgeh: درک / فهم
 Têgihîştin: درک کردن / فهمیدن / متوجه شدن
 Têgîn: درک / فهم
 Têgîn: موضوع
 Tehdît Kirin: تهدید کردن
 Tehl bûn: تلخ بودن / تلخ شدن
 Tehl kirin: تلخ کردن
 Tehl tehl axavtin: با طعنه صحبت کردن
 Tehlî: تلخی
 Tejî: پر / لبریز
 Têk birin (dan): از بین بردن / فرو ریختن
 Têk çûn: فروپاشیدن / از بین رفتن
 Têkçûn: فروپاشی
 Têkdan: فروپاشی
 Têkel Bûn: قاطی شدن / داخل شدن
 Têkel: مختلط / درهم
 Têkelî: رابطه / پیوند
 Têkelî Kirin: پیوند برقرار کردن / ارتباط برقرار کردن
 Têketin: وارد شدن / ورود

Têkildarî: پیوند / ارتباط
 Têkildar: مرتبط
 Teknîk: تکنیک
 Têkoşer: مبارز / تلاشگر
 Têkoşîn: مبارزه / تلاش / کوشش
 Têkoşîn kirin: تلاش کردن / کوشش کردن
 Tekûzker: همراه / یاور
 Telefon: تلفن
 Televîzyon: تلویزیون
 Temam: تمام / همه
 Temaşe: تماشا / دیدنی
 Temaşe kirin: تماشا کردن
 Temaşevan: تماشاگر / بیننده
 Tembûr: تنبور
 Temîrandîn: خاموش کردن / خواباندن
 Temsî: بشقاب
 Tendûristî: تندرستی / سلامتی
 Tendurustî: تندرستی
 Tenê: فقط
 Tenekok: آهن پاره
 Teng: تنگ
 Teng bûn: تنگ شدن / تنگ بودن
 Teng kirin: تنگ کردن / محدود کردن
 Tengasî: تنگنا / وضعیت ناگوار
 Tengav: تنگ / فضای کم
 Tengayî: تنگی / تنگدستی
 Tengî: تنگی / سختی
 Tenîşt: بغل / کنار
 Tênivîs: دفتر
 Tenq û top: توپ و تانک
 Teorî: تئوری / نظریه
 Tep: ضربه / ضربه دست
 Teqandin: منفجر کردن / ترکاندن

Teqeteq: صدای رگبار
 Teqez : مطلقا
 Teqyan: انفجار / ترکیدن
 Têr: سیر / پر
 Têr bûn: سیر بودن / سیر شدن
 Têr kirin: سیر کردن / پر کردن / بس بودن / اندازه بودن
 Têrav bûn: سیراب بودن / سیراب شدن
 Têrav kirin: سیراب کردن
 Têrbûn: سیری
 Teres: عوضی
 Têrî: سیری / پر بودن
 Têrî: سیری / ثروتمندی / کافی بودن
 Terikandîn: ترک کردن
 Term: جنازه
 Teror bûn: ترور شدن
 Teror kirin: ترور کردن
 Terorîsm: تروریسم
 Terorîst: تروریست
 Teror: ترور
 Têrr: خورجین قدیمی
 Terrazin: حوزه دید در شب
 Teşî: دوک
 Teşîr kirin: مؤثر بودن / تأثیر کردن
 Teşîr: تأثیر / اثر
 Teşkîlata kontra: سازمان ضد گریلا
 Teşkîlat: تشکیلات
 Teşkîldarî: سازمان
 Teslîmiyet: تسلیم / شکست
 Teslîmiyet: تسلیم شدن
 Teşqe: عجول / هول هولکی
 Têv lê bûn: شرکت کردن / سهام شدن / قاطی شدن
 Têv li hev: درهم / نامرتب / آشوب
 Têv li hev bûn: نامرتب بودن / درهم بودن / به هم ریخته بودن

Tev li yekî/kesî bûn: سهام شدن / شریک شدن / متحد شدن
 Teva: همراه / با / همه
 Tevger: حرکت / جنبش
 Tevî bûn: عضو شدن / پیوستن
 Tevlî: همراه / با
 Tevlî ... bûn: قاطبی ... شدن / شرکت کردن
 Tevlihev kirin: بهم ریختن / مخلوط کردن
 Tevlihevandin: به هم زدن / بهم ریختن
 Têw kirin: پذیرش
 Tew: برای همیشه / به یکباره / تمام
 Tewandin: خم کردن / اطاعت کردن / صرف کردن
 Tewînî: تحسین / هلهله
 Tewîn: خم شدن
 Tewş: مزخرف / بی معنی
 Texer kirin: تغییر کردن
 Texer: تغییر / دگرگونی
 Texpaş kirin: به تعویق انداختن
 Teksîr: درد لحظه ای بدن
 Teksîvan: راننده تاکسی
 Teyfik: بشقاب
 Teyr: عقاب
 Tî: تشنه / برادرشوهر
 Tî bûn: تشنه بودن / تشنه شدن
 Tî hîştin: تشنه نگه داشتن
 Tî kirin: تشنه کردن
 Tî û birçî: تشنه و گرسنه / گدا و گشنه
 Tî û birçî bûn: تشنه و گرسنه بون / تشنه و گرسنه شدن
 Tî û birçî hîştin: تشنه و گرسنه نگه داشتن و رها کردن
 Tî û birçî kirin: تشنه و گرسنه کردن
 Tifaq: اتحاد / وحدت
 Tifaq Hebûn: اتحاد داشتن / وحدت داشتن
 Tîj: تند / تیز
 Tije: پراز

Tijî: پر
 Tijî bûn: پر بودن / سیر شدن
 Tijî kirin: پر کردن / سیر کردن
 Tijîtî: سیری / پر
 Tika kirin: خواهش کردن
 Tikandin: کلیک کردن / فشار دادن
 Tika: خواهش
 Tilî: انگشت دست
 Tineyî: نبود / نداری / فقر: فقی
 Tînî: تشنه
 Tinişt: کنار
 Tînîftî: تشنگی
 Tîp: حرف الفبا
 Tîppeyv: حرف واژه
 Tîr: تیر / پیکان / غلیظ
 Tir: باد شکم / گوز
 Tîr avêtin: از درون درد کردن / تیر انداختن
 Tîr bûn: غلیظ بودن
 Tîr kirin: غلیظ کردن
 Tîr Kirin: گوزیدن
 Tîr kişandin: تیر کشیدن / از درون درد کشیدن
 Tîr lêxistin: تیر زدن
 Tîrbûn: غلظت
 Tîrb: قبر
 Tîrî: انگور
 Tîrk: ترک / قوم ترک
 Tîrkîye: کشور ترکیه
 Tîrpeykan: تیر کمان
 Tîrrane: شوخی
 Tîrs: ترس
 Tîrş: ترش / اسیدی
 Tîrsandin: ترساندن / تهدید کردن
 Tîrse tîrs: با ترس و لرز

Tirsîn: ترسیدن
 Tirsok: ترسو
 Tirsonek: ترسو
 Tiryak: تریاک
 Tişt: شی / موضوع
 Tişt û mişt: وسایل
 Tiştekan: چیزی / شینی
 Tiştik miştik: چیز میز
 Tîtik û vîtik: وسایل و اسباب بازی
 Tiving: تفنگ / اسلحه
 Tiwaf: طواف
 Tohmet: تهمت / افترا
 Tomar kirin: گردهم آوردن
 Tomar: گردهم آوردی
 Tometbar kirin: محکوم کردن / ناراضی بودن
 Tometbar: محکوم
 Ton: تن
 Toqandin: وحشت ایجاد کردن / ترساندن
 Tora ragihandinê: شبکه اطلاع رسانی
 Torbe: کیسه / توبره
 Tore: راه و رسم / ادبیات
 Torrin: نجیب زاده
 Tor: تور / شبکه
 Toxim: تخم / بذر
 Tradîsyon: سنت / آداب و رسوم
 Transfer: انتقال
 Tû: توت
 Tu: اصلا / هیچ / تو
 Tu caran: هیچ وقت / اصلا
 Tu carî: هرگز / هیچوقت
 Tûj: تند / تلخ / تیز
 Tûj bûn: تند و تلخ بودن / تند و تلخ شدن
 Tûj kirin: تلخ کردن / تیز کردن

Tûjî: تندى / تلخى
 Tûjîtf: تندى / تلخى
 Tund û hişk: تند و شديد
 Tundî: خشونت
 Tundûtîjî: خشونت
 Tune: نيست
 Tune ye: نيست / وجود ندارد
 Tunekirin: از بين بردن / نابود کردن
 Tuneyî: نيستى / ندارى / فقر
 Tûrik: توبره / هميان / كيسه
 Turk: ترک / قوم ترک
 Tût: توت
 Tûyî ruyê kesî kirin: به روى كسى تف کردن
 TZP (Tevgera Ziman û Perwedahiya Kurdî): جنبش زبان و آموزش کردى

Û

Ûjdanê: وجدان
 Û hwd: وغيره

U

Ustî: گردن

V

Vaca: پشت و رو / بر عكس / معكوس
 Vaca bûn: بر عكس بودن / معكوس بودن
 Vaca kirin: برعكس کردن / پشت و رو کردن / نقض کردن
 Vajî: پشت و رو / بر عكس / معكوس
 Vala: خالى / خلا
 Vala bûn: خالى شدن / خالى بودن / تهى بودن
 Vala kirin: خالى کردن / تخليه کردن
 Vala peyivîn: مزخرف گفتن / چرت و پرت گفتن / حرف مفت زدن

Vala vała: خالی خالی / الکی
 Valahî: «سوراخ / خلا / شکاف»
 Valahiya guhê navîn: سوراخ گوش میانی
 Valahiya malzarûkê: حفره رحم
 Valahiya poz: سوراخ بینی
 Valay lêxistin: والای زدن تایر ماشین
 Valayî: خلا / خالی بودن
 Valêstin: لیسیدن
 Vanîl: درخت وانیل / وانیل
 Vanqor: گراز وحشی
 Varqilîn: مطلع شدن / آگاه شدن / باخبر شدن
 Vê: این
 Vê dê: اینجا
 Vê derê: اینجا
 Veanîn: باز آوردن
 Vebêj: راوی / روایت کننده
 Vebestin: دوباره بستن
 Vebijêrk: گزینه / انتخاب
 Vebir: میان بر
 Vebîrandin: یادآوری کردن / یادآوری
 Vebirîn: بریدن / قسمت کردن / بخش کردن
 Vebirrî: تمام شده / نهایی
 Vebuhandin: تعیین کردن / منصوب کردن / کاندید کردن / معرفی کردن
 Vebuhtin: تعیین کردن / منصوب کردن / کاندید کردن / معرفی کردن
 Vebûn: بازشدن / گشایش
 Vêcarê: این بار
 Veçinîn: کش آوردن / کش دادن / رفو کردن / درست کردن / از ریشه کندن
 Veçinîn(guh): گوش خود را سیخ کردن / ناگهان ترسیدن
 Veciniqandin: از جا پراندن / تکان دادن / رم دادن / رمانیدن / وحشت زده شدن
 Veciniqî: یکه خورده / بهت زده / وحشت زده
 Veçirandin: دسته بندی یا جدا کردن پشم قبل از شانه یا حلاجی کردن
 Vedan: کندن
 Vedayî: کنده شده

Veger: بازگشت / ترجمه
 Vegêr: راوی / روایت کننده
 Vegerandin: برگشت دادن / پس دادن / چپ کردن / برگرداندن / ترجمه کردن
 Vegerandin: برگرداندن/عودت دادن
 Vegêrandin: برگرداندن
 Vegerîn (lê): برگشتن به / رو کردن به
 Vegêrîn: گفتن / نقل کردن / قصه، داستان و واقعه‌ای را تعریف کردن
 Vegerîn: برگشتن/برگرداندن
 Vegeriyan: پسروی / بازگشت / رگرسیون / پسرفت
 Vegerok: انعکاسی / واکنشی / بازتابی
 Vegirtin: نصب کردن / کار گذاشتن / برقرار کردن
 Vegotin : گفتن / نقل کردن / قصه، داستان و واقعه‌ای را تعریف کردن
 Veguhastin: جابجا کردن / حمل و نقل / انتقال
 Veguhastin: جشن زن به زن
 Veguherandin: تغییر دادن
 Veguherîn: تغییر
 Vehesîn: استراحت کردن / تجدید قوا کردن / استراحت
 Vehsan: استراحت کردن / تجدید قوا کردن / استراحت
 Vejîn: دوباره زنده کردن
 Vejiyan: دوباره زنده کردن
 Vejiyandin: دوباره زنده کردن
 Vejiyandin: منزل دادن / اسکان دادن
 Vêketin : روشن شدن
 Veketin: دراز کردن (دست یا پا) / خوابیدن
 Vekirî: باز / باز شده
 Vekirîbûn: باز بودن
 Vekirin: افتتاح کردن / گشایش / باز کردن
 Vekirî : باز / قابل دستیابی
 Vekişandin: کنار رفتن / کنار کشیدن
 Vekişiyayî: برکنار شده / برکنار / مستعفی
 Vekît: املاء / دیکته / تلقین
 Vekîrandin: دستور دادن / دیکته کردن / یا صدای بلند خواندن / امر کردن
 Vekolan: گودبرداری / کاویدن / از خاک درآوردن / حفاری کردن

Vekolandin: تحقیق کردن / جستجو کردن
 Vekolîn: پرس و جو / بررسی / تحقیق / رسیدگی
 Vêkra: باهم / بایکدیگر / با همدیگر
 Vekujandin: خاموش کردن
 Vekujtin: خاموش کردن
 Velezîn: دراز کشیدن / دراز کردن / خوابیدن
 Velîstin: وحشت زده شدن / هول و هراس پیدا کردن
 Vellezandin: دراز کشاندن / خواباندن
 Vellezîn: دراز کشیدن / خوابیدن
 Velo kirin: تف کردن (غذا، خون)
 Velo kirin: جستجو کردن
 Vemalîn: تمیز کردن / پاک کردن / درست کردن / زدودن
 Vemaliştin: تمیز کردن / پاک کردن / درست کردن / زدودن
 Vemaltin: تمیز کردن / پاک کردن / درست کردن / زدودن
 Vemêjbar: قابل جذب
 Vemêjbarî: قابلیت جذب
 Vemêjok: مکنده
 Vemêtin: مکیدن پستان
 Vemirandin: خاموش کردن
 Vemirîn: خاموش شدن
 Vemîştin: شستن
 Vemiştî: تمام / به نتیجه رسیده
 Venandin: نصب کردن
 Venandin: جوش زدن / چسباندن
 Venasîn: اقرار کردن / اعتراف کردن / قبول کردن
 Venasîn: تشخیص دادن / برسمیت شناختن / باز شناختن / تصدیق کردن
 Venasîn: شناسایی / باز دید مقدماتی / اکتشاف
 Venebûn: باز نشدن
 Veneqetandin: عدم جدایی / جدا نکردن
 Venêrîn: بررسی کردن / تصدیق کردن / تأیید کردن
 Venêrîn: واررسی / تصدیق / تأیید
 Venin: رسم کردن
 Venişték: نستمین گاه پرنده / چوب زیر پای

Veniştin: نشستن / قرار گرفتن / فرود آمدن
 Veqetandî: جدا شده / جدا
 Veqetandin (ji hev): از هم جدا کردن
 Veqetyayî: جدا شده / جدا
 Verêhtin: ریختن / خالی کردن / پاشیدن
 Verem: سل
 Verenîn: خارانیدن / خراشیدن
 Vereşandin: باز کردن / گشودن / حل کردن
 Vereşandin: استفراغ کردن
 Verêxistin: بدرقه کردن / فرستادن
 Vergeran: ترجمه / بازگشت
 Verotin: با ناخن و ... خراشیدن / زدودن / پاک‌کنندگی / پاک‌کنندگی / پاک‌کنندگی
 Verûçikandin: کندن / از بیخ و بن کندن
 Veşandin: تایید کردن
 Veşartî: مخفی / سرپسته
 Veşartin: مخفی کردن / قایم کردن
 Vêtin: بایستن
 Veweşandin: تکان دادن (آرد، گرد و خاک، برف)
 Vewestan: توقف
 Vêxistin: روشن کردن
 Vexistin: دراز کردن
 Vexwarin: خوردن / غذا خوردن
 Vexwazî: طلب / وعده / مهلت / اعتبار مالی
 Vexwendî: فراخوانده شده
 Vexwendin: دعوت / فراخوان
 Vexwendin: دعوت کردن
 Veytûn: اجاق / کوره / تنور
 Vezel: بلوز پشمی / کشی
 Vê: این
 Vî: این
 Vî alî: این طرف / این سمت
 Vîç vîç: چهچه زدن / صداهای مسلسل و متناوب ایجاد کردن
 Vîçevîç: چهچه زدن / صداهای مسلسل و متناوب ایجاد کردن

Vîjik: اسهال
 Vîjikî bûyîn: اسهال گرفتن / اسهال داشتن
 Vîjo: اسهالی
 Vîn: عشق
 Vinevin kirin: تو دماغی حرف زدن
 Vino: کسی که تو دماغی حرف می زند
 Vinvinokî: کسی که تو دماغی حرف می زند
 Vîn: اراده
 Vir: اینجا
 Vir û wir: اینجا و آنجا
 Vir: اینجا / دروغ
 Vira: اینجا
 Virde: به بعد
 Virikî: اسهال گرفتن / اسهال داشتن
 Virik: کوچک / نوزاد
 Virnî: ناپالغ / نوزاد / کودک / طفل
 Viro: دروغگو
 Virr: دروغ
 Virr bûn: دروغ از آب در آمدن
 Virr kirin: دروغ گفتن
 Virr û derew: دروغ دروغ
 Virrek: دروغگو
 Vîtik: قبض رسید / رسید پیام / یادداشت
 Vixîne: فریاد جنگاوران / صدای جنگجویان در میدان جنگ
 Vîyan: اراده کردن / آرزو کردن
 Vîz: تندجاری شونده / غرا / بیرون ریزنده / جهنده
 Vîz bûn: سیخ شدن / چرخش (به دور خود)
 Vîz kirin: سیخ کردن / چرخاندن
 Vizik: تندجاری شونده / مگس
 Vîzikîn: بیرون ریختن (با فشار) / پرتاب / براندن / فواره زدن
 Vîzyon: نگاه / نگرش
 Voleybol: والیبال
 Vûve: سگ بزبان کودکان / سگ کوچک

W

Wa weylê: واقعا! / عجب

Wa: همچین / همینطور / بدین گونه / بدینسان / این طور

Wadanan: فرض کردن / فرض

Wakîno: همچین / همینطور / بدین گونه / بدینسان / این طور

Walî: استاندار / فرماندار / حاکم

Wan: آنها

Wane: درس

Waniko: همچین / همینطور / بدین گونه / بدینسان / این طور

Waqîni: فریاد زدن / داد زدن / گریه کردن / صدا کردن

Waqîni pê ketin: ازدرد به گریه افتادن

War: لحاظ / جنبه / جا / مکان / سرزمین

War: زمینه:

Ware: شکل امری آمدن / بیا

Warge: محل سکونت / محل اقامت

Wargeh: محل سکونت / محل اقامت

Warguherî: جمع کردن گله در اصطیل روباز

Warîl: بشکه:

Warkor: بی اولاد

Warkoz: پادگان زمستانی / اقامتگاه زمستانی / قشلاق

Wate: مفهوم / معنی

Wate: پذیرش / معنی و مفهوم

Watedar: معنادار

Wawîk: شغال / توره

Way: وای

Wazhênan: ترک کردن / رها کردن / دست کشیدن از / کناره گیری کردن / واگذار کردن

Wazlêhênraw: متروکه / متروک

Wazqîni: فریاد زدن / داد زدن / گریه کردن / صدا کردن

Wê: آن

Wê: آن / او / مال او

Wê: او / او را / مال او (مؤنت)

We: شما

Wê: فعل کمکی برای رخداد انجام کاری در آینده
 Weçe: نسل
 Wefd: نمایندگی / وکالت / هیات نمایندگان
 Weh weh: صدایی که برای به حرکت در آوردن گله گاو
 Weha: همچنین / همینطور / بدین گونه / بدینسان / این طور
 Wehd: عهد / پیمان
 Wehş: گراز
 Wehş: وحشی / جنگلی / رام نشده
 Wêje: ادبیات / کلمه
 Wêjehez: ادب دوست
 Wêjenas: ادیب / اهل ادب
 Wêjepeyv: حرف واژه
 Wêjer: ادیب
 Wêjevan: ادیب / اهل ادب
 Wêjewan: ادیب
 Wêjewanî: ادبی
 Wêjeyî: ادبی
 Wêje: ادبیات / ادب
 Wek: بعنوان / مانند / همانند
 Weka: مانند / شبیه
 Wekehevî: برابری / یکسانی
 Wekhev: مثل هم / برابر / مساوی
 Wekhev kirin: مساوی و مانند کردن / همسانی / تعدیل / مساوی کردن
 Wekhevî: برابری / تساوی / یکسانی / شباهت
 Wekî / wek: مثل / مانند
 Wekî din: دیگر / جزء این
 Wekok: رونوشت / رونویسی کردن / کپی کردن / نمونه آزمایش / مدل / پارادایم
 Wêl: گمراه / سرگردان / منحرف / بیراه
 Wel wel: بسیار خوب / ها / به / وه
 Welat: میهن / سرزمین / وطن
 Welatî: رفیق / همکار / هم میهن هموطن
 Welatparêz: میهن پرست / وطن دوست / میهن دوست
 Welatparêzane: میهن پرستانه

Welatparêzî: میهن پرستی
 Welatperwer: میهن پرست
 Welatperwerane: میهن پرستانه
 Welatperwerî: میهن پرستی
 Welê: چنین / چنان / این طور / این جور / این قبیل
 Welidandin: به دنیا آوردن
 Wenda: گم / مفقود
 Wenda kirin: گم کردن / از دست دادن
 Wêne: عکس / تصویر
 Wêneçîrok: داستان معصوم
 Wênegir: عکاس
 Wênekêş: نقاش / عکاس
 Wênekêşandin: نقاشی کردن / نقاشی کشیدن
 Wênekêşî: عکاسی / نقاشی
 Wênesaz: نقاش
 Wênesazî: نقاشی
 Wenz: چرت
 Wenzdan: چرت زدن
 Wer: اگر
 Wêran: ویران / مخروبه / شجاع بودن / نترسیدن
 Wêran kirin: ویران کردن / خراب کردن / نابود کردن
 Wêran: ویران / جرات کردن / شجاع بودن
 Werandin: ول کردن / آزاد کردن / رها کردن / انداختن
 Wêrane: ویرانه / خرابه
 Weranîn: آوردن / رساندن به / به دست آوردن / تحصیل کردن / فراهم کردن
 Wêrankirin: ویران کردن
 Wêranmal: خانه خراب
 Werar: تکامل / تحول / فرگشت / سیر تکاملی / تغییر شکل / چرخش
 Werar: نشان / نشانه / اثر / دلیل / علائم مرض / علامت
 Werar bûn: جمع شدن / گردهم آمدن
 Werd: گل سرخ
 Werdan: معاوضه کردن / معاوضه و مبادله پول
 Werdan: افزایش دادن / زیاد کردن

Werdek: اردک ماده / مرغابی
 Werdigire: طول می کشد
 Werê: پس / بنابراین / همینطور / بقدری / همچنان
 Wêrek: نترس / شجاع
 Wergêr: مترجم
 Wergerandî: ترجمه شده
 Wergerandin: ترجمه کردن
 Wergêrî: کار ترجمه
 Wergeryan: واژگونی / واژگون کردن / چپه کردن یا شدن
 Werger: ترجمه
 Wergirtin: تحویل گرفتن / گرفتن
 Wergirtin: لباس پوشیدن / لباس پوشاندن / پانسمان کردن / درست کردن موی سر
 Wergirtin: گرفتن / باز گرفتن
 Werihîn: ریزش (مو/ برگ)
 Werîn / werandin: پخش / پخش کردن
 Wêrîn: جرات کردن / مبادرت بکار دلیرانه کردن / بمبارزه طلبیدن / شهامت
 werîn: ریزش (مو/ برگ)
 Werîs: طناب یا ریسمان بافته شده از پشم بز
 Werkirin: ریزش نم نم / پوش باران / چکه / پاشیدن / آب پاشی کردن
 Werkirin: سقف زدن / روکش کردن / پوشانیدن
 Werqîle: ناراست / کج / نادرست
 Werse: عضله / ماهیچه / نیروی عضلانی
 Werşeq: سیاه گوش / وشق / صورت فلکی شمال
 Werz: فصل / دوران / هنگام / کشاورزی
 Werzeba: بادی از سمت شمال شرقی
 Werzêrî: زراعت / کشاورزی / برزگری
 Werziba: بادی که از سمت شمال شرقی می وزد
 Werziş: ورزش
 Werzname: فصلنامه
 Weş: توان / قدرت / توانایی / نیرومندی / لیاقت
 Weşand: چاپ
 Weşandin: منتشر کردن / چاپ کردن
 Weşanxane: انتشارات

Weşan: منتشر کردن / نشر
 Wesayîd: وسایل
 Weşe: کلمه / واژه
 Weşe: توانایی
 Weşe kirin: توانستن
 Weşek: سیاه گوش / وشق / صورت فلکی شمال
 Weşek: لحظه / دم / آن
 Wesifandin: وصف کردن
 Weşîn: ریزش (مو/ برگ)
 Weşîn: تکان دادن / لرزاندن / بهم زدن / جنباندن
 Weşan: تکان دادن / لرزاندن / بهم زدن / جنباندن
 Weşîn: آوار / فروریختگی / تجزیه
 Weşîne: نشریه
 Weşînek: برنامه رادیو یا تلویزیون
 Weşîner: ناشر
 Weşiyayî: منتشر شده
 West: خستگی / بیزاری
 Westa xwe derxistin: استراحت کردن / خستگی در کردن
 Westandin: توقیف شخص / سد کردن / ممانعت کردن / دستگیر کردن
 Westandin: خستگی / فرسودگی / کوفتگی / ماندگی
 Westandin: خسته کردن
 Westî: خسته
 Westîn: خسته شدن
 Westiyan: خسته شدن
 Westiyayî: خسته / بیحال
 Weswas: عقده روحی / فکر دائم / وسواس
 Wetî: مدعو
 Wêve mayîn: غیبت / غایب بودن
 Wêvemayî: غایب / مانده
 Wexm: بوی بد / بوی تعفن
 Wexmê mirîyan: بوی بد اجساد
 Wext: زمان / وقت / هنگام
 Wext girtin: وقت گرفتن / زمان بردن / طول کشیدن

Wey wey: بسیار خوب / ها / به / وه
 Weyla rebeno: ای بیچاره:
 Weyn: زیرک / مکار / حيله باز / ماهر
 Wezaret: وزارت
 Wezareta Asayıŝê: وزارتخانه امنیت
 Wezareta Darayîyê: وزارت اقتصاد
 Wezareta Kar: وزارت کار
 Wezareta Karên Derve: وزارت امور خارجه
 Wezaretxane: وزارتخانه
 Wezîfedar kirin: موظف کردن / به کار گماردن:
 Wezîr: وزیر
 Wezîrê Dadî: وزیر دادگستری:
 Wezîrê derve: وزیر امور خارجه:
 Wî / wê: او
 Wî (مذکر): او
 Wîcewîc: جیک جیک / جیرجیر / زق زق کردن / جیرجیر کردن:
 Wiha / weha: به این صورت / بدین گونه
 Wijdan: وجدان
 Wilam: جواب / پاسخ
 Wîlayet: استان / ولایت:
 Wilo: اما / ولی
 Wilo: همچنین / همینطور / بدین گونه / بدینسان / این طور
 Wilo çilo: درهم بر هم / سروته:
 Wilo: چنین / این طور:
 Win: گم
 Winda bûn: گم شدن / ناپدید شدن
 Winda kirin: گم کردن / از دست دادن / باختن:
 Windabûyî: گم شده
 Windakirî: ازدست رفته / مفقود / گم شده / منحرف
 Wîr: چپ چشم
 Wir: آنجا:
 Wirawe: حرف‌هایی که در خواب زده می‌شود
 Wirawe kirin: در خواب حرف زدن

Wird: نماز / دعا / تقاضا / خواهش
 Wirêne: حرف شکسته و نامفهوم / نامفهوم / قلمبه سولجیه
 Wirg: شکم
 Wirgî: شکمی
 Wirûjani: تشنج / غش یا بیهوشی و حمله در زنان / هیجان زیاد / هیستری / حمله عصبی
 Wîrwîrane: پارتی شبانه
 Wirya: اعلام خطر / آژیر هوایی
 Wirya: هوشیار / آگاه
 Wiryayî: هوشیاری / آگاهی
 Wisa: همچنین / همینطور / بدین گونه / بدینسان / این طور
 Wisan: به شکلی / به وضعیتی / به اندازه ای / اینقدر
 Wisan: چنین / چنان / آنقدر
 Wişk: سیاه گوش / وشق / صورت فلکی شمال
 Wişne: درخت آلبالو
 Witar: مقاله
 Wite: عبارت / جمله کوتاه
 Wize: انرژی
 Wîzyon: چشم انداز
 Wowo: سگ بزبان کودکان / سگ کوچک
 Wrîşe: سو سو
 Wirîşe Wirîş kirin: سو سو زدن نور از دور
 Wusa: چنین

X

Xal: خال / نقطه / نکته / دایی
 Xala sistîyê: نقطه ضعف / پاشنه آشیل
 Xalet: خاله
 Xalî: قالی
 Xanî: ساختمان / خانه
 Xantî: خان بودن / ارباب بودن
 Xapandin: فریب دادن / کلاه گذاشتن بر سر کسی
 Xasok: زبردست / ماهر

Xavik: پوشش زنانه / لباس زنانه
 Xaze (zîvala): غزه (نوار)
 Xebat: کار / تلاش / مبارزه
 xebat kirin: کار کردن / مبارزه کردن
 Xebatkar: کارگر / مبارز
 Xebera kesî bûn: راست گفتن / حق با کسی بودن
 Xebitandin: بکار بردن / استفاده کردن
 Xebitîn: کار کردن / مبارزه کردن
 Xefirandin: پرورش دادن / بزرگ کردن
 Xelaskar: نجات دهنده / رها کننده
 Xelat: جایزه / پاداش
 Xelek: حلقه / موی فر
 Xeletî: اشتباه
 Xelk: اهل / خلق / ساکن
 Xem: غم / درد / رنج
 Xemgînî: تاسف / غم
 Xemgîn: غمگین / ناراحت
 Xemilandin: تزیین کردن / آراستن
 Xemilîn: آراسته شدن
 Xeniqandin: غرق کردن / خفه کردن
 Xêr: نیکی / خوبی
 Xerman: خرمن
 Xestî: غلظت
 Xet: خط
 Xew: خواب / رویا
 Xewar bûn: خواب آلود بودن
 Xewareyîtfî: غیبت / غایب بودن
 Xewn: خواب / رویا
 Xeyalî: خیالی
 Xeyalşikestî kirin: ناامید کردن
 Xeyidîn: قهر کردن
 Xeynî: بجز / به استثنای
 Xezîne: گنجینه / خزینه

Xezne: گنجینه / خزینه
 Xilas kirin: تمام کردن / نجات دادن
 Xîret: غیرت
 Xiristîyanî: مسیحی
 Xirman: فراموشی / حواس پرتی
 Xirmayî: حواس پرت
 Xirpotî: مزخرف بودن
 Xistin: قرار دادن / گذاشتن
 Xistin zîndanê: زندانی کردن
 Xiyanet: خیانت
 Xizani: بیچاره گی / بدبختی
 Xizan: فقیر / بدبخت
 Xizek: سورتمه
 Xizmetên nêrîn: کارهای مراقبتی
 Xizmetkar: خدمتکار
 Xoresan: خراسان
 Xort: پسر جوان
 Xox: هلو
 Xurandîn: خاراندن
 Xurînî: خارش / ناشتا
 Xurt: قوی
 Xurt û gur: تند و تیز / شدید
 Xurxure: آبشار کوچک
 Xûşk: خواهر
 Xûy: طبیعت / خلق / خوی
 Xûy: طبیعت / خلق / خوی
 Xwandîn: خواندن
 Xwarin: خوردن / غذا / خوراک
 Xwa: خواهر
 Xwe ecêbandn: خودپسند بودن
 Xwe heyî kirin: وجود خود را حفظ کردن
 Xwe li ser pîyan ragirtin: سرپا ایستادن / مقاومت کردن
 Xwe nihandin: استعفا دادن

یادگرفتن / آموزش دیدن: Xwe şemitandin
 استناد کردن / متکی بودن: Xwe spartin
 بومی / اهل محل: Xwecihî
 خدا / پروردگار: Xweda
 صاحب / مالک: Xwedan
 نمکدان / نمک پاش: Xwêdan
 صاحب دولت: Xwedandewlet
 همچنان که: Xwedê giravî
 مالک / صاحب: Xwedî
 صاحب شدن / حمایت کردن: Xwedî bûn
 مستقر شدن / صاحب زمین شدن: Xwedî cih bûn
 صاحب شدن / حمایت کردن: Xwedî derketin
 صاحب شدن / حمایت کردن: Xwedî lê derketin
 حمایت / فامیل بودن: Xwedîtî
 مدرسه: Xwendegeh
 خواندن: Xwendin
 خواندن / تحصیل کردن: Xwendin
 خواندن: Xwendin
 دانش آموز: Xwendkar
 استعفا: Xwenihan
 نوسازی کردن / مدردن کردن: Xwenûkirin
 خوش / زیبا / قشنگ: Xweş
 سرد مزاج بودن / بی تفاوت بودن: Xwesar bûn
 استقلال طلب: Xweserîxwaz
 استقلال: Xweserî
 مستقل / خودسر: Xweser
 خوشحالی: Xweşhalî
 زیبا / خوش: Xweşik
 به ویژه / مخصوصا: Xwesma
 در خواست / خواسته: Xwestek
 خواستن / دوست داشتن / در خواست کردن / خواستگاری کردن: Xwestin
 زیبا / قشنگ: Xweş
 طبیعت / سرشت: Xweza

Xwezayî: اختیاری / غیراجباری
Xwezayî: طبیعی
Xwîn: خون
Xwîşk: خواهر
Xwiyan: نمایان بودن / واضح بودن

Y

Yabo: ای عزیز!
Yadîgar: یادگار / یادبود
Yal: قسمت / سمت / طرف
Yan: یا
Yanzde: عدد یازده
Yanzdeh: یازده
Yar: یار
Yarî kirin: شوخی کردن / شوخی کردن
Yarîder: کمکی
Yawerî kirin: همراهی کردن
Yawerî: همراهی
Yax: روغنی که ماشین و چرخ خیاطی می زنند
Yê: نشانه مالکیت در زبان کردی
Yek: یک
Yek bi yek: یک به یک / یکی یکی
Yek girtin: متحد شدن
Yek kirin: یکی کردن / متحد کردن
Yekalî: یک طرفه / یک جانبه
Yekbeyek kirin: مرتب کردن
Yekbûyî: متحد شده / یکی شده
Yekcar: برای همیشه / به یکباره / تمام
Yekdil: همدل / متحد
Yekejimar: مفرد
Yekêtfî: اتحاد
Yekhejmar: مفرد

Yekim: اول
 Yekîtiya Sovyetê: اتحاد شوروی
 Yekîfî: اتحاد
 Yeko yeko: یکی یکی / تک تک
 Yekşem: یکشنبه
 Yekşemî: یکشنبه
 Yekser: یکسره
 Yekta: یکتا
 Yeqîn: واقعیت
 Yewnan: یونان
 Yêx kirin: رام کردن
 Yêxintî: نمک نشناس / بی چشم و رو
 Yeزدan: خدا
 Yezdînşêr: اسم پسر
 Yûx: مال و منال

Z

Zabit: پلیس / ضابط
 Zag: شیر آغوز
 Zagon: قانون / مقررات
 Zagros: رشته کوه زاگرس
 Zahf: زیاد / بیشتر
 Zalim: ظالم
 Zam: اسم یکی از اعضای شکم
 Zana: دانشمند / آدم دانا / فهمیده
 Zannahî: دانش / آگاهی
 Zanist: علم / دانش
 Zanîn: دانستن / فهمیدن / پی بردن
 Zanîngeh: دانشگاه
 Zanîngok: دانشکده
 Zanist: علم
 Zanistgeh: آکادمی

Zanistî: علمی
 Zanko: دانشگاه
 Zanyar: دانشمند
 Zap: اسم یکی از رودهای کردستان
 Zar: بچه / زبان
 Zarava: لهجه
 Zarave: لهجه
 Zardev: خوش بیان
 Zarê tûj: زبان تند و تلخ
 Zarok: بچه / کودک
 Zarokatî: بچگی / کودکی
 Zarşêrîn: خوش بیان / خوش زبان
 Zarûk: کودک / بچه
 Zaruwan: برو بچه ها
 Zarûzêç: برو بچه
 Zarwinda: زبان مبهم و نارسا
 Zav: زبان
 Zayên: زاییدن
 Zayend: جنس
 Zayend: طبیعت
 Zayênî: میلادی
 Zayînî: میلادی
 Zazakî: لهجه ای از زبان کردی
 Zebeş: هتدوانه
 Zebîn: معلول
 Zebirîn: آزرده خاطر کردن / ناراحت کردن
 Zêd: سرزمین / محل / مکان
 Zêdayî: اضافه / زیادی
 Zêde bûn: زیاد بودن / زیاد شدن
 Zêde kirin: زیاد کردن
 Zêdehî: بیشتر / ازدیاد
 Zêdetir: بیشتر / متجاوز از
 Zêde: یاد / فراوان

Zeft kirin: غصب کردن / به زور مالک چیزی شدن
 Zegerek: کنجد
 Zeher: زهرمار
 Zehf: زیاد / خیلی
 Zehfî: وفور / فراوانی
 Zehmet: سخت / مشکل
 Zek: تیز هوشی
 Zelal: هویدا / روشن / شفاف / زلال
 Zelal kirin: شفاف کردن / روشن و واضح کردن
 Zelam: مرد / فرد
 Zelîl: ناتوان
 Zelîn: سر خوردن به طور ارادی
 Zeman: وقت / زمان
 Zembîlfiroş: زنبیل فروش
 Zemîne: زمینه
 Zend: ساعد
 Zendik: ساق دستی که می پوشند
 Zeng: زنگ / زنگار
 Zengelok: سیب آدم
 Zengil: جغ جغه / اسباب بازی
 Zeqe: بزرگ / خیلی بزرگ
 Zêr: طلا
 Zêravî: نوعی مرکب که از آب طلا درست شده
 Zerbûyî: طلا کاری شده
 Zêrcam: سینی
 Zerdav: پلاسما
 Zerdeçû: زردچوبه
 Zerdele: زردآلو
 Zerend: نماد تلخی
 Zêrevan: ننگهان
 Zerf: پاکت نامه
 Zerî: اسم عامی برای کل دخترهای فامیل که ازدواج کرده باشند
 Zerî zêrîn: زرین طلایی

Zerik: سطل / بیماری زردی
 Zerikî bûn: بیماری زردی گرفتن
 Zêrîn: طلائی
 Zêringeh: زرگری
 Zêringer: زرگر
 Zerîwar: اسم رودخانه ای در سنندج
 Zerzelok: سرسره
 Zerzemîn: زیرزمین
 Zêr: زر / طلا
 Zêve: اسم یک منطقه کرد نشین حوالی ارومیه
 Zevî: مزرعه
 Zewcîn: ازدواج کردن
 Zeximandin: بزرگ کردن / افزایش دادن
 Zexm: بزرگ / گنده
 Zexmetî: سختی / رنج
 Zext: فشار
 Zeyt: روغن
 Zeytûn: زیتون
 Zibil: آشغال / فضولات حیوانی
 Ziftik: آکنه / جوش صورت
 Zigoyî: شکمو
 Ziha: خشک
 Zik: شکم
 Zikçêl: خیلی شکمو
 Zikçor: شکمو
 Zikêş: شکم درد
 Zikêşî: شکم درد
 Zikî: شکمی
 Zikmakî: مادر زادی / مادری
 Zikne: شکمو
 Zikreş: شکم سیاه / شکمو
 Zikreşî: بد دلی / دشمنی
 Ziktojen: شکمو

Zil man: مات و مبهوت ماندن
 Zilam: جوان
 Zilan: اسم دختر
 Zilhimî: از رنگ و رو افتاده / رنگ پریده
 Zilik: نحیف / خیلی لاغر
 Zilînk: صفت برای گودرفتگی چشم
 Zilm: ظلم
 Ziman: زبان / کلید
 Zimandirêj: زبان دراز / فک زن
 Zimanê zikmakî: زبان مادری
 Zimangez: گس / تند
 Zimankujî: زبان کشی
 Zimannas: زبان شناس
 Zimannasî: زیاتشناسی
 Zimanok: لهجه
 Zimanparêz: محافظ زبان / پاسدار زبان
 Zimanzan: زبان دان
 Zimhêr: به مجموعه محصولات برداشتی گفته می شود
 Zîn: زین
 Zinar: سنگ بزرگ / صخره سنگی
 Zincîr: زنجیر
 zîndan: زندان / حبس
 Zîndî: زنده
 Zînet: زیور و زینت
 Zingilok: حلقوم / سیب آدم
 Zîp: زیپ
 Zîq man: خیره شدن
 Zîqûm: نوعی درخت
 Ziraq: اولین تالو خورشید
 Ziraqet: زحمت / سختی
 Zirarê ketin: زیان و ضرر دیدن
 Zirav: نازک / باریک
 Ziravbihîstiyar: نازک نارنجی / عزیز

Ziravîçek: تکه مورب شکل از هر چیزی
 Zirçanpoz: از دماغ فیل افتاده
 Zîrek: زرنگ
 Zirkête: ملکه زنبورها
 Zirmîx: آهک
 Zîrok: بلور (زنانه)
 Zirrezir kirin: زر زدن
 Zirt: مغرور
 Zirt kirin: پز دادن
 Zirûşt: طبیعت
 Zirxî: آهنی
 Zîtik avêtin: لگد بازی کردن / جفتک انداختن
 Zîtkanê: جفتک اندازی / لگد بازی
 Zîv: نقره
 Zîval: باریکه / نوار (مثلا غزه)
 Zîvar zîvar kirin: تکه تکه کردن
 Zîvhêlî: نقره ای / از جنس نقره
 Zîvî: نقره ای
 Ziving: اتاق
 Zivir: زبر / سخت
 Zivir bûn: زبر بودن
 Zivirîn: برگشتن / دوباره آمدن
 Zîvirok: زیور آلات نقره ای
 Zivistan: زمستان
 Zivrîtî: زبربودن
 Ziwa: خشک / بی آب
 Zîx: زرنگ / باهوش
 Zixt: بد و بیراه / فحش
 Zixur: روزنه / سوراخ
 Ziya: خشک / بی آب
 Zîyan: ضرر / زیان
 Zîyan kirin: ضرر رساندن
 Zîz: صدای دلنشین

Zomî: ساندویچ
Zop: چماق
Zopirme: غول چماق
Zor: زور / فشار / سخت
Zordar: ظالم
Zordarî: زورگویی
Zordarîti: زورگویی
Zordest: خارج از اراده / دست آدم نبودن
Zordesti: زورگویی / ظلم
Zorê zorê: به زور / به سختی
Zorgayî: زورگویی
Zor: زیاد / فراوان / زور
Zozan: بیلاق
Zû: زود / سریع
Zû bi zû: زود به زور / با سرعت
Zûle: دراز
Zumirtîs: نوعی پرنده نایاب به رنگ زمرد
Zuqutim: کنایه از خفه شو / زهرمار
Zûrin: زوزه کشیدن / آه و ناله کردن
Zurne: نوعی آلت موسیقی / سرنا
Zurnebêj: دهل زن / نوازنده سرنا و دهل

فرهنگ

کردی (کُرمانجی) — فارسی

آزاد ماکویی، هاشم محمودی، شهناز عمرزاده، ناصر عجمی، محسن قلی زاده،
کژال پاداش، افسون یوسفی

تهران - ۱۳۹۰

قیمت : ۴۰۰۰ تومان